Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

زنان دری پرداز سده های دوازدهم وسیزدهم هجری افغانستان

پژوهش از : پروین سینا

به اهتمام : خواجه حیات الله صدیقی

شمارهٔ چاپ : دو هزار

کابل - ۱۳۶۷

چاپ : مطبعهٔ دولتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

دربرداشته‌های این کتاب

عناوین	صفحات
ـ یادداشت	الف ـ ب
ـ پیش بیان	ج ـ و
ـ مختصر نگاهی به پس منظر چهره زن در گستره تاریخ	۱ ـ ۳
ـ عایشه شاعر نشسته بر چکادهای اندوه وشکوه .	٤ ـ ٤١
ـ خدیجه سلطان	٤١ ـ ٦١
ـ گنابیگم	٦١ ـ ٦٢
ـ خانم کوچك	٦٢ ـ ٦٥
ـ محجوبهٔ هروی	٦٥ ـ ٩١
ـ مستورهٔ غوری	٩١ ـ ٩٤
ـ بی بی سنگی کابلی	٩٤ ـ ٩٥
ـ یادآوری	٩٦ ـ ١٠١
ـ منابع ومآخذ	١٠٢ ـ ١٠٤

PROPERTY OF ACKU

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادداشت

در طول تاریخ در خشان کشور عزیز مان ، وضع و حال نسوا ن که نیمی از پیکرهٔ جامعه را تشکیـــل مید هد نه تنها طرف تو جه وعنا یت قرار نگر فته بلکه همواره دستخوش عصبیت ها، تبعیض پسند ی ها و بی لطفی های مردان خود خواه، وا قع شده و به شیوه های گو نا گو ن حقوق حقه آنا ن پایما ل گر دیده است.

مردان عنعنه پسند و خود سر که همه نعمت های مادی و امتیا زا ت معنو ی را مو هبت آسما نی ومختص به خود میدانستند . عرصهٔ ســخن وسخنو ری را که در واقع لا زمــه زند گا نی و چکیده عوا طف بشری است نیز جز قلمرو و ما یملك خودمی شمردند و با ین تر تیـــــب هیچگو نه ارج و اهمیتی به جلوه های فکر ی و تجلیات ذوقی جنس لطیف قایل نشده وای بسا که آنا ن راازنعمت تحصیل و سواد آموز ی محروم میداشتند و به نظر بنده و برد ه می نگر یستند.

معدود ی از زنان سنت شکن و پرشها متی را چون را بعه بلخی می‌شناسیم که در برابر این بیعدالتی وستمگر ی بپا خاسته و قهر مانانه زنجیر تفوق طلبی و امتیاز جو یی را در هم شکسته است.

در کتب تاریخ و تذکره بندرت بنام زنان و کار نا مه های درخشان شان بر میخور یم واین امر مبین آنست که حتی وا قعه نگا را ن نیز بنا بر ملا حظاتی جرات نــکرد ه اند که حدیث قهر ما نیها و فدا کاریهای آنان را بقید قلم در آور ند و شرح حالِ واخوا لشان را ثبت د فتـــــر نمایند . شا ید ازبیم آنکه نشود طرف طعن ولعن از خو درا ضیا ن

وکو تاه بینان قرار نگیر ند و کارشان معرو ض تو جیها ت دیگـــــر نگردد.

صا حبان تذکره چون لباب الالباب عوفی که فعلا قد یمتر ین تذ کـــره به حساب می رود برا ی او لین بارنام را بعه را می بردو نمونه کلامش راارائه می کند اما شنیر خان لودی درمراة الخیال به تفصیل از زنا ن سخنور یاد می کند و تر جمه احوال عده یی از آنان را می آورد .این امر رفته رفته طرف تو جه بیشتر قرار گرفت و کتابهای خاصی دربـــارهٔ زنان نگا شته آمد،از اخترتا با ن گر فته تا مشا هیر النســـوا ن از تذکرة الخواتین تا خیرات حسان .

در افغانستان نشر جر یده ارشاد النسوان در عهد امانیه و همچنین انتشار چهار مجلد کتاب درباره زنان به نام امان النسوا ن قد مهـــا ی ارزنده و برازندهٔ درین زمینه بـــه شمار می آید . پرده نشینـــــا ن سخنگو ی تا لیف ما که رحما نـی و پشتنی میر منی نیز در حقیقت دنبال این اقدام شر یف است .

نا گفته نگذاریم که نخستین بارصد سال پیش در حوزه وسیـــع فرهنگی زبان فار سی دیوان اشعار عایشه درانی به چاپ رسیده است.

بعد از انقلاب ثور به خصو ص در این اواخر تو جه به حال و احوال زنان بیش از پیش صور ت گر فته است بنابر همین منظور دیپارتمنت دری متو جه این نکته بوده است که کار اساسی در بارهٔ زنان صور ت بگیرد چنانچه این امر مهم بعهده همکار محترم و دانشمند ما پرو ین سینا گذا شته شد تا این ما مول رابر آورده سازد .محتر م پرو ین – سینا با صر ف مسا عی فراوان و استقصا ی کا مل در پی جمع آوری موادلازم بر آمد و تا آنجاکه مقد ور بود تمام مآخذ واسناد را مـــرورو مطالب مفید و لازم را جهت روشن ساختن زوا یا ی زند گا نی زنا ن قرن دوازدهم وسیزد هم جمع آوری نمود و پس از تحلیل اشعار وشیوه کلام آنان نمو نه های دلچسپی ازایجاد یات آنانرا ارا ئه کرذ .

اینجا نب زحمتکشی های پرو ین سینا را بنظر قدر و قبول نگر یسته توفیق مز ید برای شان استد عا می نمایم.

اکاد میسین دکتور جاو ید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیش بیان

شعر چون انسان مو جود زنده است ، احساس‌و عاطفه‌را می‌شناسد گویی درد وآلام خو بی هاو زشتی هادر تارو پودش تنیده شده است . شعری که‌بیانگر وا قعیت های زمان‌بوده و از درد دل مردم تراو ش یافته باشد پا یا و نا میرا ست‌شعرزبان دل شا عر است شا عـــــر باحسا سات زاده می شود پرور ش‌می یا بد واین احسا سا ت در تراویده های‌فکر یش منعکس میشودوخاصه اگر آفریننده‌شعرز ن باشد در آنصور ت احسا سا تی که ازطرف اوارا ئه میشود خیلی رقیق وزیبا تر جلوه گراست به طور کلی‌زن به عنوان مو جود با احسا س علاوه از شعورشاعر ی ونویسنده‌گی‌نقش بزر گی در تکوین ثقافت بشری ودر ایجاد تاریخ جهان دارد، چه هرگاه زن نمیبود بشر با فر هنگ‌غنی وگسترده خود هرگز وجودنمیـداشت و حتی تاریخی برای بشـــــر پرداخته نمی شد.

باوجود نقش عمده زن درتکو ین ثقافت فرهنگ جهانی و بشـــــری وتدوین تاریخ بشر ، تار یخ‌نگاران‌وتذکره نو یسان کمتر از زنا ن صحبت کرده اند واگر بر میزان‌آنچه‌پیرا مو ن مرد ها درد ستر س‌است نظر مقایسی اندا خته شود مواد ومدارك را جع به زنان خیلی نا چیز وکم است.

در حالیکه دربین گروه زنا ن‌نیزدانشمندان، قهر مانان ، سخنورا ن شیرد لان صو فیان ، هنر و را ن‌و تا جداران بزر گی را میتوا ن سرا غ کرد. که در صف مرد ان خوش در خشیده اند و حتی گا هی

(c) ketabton.com: The Digital Library

هم گو ی سبقت از همگا ن ربوده اند متا سفا نه بسیار ی از چهره های پردر خشش و نوابغ قر با نی بی التفا تی و خود خوا هی مردان شده اند و عده یی در حالت مستوری از پشت پرده ستر واز زیر مقنعه گمنا می با همه فضل کما ل وجمال در زیر توده های خاك برا ی ابدرخ از ما پو شیده اند و شر ح حا ل آثار و کمال شان توا م با اجساد شان مد فو ن شده است . در سرزمین خراسان با فرهنگ غنی وپر فیضش صد ها زن شاعر، ا نـــدیشمند و فر هنگی داریم که نا مشان از صفحه روز گار محو شده است. زیرا در چند صد سال اخیر نظـــر به نا به سا ما نی او ضا ع وشرایط اجتما عی وسیا سی عده یی زیاد ی از زنان شا عر ورو شنفکر ما بـــا آثار واشعار گرا نبهای شان در کرا نه های گمنا می قرار گرفتند.

قرن دوازدهم و سیزد هم با تمام زدو خورد هاو لشکر کشی ها و جنگها برا ی پیشر فت وگستر ش ادبیات چندان مسا عد نبود چنا نکه اندك اطـلاع از شا عر زنا ن واشعارشان ازبن دوره باقی وما ندگاراند که به ما رسیده است.

نظر به فقدان مواد و مدار کو ونیازمندی روزونبودن تذکرهٔ مفصل دربارهٔ زنان دری پرداز سده هـــای متاخر بود که مرا وا دا شت کار های پرا گنده یی که در تذکره هاوکتاب ها راجع به زنان سخنورانجام یافته تاحد امکان جمع آوری و تـرتیب نموده ویك بخش آن که شا مل زنان در ی پرداز قرن دوازد هم و سیز د هم هجر ی، قمری است به شکل یك مجمو عه خد مت علاقمندان وپژو هشگرا ن تاریخ و ادب عر ضه بدارم.

سبب این فرو گذاری و چشـــم پو شی بی اعتنا یی جا معه به زنان وتحقیر آنان بوده است . چه زنا ن در زما نهای گذ شته از حقو ق ومزا یای زند گانی اجتما عی بهره یـــی نداشته و در قید رقیت مردان بوده اند جز تنی چند از زنان در بار ی یا بزرگان که تحت تعلیم آموز گا را ن قرار میگرفتند. دشواری دیـگر کمی مواد ومنابع بوده است همین عدم بی اعتنا یی جا معه به زنا ن بود که کسی در صدد گرد آور ی آثار آنان و کار در باره آنان نمی شد.

شا ید نو یسنده گا نی بود ندکه کار های مهمی را در این مورد انجام می داد ند اما شا ید این کاررا نا چیز و بی ارزش می دانستند.

در بین گو یند گان زن در ایـــن‌دو سده اخیر زنان شاعر و برجسته به‌چشم می خور ند باید مواد و مدارك لازم که در باره آنها و جود دارد جمع آور ی شود و چشم‌اندازی به‌دیوان شان صور ت گیرد تا با برخی از سر آمدان سخن که خیلی‌مورد تو جه قرار گر فته اندوکاری لازم و در خور شایسته در باره آنهاانجام یا بد برا بر و همسنگ‌شوند وپا یه وارزش هنر ی شان شنا خته‌شود تا همه به‌ارزش هنر ی وپا یه اند یشه این زنان شا عر آشناگردندیکی ازاین زنان سر آمد سده ها ی دوازد هم وسیزد هم عا یشه درانی‌است که صا حب دیوان اســـت و اشعارش خیلی با ارزش و مالا مال‌از مواد و مدار کی است که برای شنا سا یی خود شا عر خیلی بـــااهمیت شمرده می شود . در میا ن زنان در ی پرداز با وجود قیدوبندها و محرو میت های اجتما عی وعدم آزادی، زنا نی هم در صفحا ت‌تاریخ‌ادبیات در ی در خشیده اند که نام وشعر شان پا یاو جاو دا ن است‌چون رابعه ، مهری، عایشه، گلبدن‌ـ بیگم، گو هر شاد آغا و عده یی دیگر که هم در زبان آور ی و هم در سختور ی وسیا ست نقش ها ی‌بارزی را داشته اندو در مقام برابری بامردان بر آمده و داد سخن داده‌اند‌در سده های اخیر در اجتما عا ت مختلف زن آهسته آهسته از زیر بارستم قرو ن و اعصار رها شد. وتا حدی از آزاد یهاو حقوق برخوردار گردید .

اما در طول این مدت دراز زنان‌هر گز خامو ش و عا طل‌ننشستند بلکه از طرق مختلف‌کو شید نـــدتا با روشن کردن ذهن زنان دیگـــر شا یستگی زن رادر برابر ی با مردونجات از قید برد گی به اثبـــا ت بر سانند ودرین میان زنا ن شا عرونو یسنده نقشی در جه او ل و حساس را به عهده دار ند .

با آنهم کار و تحقیق در این بخش‌خیلی ها مشکل است. زیرا کسانیکه باچنین کار اشتغال دار ند به طورقطع آگا هند که بر رسی زندگینامه

زنان در ی پرداز امر سهل و ساده‌نبوده و منابع چا پی و خطی کم
مو جود است که کار یست ر نج‌وتلاش فراوان می خوا هد نگار نده
این سطور نظر به علا قه زیا د ی که‌درین قسمت دارم در جمع آور ی
زند گینا مه زنان در ی پرداز به جمع‌آوری مواد و مطا لب می پردازم نظر
به دامنه وسیع کار در این قسمت تنها دو سده را مورد بر رسی و
تحقیق قرار داده ام امید وار م درآینده بتوا نم به معر فی چهره ها ی
بر گز یده سده های قبل هم پردا خته شود نتیجه تلاش و کو ششی
که‌دراین باره نموده ام برا ی علا قمندان این بخش تقدیم می‌دار م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مختصر نگاهی به پس منظر چهرهٔ زن در گسترهٔ تاریخ

از آنجا ییکه افغا نستان مهدو گهواره تمدن شر ق بوده است این سر زمین کهن سال ودیر ینه ماشخصیت های بزر گ و نوابغ بیشماری را در دامان خود پرورانده‌است وفرز ندان این مرز وبو م‌سهم خود را در مبارزه با اهر یمن ظلمت‌نیز ادا نموده و راه این مبارزه را به‌سو ی نورو رو شنی بازنموده‌اند.

مردم افغانستان از شر وع وآغازسپیده دم تاریخ علم مبارزه را به طور منظم بر فراز قله های هندوکش و پار و پا میزاد در اهتزازنگهدا شته و بر ضد هر نو ع مظا هر ظلم‌واستبداد و حق تلفی مبارزه نموده اند . یکی از این نو ع پیکار ها رامبار زات شا عره های کشور با ـ ستا نی ما تشکیل مید هد که یکجابامردان برای نیل به این ما مو ل مقدس رها یی از استبداد قد برافرا شته اند ،در ادوار مختلف تار یخ فشار و اختناق جا معه در برا بر زنان به خصو ص دور ما ندن زنان از جامعه همراه با مسایل ستروپرده‌پوشی، زنان کار آگاه و با در ك‌را وداشت که باسلاح شعر در مقابل‌این همه نا برا بر ی هاو ناهموار ی های جامعه‌راهی مبارزه‌را پیش‌گیر ندوبه کمك شعر فر یاد هاو نارضایتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

های خود را به‌گوش مردان وهمنوعان خود بر سا نند واز بیدادپدران برادران و شو هران که حقو ق مدنی شانرا سلب مینمودند صدای اعترا ض بلند میکردند و در اثـرهمین فشار هاو تلقین های نادرست بود که چنین زن های شا عره و فاضله تخلص خود را محجوبه،مخفی مستوره، حجا بی، نها نی و غیـره‌انتخاب مینمودند . تاریخ نشا ن مید هد که صدا هاو فریاد ها ی زنان شاعره در گلو خفه میگرد ید عده یی هم جام شهادت نوشید ندوعده یی هم به مرگ تدر یجی در زیر بار تکا لیف و شکنجه ها خردوخمیر گردید ند.

باوجود این همه خرا فا ت واندیشه های نادرست در مورد زنا ن جریان تاریخ نشان مید هد که زنان‌میتوا نند با مردان دریك سنگـر مشترك عمل کنند و دو شا دو ش‌با آنان به سو ی پیروز ی هـا ی عظیم گام بردار ند.

گا هی هم اند یشه های خر افی‌که در برابر زنان وجود داشت زنان را در برابر مردان ضعیف نا توان‌وناقص العقل تصور می کرد ندلیکن بر خلاف تصور ایشان چهره ها ی‌پر د ر خشش‌را در طول تاریخ به‌یاد می دهیم که بانشان دادن سـر سپرده گی و شها مت خو یش نامشان را در صفحات تاریخ جاو یدانگی و پو یا یی بخشید ند. مثلا رابعه بلخی . توانست به خا طـریك آرمان مقدس از خود شها مت انقلا بی نشان دهد و خود را قربانی‌سازد. همچنان محجو به هرو ی‌که در عنفوان جوا نی و طراوت گـل‌امیدش پر پر شد باوجود بدر فتاری وظلم شوهرش وی را از سرا مدان‌شعرا و فضلا ی و قت می توا ن شمرد.

همچنان در طو ل تاریخ به چهره‌های زیادی از آن شا عره زنا ن بر می خوریم که‌هم درعرصهٔ سیاست‌وهم در عرصهٔ سخنوری و شا عری وهم در اجتما ع و خا نواده خو ش‌در خشیده اند در اینجا چو ن هدف معر فی چهره های بر گز یده زنا ن‌شاعر قرن دوازدهم و سیزد هـم هجر ی است. باوجود آنکه در این‌سده ها تعداد زیاد ی از زنان‌شا عر با شر ح حال مختصر شان در تذکره‌ها به چشم می خورد اما از آنجایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که‌هدف ما کار و تحقیق در بـارهٔشاعر زنان افغانستان میبا شد ویا لااقل کسانی که به نحو ی ازانحا به‌ادبیات سر زمین ماپیو ند ی‌بخورد. از آنجا ییکه سده مورد بحث بـــه‌خصوص سدهٔ سیزد هـــم‌مصادف به پاد شا هی فتحعلیشا ه قا جار است‌واین شاه هنر دوست و هنـر پروز که از بهترین حا میان علم و فرهنگ قلمرو دری زبا نا ن به‌شمار می رود مشو ق همه اعضا ی خانواده‌اش در شعر و شا عر ی بوده‌است.

علا قمند ی و جا نبدا ر ی او ازشعرا وتشو یق و تر غیبش با عث آن شد که تعداد زیاد ی ازخانواده اویعنی زو جه هاو دخترانش قلـم بردست گیر ند واشعار ی همراه باحسا سات زنا نه خود را از چکیده های فکر ی شان تراوش دهند از زوجه های او که نا مشان در صف شعرای زن در تذ کره ها آمده است‌به طور نمو نه از چندی از آنهانام می بریم . حاجیه، مستوره ، دلشاد، آغا با جی . . . .همچنان ازدختران اواز زبیده خانم، فخر ی، عصمت،عفت، طیبه،ماه‌تا بان خانم ،و عده‌یی دیگر که آوردن ذکر نام‌همه آنا ن در اینجا خارج‌ازموضوع‌مورد بحـــث ماست می توان یاد کرد .

از همه اولتر در اینجا به معر فی شخصیت و چهرهٔ پـــر فروغ‌ادب دری (عا یشه درا نی) شاعر پر آوازه‌قرن دواز دهم و گل سر سبـــد چمنستان شعر در ی می پردازیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

PROPERTY OF ACKU

عایشه شاعر نشسته برچکادهای اندوه وشکوه

در آسمان وسیع ادب در ی‌ستاره‌های پردر خششی و جوذدار ندکه زینت بخش فضا ی وسیع فر هنگ‌جاو یدا نه ماست یکی از آن‌اختران پر جلایش عایشه است، که‌درسده‌های متا خر وطن فرو غناك گشته‌و در آسمان ادبیات ما خو ش‌درخشیده‌است. او نه تنها گو ی پیشتاز ی‌را از زنان شا عر قبل و بعد خودربوده‌است بلکه درصف سخن پردازان وشا عر ان شا عر یست بارسا ئت دارا ی دید عمیق و در سنگر مبارزه علیه ا ستبداد صا حبان تخت‌وتاج،این او صاف را در اکثر شعرا ی همسنگر و همعصر او کمتر می‌توان‌سرا غ کرد.

هدف ما کار و تحقیق در بار ه زنان در ی پرداز سده های دوازدهم وسیزده هم هجری ، قمری‌است‌عایشه دراین دوره چهره خیلی پر در خشش است. که چو ن محوروم‌رکز تا بنده گی و برازنده‌گی خاصی را حایز میبا شد با این‌قدرت وبراز ند گی او لا به معر فی حال واحوال این شا عر می پردازیم‌و به ادا مه آن‌زنان در ی پراز راکه به حیث شاعر شنا ختته شده اندوهرکدام گلبر گی از با غستان اد بیات را می ساز ند چیده و در سبد ی عرضه دو ستدا را ن این گلبر گ ها می داریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای شناخت بهتر شخصیـــــت عایشه زند گی او را از چندین بعد مورد بررسی وارز یا بی قرار می دهیم .

سایه رو شن ها یی از زند گی خا نواد گی عا یشه

عایشه دختر یعقوب علی بـــــن عبدا لر حمان درا نی است و ی از خانواده های بود که منصب تو پچی باشی از پدر به پسر به ار ث رسیده گویا این منصب ور تبه خو بی بود که از طر ف شا هان و قت برا ی خانواده عا یشه اختصا ص داده شده بود.

وی در نیمه دوم قرن دواز دهم در کابل تو لد گردید اما را جع به سال تو لد و محل آن نه در کدام تذکره یی یاد ی شده و نه خود در اشعارش اشاره یی نموده است. سال تو لد او را محترم (حسین نـایل) بـــه صورت تقریبی از تاریخ فو ت یگانه پسرش فیض طلب و مرگ خود ش بین سالهای (۱۱۸۰ـ۱۱۷۵) تخمین نموده اند (۱)

تاریخ فو ت عایشه را سا ل ۱۲۳۵ قمر ی می دانند عا یشه چون هر زن افغان به سن قا نو نی شاید بین سنین ۱۸ـ۲۰ سا لگی از دواج نموده و ثمره این ازدوا ج یك پسر و پنج دختر بوده است اینکه نـــام شو هرش چه بوده و چه زما نی چشم از جهان پو شیده است. خود در اشعارش یاد ی ننموده است تنها در جایی از پدر فیض طلب چنین یاد می کند.

فیض طلب سر تا قدم عا یشه قربانت شود
نور چشم مادرو جان پدر را باختم
(ص ۳۳۲ دیوان عا یشه)

عایشه تنها یك پسر داشت فیض طلب نام وی میر اتشخا نه محمود بود ودر سال (۱۲۲۷ه،ق) وقتی فتح خان وزیر شاه محمود پسر تیمور شاه درانی برای سر کو بی عطا محمد الکوز ا یی حکمرا ن کشمیر در جنگ کشمیر گماشته شد درین جنگ فیض طلب که قوت قلـــب لشکر فتح خان بود تیر خورد وازخاك برنخا ست جسد او را به کابل آورد ند و در باغ بابر شاه بـــــه خاك سپردند . چنانچه عا یشه در شعر ش چنین اشاره یی نموده است:

۱ـ مجله زنان افغانستان، عایشه شاعر شکوه وماتم ، ش۱۱،س ۲ ۱۳۱۶ ص ۲۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

به فیض آباد با بر شه رسید م جوا نی دفن خاك تیره د یـــدم
چوبود اوفیض‌طلب بی‌فیض‌چون‌شد گریبان را ا لی دامن در یـــدم
(ص) ۳۲۰)

از بیت بالا به‌این نتیجه می‌رسیم‌که آرامگاه فیض طلب در با غ بابر باشد اما متاسفا نه گزار شگرا ن‌احوال عایشه دراین مورد چیز ی مهم و قابل تو جه نگفته اند. اینکه‌عایشه در زنده گی این‌یگانه پسررا داشت وا قعیت دارد زیرا در چند جای دیوان اشاره های دا ردو حتا اورا دریکتا خطاب‌کرده است ابیات زیرین دلیل بر یگانه بودن پسرش را می رسا ند.

سخت دل سنگم نمردم از فراق‌یك پسر
ماه ذی الحج تحفهٔ شهر ر جب‌راباختم
مادر،غم ،یکه رانبیند یـــار ب
آن یکه که نام او بود فیض طلب
بگر فته ر کاب حضر ت شا ه‌شهید
عبدا لله هســت و امت شـــا ه عــر ب
(ص،۳۲۰)

در ربا عی زیر ین به منا سبتی‌ازدست دادن پسر ش سوز دل‌خود را بدینگو نه اظهار میدا رد :

ما در فیض طلب گوشه نشین‌است شب وروز
لعل یکدا نه او زیر زمین است‌شب‌و روز
سینه مجرو ح و دل افگار وجگرپر خونست
مردمان در طلب تا ج و نگیـــن‌است شب و روز
(ص،۳۱۷)

مرگ نا به هنگام فیض طلـــب داغی نا گهانی بود که بردل‌عایشه تاآخرین‌رمق زند گی اثر مند بود بخش عمدهٔ اشعارش رامر ثیه‌ها ی پرسوز تشکیل می دهد که دربخش‌دیگر به طور مفصل آورده خوا هد شد.

این جوان نا مراد به سال ۱۲۲۷وسن ۲۵ سا لگی شر بت شها دت رانو شید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بد ی خا نه سا ل او بیست و پنج

که‌چون برق کردرخش عمرش گذر

زهجرت بد الف‌دو صدو بیست‌وهفت

چو زد غو طه در مو ج خون بیخبر

فیض طلب از زیبا یی که‌خاصه‌یك‌جوان افغان است بر خوردار بود عایشه خط و خال وشیر ینی بیانش‌راچنین توصیف می نماید.

به‌گرد رخش خط مشك ختـــــن لسان تکلم چو شهد و شکـــر

در باره خصو صیات و کر کتـــرپسرش اشاره ها یی در سرا سر دیوان دارد نه تنها در باره بردباری‌وحلم و دانش او نکته ها یی دارد بلکه اصل و نسبش را سبب‌افتخاراو می داند زیرا در زمان عا یشه انتساب به یك فامیل بزرگ‌سبب افتخار به آن شخص دانسته می‌شد.

سینه اش پر زنور عر فا ن بود صاحب علم و حلم و عقل و ادب

خان خانان و میر افغا ن بود قوم بار کز یی زا صل ونسب

(ص۳۲۵)

آنجا که در باره مشخصـــا ت‌پسرش نکته ها یی را بر می شمارد اشاره ها یی به مجرد بود نش هم‌دارد زیرا او قبل ازازدوا ج و قبل از اولاد داشتن که ثمره زند گـــی‌است جام شهادت رانو شیده است.

طو طی طبع او چو خوشخوان‌شد شا هباز اجل شد ش ز عقـــب

برزنخل حیات خو یش نخو رد رفت وقت نشاط و عیش و طر ب

برسر مادر ش ز قهر خـــــدا سنگ از آسمان فتاده عجـــب

کوه نورم ز کف بشدو ی و ا ی روزم از گردش فلك شده شب

ازاوصا فی که عایشه برا ی پسرش‌برشمرده است معلوم میشود کـــه فیض طلب جوان دوست داشتنی وکارآگاهی بود که مادر ش این همه‌مرثیه های پر سوز و گداز را فدای قدم‌های‌او و به تر بیتش نثارنموده‌است ـ گاهی او را به شیرین سخنی می ستا ید و گاهی هم از شا عر ی‌او یاد می نماید .

یوسف گل پیر هن‌آن طو طی‌شکرشکن

بلبل شیرین سخن از دست من‌پرواز کرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

یا:

طوطی شکر شکن هم بلبل شیرین‌سخن
هم‌هما هم شا هباز بحرو بر راباختم

ازاین دو مورد پایین به این‌نتیجه‌می‌رسیم که فیض طلب از میرا ث شا عر ی مادر بهره و فیضی برده‌بوده است.

ز دست چر خ گـردو ن داد وبیداد
شهیدم شاعر شیرین کلام است
ص ۳۲۷

یا:

رنجها بسیار برد ی ای ضیا ی‌چشم من
صفدر میدان شد ی هم شا عرشیرین سخن

عاقبت از گردش افلاك و بخت‌واژ گو ن
خورده ای تو تیشه را بر فر ق‌خود چون کو هکن

خانواده عایشه متشکل از پنـج‌دختر ویك پسر بود از بیت زیر ین راز خانواده گی او آشکار میشود که:

در جهان این‌پنج خوا هر یك‌برادرداشتند
لاطمع از غیر او جز از خدا ی متعال
ص ۳٤٥

اما در جا یی در بیتی از فرا ق‌ودور ی دختر ش چنین یاد نموده است:

هجر پسر و فرا ق د ختـــــر دار ند مـــرا خـــراب وا بتر
از نـا ساز گـــاری روز گـــارعایشه در زنده گی رنج بی شمار کشیده است وی در بیتی ازدیوانش‌آرزو دارد که کاش مانند شوهرش می مرد تارنج از دست دادن یگانه‌جگر گو شه پسر ش را نمی دید شهادت پسر، فرا ق دختر ، ازدست‌دادن شو هر ، بزر گتر ین رنجی است که فضا ی خو ش خانواده‌گی‌او را تیره و تار ساخته بود.

چون کنم واحسر تا افسو س‌وارمان ودریغ
کاشکی پیش از تور فتی ما درت‌هم چون پدر

(c) ketabton.com: The Digital Library

عایشه دانش های آغاز ین ادبی‌ودینی را در اونچی های کا بل‌فرا گرفته‌واز سنین‌بیست به‌شعرسرا یی پرداخته است . (۱)

عهد شباب چو ن به سر آمد در انتظار
هنگام پیر ی حشمت و جا هم‌چه فایده

ص ۲۴۱_۲۴۲

ازبیت سو م غزل به این نتیجه‌می‌رسیم که در اوایل عمر عا یشه‌از دربار شاه محمود تو قعات زیا د ی داشت که نا بر آورده مانده است. واین همه عمر دراز به خوار ی گذشته و درزا و یـه قدرناشناسی هاطی شده است.

فلك به باد فنا داد خا نما ن‌مرا ربود دست قضا طاقت وتوان مرا
چو صانع‌ازلی طارم زبرجدساخت گداخت کوره هجر و فراق‌جان‌مرا
مراکه صحبت یا ران چو گل پریشان شد
بسوخت آتش‌غم مغز استخوان‌مرا
زبسکه نعره زنم از جفای چرخ‌کبود ملك بر اوج‌فلك بشنود فغان‌مرا
غم‌زمانه به یك بار پا یمالم کرد که‌انس وجن نتوا ند کند بیان‌مرا
زبان خامه‌به‌املا همی‌شود قاصر اگر شروع کند شر ح داستان‌مرا
به‌وقت فصل بهـا ران‌سحاب‌نیسانی
تعجبات کند چشم خون فشان مرا

اوایل زند گی ونو جوا نی‌عایشه‌برابر به روز گار تیمور شاه درانی بوده است شا ید او با پدرش درآن‌زمان که تو پچی باشی منصب بزر_ گتر ی بود دردربار راه داشت چون‌تیمور خود شا عر بودواز شعرشعرا پشتیبا نی زیاد ی می نمود در آن‌هنگا می که عایشه به در بار تیمور رفت‌و آمد داشت طبع شعر ی و ذوق عایشه مورد تو جه تیمورشاه واقع می شد از جانب دیگر عایشه‌از فامیل درانی بود البته تیمور در تشویق وتر غیب‌عایشه نقشی داشته‌است اما از بخت بد عایشه که‌تیمور ودر بارش برایش بقا یی ننموده‌اگرعایشه در مر حله پختگی اشعارش رابه دربار تیمور عرضه می نمودشا ید صله و بخشش بیشمار ی

۱_ سرورگویا ، (شاعره افغان)مجله‌کابل، س اول(ش۱۲،۱۳۱۱ش)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دستیاب می نمود بعضی ها که به‌این نظر اندو حتی در تذکره پرده نشینان سخنگو ی آمده است که .عایشه در در بار تیمور می زیست واز صلات گرا نبها یش بر خوردار بود سخنی است قابل تامل چو ن عایشه در نخستین سا لها ی‌شعرگویی خود سال های انجا مین‌زنده گی تیموررامشا هده می کردمرحله‌پختگی او در شعر و شا عـــر ی مصادف به زمان پسران تیمور شاه‌یعنی شاه محمود و شاه شجا ع است در سراسر دیوان عا یشه‌ابیاتی بـــه چشم مـــی خو ر د که نتیجـــه بی تو جهـــی‌محمودشاه و شاه شجا ع نسبـــت به‌اوبوده است تو قعات عا یشه همه‌نابر آورده ماند نه تنها به توصیف این دو نپردا خته‌است بلکه زبا ن گله و شکا یت ازاین دو همیشه‌در سرا سر اشعار ش طنین اندازاست‌وحتا گا هی ایشان را می‌کو بدوبه بی کفا یتی و بی‌غور ی ایشان اشاره‌هایی دارد که در صفحات بعد ی به آن اشاره خواهد شد عایشه در بیست سا لگی به شعر سرود نو مر حله پختگی رسیده بود او لین‌شعر ش این است.

شفق را لاله گون‌دیدم‌نماز شام‌در گردون
مگر خور شید را کشته که داردامن پر خو ن (۱)

این شعر را پـــرده نشینـــان‌سخنگو ی ادعا نموده‌است که اولین شعر عایشه است اما کدا م سنـــدو دلیلی به آن نیاورده است حتمااین شعر را استاد فلاح در مجله ادب شماره چهارم،س۲۵، ۱۳۵٦ اولین شعر عایشه دانسته است. شا ید این اولین شعر عایشه نبا شد قبل ازین شعر اشعار ی خا متر ی‌داشته‌است که در دیوانش گنجا نیده‌نشده است. البته راجع به شعر وشاعری‌او در بخش آینده صحبت خوا ئیم نمود.

نکا تی که در باره زند گی عایشه‌بیان شد به صراحت در اشعا ر ش انعکاس یا فته است که تمام پژو هشگران ادبی که در باره عا یشه مشغول شده اند ازاین ابیـــا ت استفاده نموده‌اند اما بعضی‌نکاتی

---

(۱) پرده نشینان سخنگوی،ماگه‌رحمانی ، کابل : ۱۳۳۱، ص ۵۳.

مبهم هم در اشعارش موجود است که تا حال به آن پرداخته نشده‌است
نگارندهٔ این‌سطور کو شیده ام‌تاحدامکان ابیا تی را از سرا سردیوانش
که همه شوا هد ودلایل بر زند گی‌شاعر باشد مثال های با قیدصفحات
آن بیاورم واز کسا نـــی کـــه‌دراین مورد تحقیقا تی انجام داده‌اند
از نو شته های شا ن‌استفا د ه‌نمائیم‌تاآنچه لازم است در حق یك شا عر
پرداخته آید در اینجا جمع آیـــدمنبع اساسی شناخت شا عر قسمت
آخر کتاب یعنی «خاتمة ا لـطبـع دیوان عا یشه‌است این خاتمةالطبع
توسط منشی عبدا لرزا ق بیگ به‌رشته تحر یر در آمده است که‌برای
آگا هی بهتر زند گینا مه شا عـــر نگات، عمده این خا تمه المطبع را در
اینجا نقل نموه‌ایم ((سپاس بیقیاس‌مر خا لق هژده هزار عا لم را ...
این کتاب لاجوا ب از کلام شا عره‌جادو زبان سحر بیان که هرغزلش
بحر یست که سفینه خرد در تلاطم‌امواجش در تز لزل است. در بلده
کابل اعنی صا حب عفت وعصمت بـی بی عا یشه درانی بار کزایی‌از
ابکار افکار مسوده‌نموده از نا قدر دانی کسی به او نمی پرداخت و
نسخه مکتو به مر حو مه در کتابخانه‌خسرو ی بود سپس ... امیرعبد-
الرحمن خان ... کتاب مرحو مه زادرچاپ خانه سر کار ی داده امر نمود
ند که چاپ شود به انتظام سیاد ت‌پناه میر محمد عظیم خان سار جن
میجرو به اهتمام هیچمدان آ فاق‌منشی عبدا لرزاق بیگ به تار یخ
پنجم رمضان سنه (۱۳۰۵) هجر ی‌طبع شد)).

همچنان در آخر کتاب تقر یـــظمفصلی توسط احمد جان الکو زایی
در آخر دیوانش به چاپ رسیده‌است که‌این تقریظ را در بخش دیوا ن
می‌آوریم.

این خاتمة الطبع و تقریظ بهترین منبع برای شناسا یی عایشه‌بوده
می‌تواند ازاین دو که بگذر یم‌قرارتحقیقی که دانشمند محترم حسین-
نایل (در معر فی شعرا ی قر ن سیزد هم دار ند در باره عا یشه
می نو یسد که : عبدا لحمدمو دب السلطان مولف امان التواریخ آولین
نگار نده یی است که ۳۵ سال بعدازطبع اشعار عا یشه یعنی در ۱۳٤۰ق
دیوان او را دیده و به ملا حظه‌اشعاراو دو نوشته ذکر شده مطالبی در
باره او در جلد هفتم آن کتا ب‌ارائه‌میدارد ولی چو ن کتاب امان‌التواریخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌چاپ نرسیده ونسخ خطی آن نیزدر دسترس کسی قرار ندا رد و متتعبان مو ضو ع اطلا عی از آ ن‌ندار ند . قرار معلو م اخیرا پنج جلد از مجلدات هفتگا نه ا مـان التوار یخ تو سط آرشیف ملی‌خر ـ یدار ی شده و عکس جلد هفتم آنراکتا بخا نه اکاد می علو م دراختیار دارد))

سخنان چند را جع به عا یشه توسط نو یسنده گان ما د رمطبوعات به‌چاپ رسیده است‌و همچنان د رتذکره ها از حال و احوا ل عا یشه سخنا نی زده شده است که همـه‌تکرار ی بوده یکی از دیگر ی نقل نموده اند چنانچه مو لا نا خسته ازجمله تذکره نگا را نی است که‌حتا از چاپ کتاب عایشه بیخبر بوده است و به عو ض فیض طلب پسر عایشه که در جنگ کشمیر کشته شده است از رحمان (۱) جدش یاد نموده است.

عایشه به حیث شا عر وا قع بین‌ودراك‌تمام وا قعیت های زما نش‌رادر اشعارش انعکاس داده است از مطالعه‌شعرش به این نتیجه می‌رسیم که برای شناخت همه جانبه زند گی‌عایشه باید دیوانش از سر تا آخر مطا لعه شود زیرا بهتر ین مر جع‌شناخت شا عر بوده می توا نداز روی اشعارش می توا ن زند گی عایشه را به دو مر حله تقسیم‌نمود.

مرحله اول حیات شاعر:

علت بو جود آمدن تغییر در زندگی عایشه وبو جود آمدن‌مرزدرزنده گی او فوت یگا نه پسرش فیض طلب در جنگ کشمیر بوده است. مرگ فیض طلب به تاریخ (۱۲۲۷ق)صورت گر فت، پس زند گی عایشه قبل از ین تاریخ چون یك ز ن خو شبخت پرازارزو امیدوار به فرداو جویای خو شی وسرور بوده است.در اشعارش تصو یر های زیبا یی‌از عشق و جوا نی واشعار بر هنه نیزبه‌چشم می خورد برای شناخت‌بهتر

۱ـرحمان خان تو پچی با شی، پدر کلان عایشه از شخصیت ها ی براز نده و مهم زمان خود بوده‌استوی صا حب‌نفوذ و قدرت بیشـــــس اجتما عی در زمان احمد شاه با بابود (این مطلب را استاد غلام‌فاروق فلاح در مجله ادب:ش٤، س ۱۳۵۵٦.۲۵ ص ۱.۲ آورده اند . برای مز ید معلو مات به آن مقا له‌مراجعه‌شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوسر ی می زنیم به د یوا نش و اشعار ی را که نما یانگر ایـــن روحیه است فرا چشم خوا ننده‌گان‌قرار می دهیم تا خود مر حله او ل حیات شا عر را که پراز خو شی وسرور است احساس و در ك كنند.

دلر با ی مهو ش سیمین تـــن‌حوری لقا

بو سه ها ز ان لعل شکر بار میخواهد دلم

در چمن هردم خرا مید ن چـــوطاووس جنان

دست در آغو ش آن د لـــدارمی‌خوا هد دلم

هم زدست سا قی کلچهره شیرین‌زبا ن

باده گلر نگ را بسیار می‌خواهددلم

ص ۲۰۱ دیوان

عایشه احساسات درو نی و رازنها نیش را برهنه و بی‌پرده‌بیان‌نموده است‌وی‌توانست که علم استقلا ل‌وآزادی‌را در قرن نزدهم با و جود بازیك بودن او ضاع و شرا یط و کشمکش های داخلی بر فراز قلعه ها به اهتزاز در آورد این بر هنـــه‌گو یی ها برایش‌درد سر ها یی خلق نمود و تهمت های بدی را برا یش‌به ارمغان آورده به‌این شعر توجه کنید:

ای سمنبر دست من در د امنت گربمیرم خو ن من در گرد نت

من نمیدانم چرا ای سنگـــدل انتفا تی نیست هر گز با منت

کی بگیر م در بر ت همچو ن‌قبا تاشو م آسوده چو ن‌پیرا هنت

دوش گفتی مید هم کام دلـــت گنگ باد ابر که‌اوشد رهز نت

ص ٦٩

و یا می گو ید:

ای ناز نین پسر به کجا می روی‌بیا

شیرین لب شکر به کجا می‌رو ی‌بیا

یا:

عقل و هوشم‌رفت چوآن شیرین‌پسر رفت و گذ شت

از نظر چو ن مخزن گنج وگهررفت‌و گذ شت

در تمنای وصالش صرف کردم روز گار
با تکبر ناز نین لب شکر رفت وگذ شت

ص۷۲

وی بااین ابیات جوا ب دندان شکنی برای دشمنان وتهمتیانش می دهد.

ببیـــن که شهرهٔ شهرم به‌مهرو رزی تو
گذ شته ام زسر نام و هم‌نشان بیتو
ندار م هیچ دگر جز خیال لعل‌لبت
مرا چو نیست دگرهیچ برزبان بیتو
در اعتناق بگیرم تراچوپیراهن
که نیست همدم‌و همراز وهمقران بیتو

ص ۲۳۱

عا یشه داذ از مسا وات می‌زندوعلم تساوی حقوق زن و مرد رابر افرا شته است‌اوبرا یش این حـق‌را قایل است که چو ن مردان‌بیند‌یشد شعر گوید وعشق بورزد.

بی درد زد رد دل عشا ق چـــه‌داند
بسیار تفاوت بود از را کـــب ورا حل
ای دوست تو با مردم هوشیـــاربیا میز
بگریز چو باد سحر از صحبت‌جاهل
خوا هی سفر عشق کنی شیرجگرباش
قطاع طر یق اند مناز ل بـــــه‌منازل

ص۱۷۹

دوران جوا نی و مر حله شبا ب‌را بهترین مر حله در زند گی‌می‌داند. وکیفیت و مز یت آنرا در این دوره تائید می کند :

خوش بود عشق بتان لیك بـــه‌هنگام شباب
عهد پیر ی چو شد از خو یش‌گریزان بودن
چون ترا یکر مقی هست در ین‌کو شش‌با ش
همدم و همنفس لاله عذا ران بودن

(c) ketabton.com: The Digital Library

شد چو اوراق گلم صحبت یاران برباد
چون سر زلف بتان نیز پریشان بودن
گر به افلاك رسدقصر نشا طوطر بت
آخر از فعل بد خو یش پشیما ن بودن
ص ۲۲۲_ ۲۲۳

عایشه دید و سیع دا شت نه‌تنهادیوانش انعکاس دهند ه زند گی و طـــرز د ید و تفـکـــــر وشرایط زمانش است بلکه و ی از بیان زیبا یی ها ی طبیعت کنارنبوده‌تصو یر زیبا یی از طبیعت دا رد.

بهار آمد و صحن چمن گلستا ن‌شد
بنال بلبل بید ل که و قت‌الحا ن‌شد
خو شست سا یه بیدو کنار دریابار
به یاد نر گس جادو پیا له گردان‌شد....
خو شست باده احمر به بزم مهرویان
زگلشن رخ محبوب گل به دامان‌شد
دراین دو روز غنیمت شمر نشاطوطرب
که هر که عیش نکرد عا قبـــت‌پشیمان شد
بهار اگر چه لطیفست‌خزان بودزعقب
نگر که جمعیت گل چسان‌پریشان‌شد. ..
ص ۱۰۸

زند گی عا یشه قبل از مر گ پسر ش گلستا نی را ما ند پر از طراوت و زیبا یی چنا نچه و ی درآغاز خود را خو شبختر ین ز ن می دانست در اشعا ر ش بو ی امید وار ی خو شبختی و تو قعا تی از در بار استشمام میشود زیرااو به‌فامیل درانی وابسته گی دا شت توقعات بیش از پیش از شاه محموددارد و امیدواردستیا بی از صله و بخشش شان بوده است.

منت خدای را که نیم شر مساردوست
پرورده نعیم شه بنده پرور یم
ص ۱۹۲

مرحله دوم حیات عایشه

مرگ یگا نه پسر به جا نبرابرعایشه فضا ی زند گی او را چنان تیره‌و تار ساخته بود که‌باغستان‌پر طراوت او باخشم طـــو فانی‌و غرنده گردون کینه توز از هـــم‌پاشید، و نهال پر ثمر ش از بیـــخ وبن شکست وآن امید و آرزو ی‌که‌از میوه های این در خت پر ثـــمر داشت به خاك یکسان گشت این‌مر حله از تاریخ (۱۲۲۷ق).

آغاز می یابد این حاد ثه آتشسوزبه خرمن زند گی عا یشه سبب شد که مر ثیه ها یی پر سوز و جانگدازاز آتشین دلش بیرو ن کشد وچو ن جنسی لطیف و با احساس حقیقت وواقعیت های زمانش را از دل پر دردش زمز مه کند و سروده ها یش‌را به حیث شا عر وا قع بین و در سنگر مبارزه علیه استبداد صا حبان‌قدر ت نا میرا و جاودا نی سا زد وی تا پایان عمر توا نست سوگواربا قی بما ند و مر ثیه های سخت اتشسا ك و سوز نده را ما ند گار سازد و در تمام عمر به حیث یـــك منتقد وا قع بین نار سا یی ها ی صا حبان قدرت و تخت و تا ج‌را انگشت انتقاد گذارد.

نومیدی ها

مر گ جانگاه فیض طلب کینه توز ی اطرا فیا نش بی تفاو تی و سرد مهر ی در بار های خود سر بی قدر ی از بازار شعرو شا عر ی، تبصره های بی جاو بی مورد در باره‌عایشه به نسبت اشعار عا شقا نه اش غز لها ییکه از می و معشو ق‌وبوس و کنار یاد ی کرده است. در مقابل عا یشه چو ن یك ز ن‌مبارزوامید وآرزو به زند گی و فرداجواب های دندا نشکنی در اشعار ش‌برای‌این قدر تمند ان خود سر دا رد، این مشخصه بود که عا یشه راازصف شعرا ی مداح در بار ی جدا ساخت واشعارش را پر ما یه و ار جنا کتر سا خت این رنج واشکر یز ی در زند گی و پا یدار ی مداوم‌او را در برا بر رو یداد های‌تلـــخ زندگی‌اشعارش‌راپایاوجاویدان‌ساخت یگانه سلاح که او دربرابر این‌همه مصایب و به کار گر فت تصو ف واشعار صو فیا نه است درمر حله

دوم حیات اگر یاد ی از عشق نموده‌است عشق مجاز ی نیست بلکه‌عشق حقیقی وو حدت الو جود ی است چنانچه گو ید.

هرچند جفا که بر سرم آید زروزگار
امید خود به قادر قیوم حـــی کنم

ص ۲۰۱

عایشه راز سا غر تو حید مست‌کن
جانرا فدا ی دو ست بینکجر عه‌می‌کنم
خوا هی که شود مس و جودت‌ذهب خاص
اکسیر نظر بایدت ازمرشدکامل
هر سا عت هر لحظه و هر لمحه‌وهردم
از یاد خداو ند مباش عا یشـــه‌غافل

ص۱۷۹

زمانی هم دنیا و لذا تش را می‌گو ید:

شرا ب نا ب عر فا ن رابکن‌نوش غم دنیا ی دون را کن فرا موش

ص ١٦٤

عایشه و قتی هد ف‌تیر اطرافیان‌ودشمنا نش قرار می گر فت ، باتیز هو شی و خیلی زیر کا نه برا ی‌نجاتش از این درد جانکاه دست‌به تصو ف می زد و با استعما ل تعبیرا ت گو نا گو ن صو فیا نه‌جلو احسا سا ت و عوا طفش را مـــی گرفت دراین غزل پایان تما مابوی از این عشق صو فیا نه به مشام می‌رسید.

زیمن‌همت پیرمغان دلم شادست
کمینه جرعه لطفش چو شط بغداد ست
حباب وار بود کار خا نه افلاك
جهان و کار جهان جمله باد برباد ست
به یاد پیر مغا نم بده شرا ب مذاب
که این ذلا لت خیر ت زپیرواستادست
به‌شا هراه حقیقت ببین وسیرو سلو ك
که بی و فا یی گردون مدا م معتادست

(c) ketabton.com: The Digital Library

دلم چو طا هر و حشی رمیده‌می‌گردید
به دام زلف پری چهره ناگه‌افناده است
من آن زمان که‌بزدام زما درگیتی
نه روز خو ش همه رنج وا لم مرا یا دست
فراق و محنت و هجران و رنج‌وگریه واه
مراز قسمت روز از ل همین دادست
زجور گردش ایام و بی وفایی‌چرخ
دلم گر فته زدار خراب آبـــــاداست
چو سنگ خاره بود سینه نا خنم‌تیشه
مرا که‌کوه‌کنی پیشه‌همچو فرهادست
بود زخو ن جگر قو ت اهل فهم‌وخرد
فلك به مردم نا دان مطیع‌و منقادست
به شر ح راست نیا ید شکا یت‌دوران
دلم زهجر نگر سخت ترز فولادست
اگر چه مفلس و مضطر غر یـب‌وحیرانم
رجای عایشه از دولت خدا دادست

۵۸_۵۹

پیرو ی اواز شعر تصو فی کور کورا نه نبوده بلکه نتیجه تلا شـــ وکو ششی است که‌وی درشناسا یی از شعر شعرا ی متقد مدا شته است عایشه از پیش کسو تا نادب‌در ی همیشه سود جسته و متا ثـر از کلام شان بوده است وبیش از همه از سبك و سخن حافظ پیرو ی کرده و حتا ابیا تی او را تضمیـن‌نموده‌است. استاد سخن حا فظغزلی دارد به اینگو نه:

در خرا با ت مغان نور خـــــدامیبینم
این عجب بین که چه نور ی زکجامیبینم

ص ۲۸۳

به‌همین شیو ۀ عا یشه غز لی‌داردقرار ذیل:

عار ض میمنتت نور خدا میبینم شیوه حسن ترا صبح صفامیبینم

ص۱۹۵

به‌این غزل عا یشه تو جه کنید:

عمر بگذ شته مرا یاد بســـــــی‌می آید
وز نسیم سحری بـوی کســی می‌آید

که به پیروی از این غزل حافظ میباشد.

مژده ای دل که مسحیا نفســـــی‌می آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی‌می‌آید

ص۱۷۹ دیوان حا فظ

گاهی هم عایشه مفا هیم ومعنای‌سخنان غزل منسو ب به حا فـــظ را در شعر ش آورده است.

اسپ تاز ی زیر پا لان گشتـــه‌مجروع وضعیف
طوق زرد ر گردن خر شدنمیدانم حرا

نزد صراف فلك خر مهره‌وسنگ‌وسفال
قیمتش با در برا بر شد نمیدانم‌چرا

اسپ تاز ی شده مجرو ع‌به‌زیرپالان
طوق زرین همه در گرد ن خـــرمی بینم

آه‌آه از دست صرا فان گو هـــر ناشناس
هر زمان خر مهره را بادر برابرمیکنند

از عایشه :

ای عز یزا از فرا ق وصل جا نان‌غم مخور
دولت دیدار با ز اید به سا مان‌غم مخور

ص ۱۴۲

به‌وزن و قا فیه این غزل‌منسوب‌به‌حافظ انشاد شده است:

یوسف گمگشته باز آید به‌کنعان‌غم مخور
کلبه اخزان شود روز ی گلستا نغم مخور

ص ۲۹۰

گاهی هم تعبیرات حافظ را در شعرش می بینیم، مانند «جامهٔتقوی وخرقه پر هیز»به بیت زیر توجـه‌کنید.

چو نیست «جامهٔ تـقـوی‌وخرقه پرهیز »
چرا عبث طر ف صو معه گـــذاره‌کنم

یا(پنج روز ی صحبت گل) در ین**بیت.**

مغتنم دان «پنج روزی صحبت گل» **در چمن**

چهره رعنا ملیحا نز عفر ان**خواهد شدن**

ص ۲۲۸

حتا یك مصرا ع از شعر حافظرا! عایشه تضمین نموده است.

«درد یست درد عشق که**هیچش علاج نیست** »

هر چند سعی میکنمش لا د وا شود

ص۲۳۷

یا:

«جوان شوم ز سر و زندگی دوباره کنم »

وصال دو ست میسر شود اگرما را

ص ۱۷

اندوهنامه های باز مانده از عایشه

زند گی عایشه طور یکه در بالایاذ شد پر حادثه است از دست‌دادن یگا نه پسر سوز ی را در دل‌عایشه**خلق** نمود که ثمره آن همان اشعار سوز نا ك و مر ثیه ها یی‌است که بخش عمده دیـــوان اورا در بـــر دارد. این سوگ نامه ها تراوش‌یافته از درد د ل‌شاعر است دردی که تا آخر عمر قرار و آرا م ازوی‌ربود سروده های عایشه در آ ن هنگا می که مجال تنفسی برا ی‌زن‌کمتر میسر بود خیلی پر بها و با ارزش بوده میتوا ند یگا نه پناهگاه‌شاعر ووسیله نجات او از یـــن ورطه آتشین غز لیا تش بود زیراغزل جا یست‌که تا خود آگاه شا عر در آن منعکس میشود صرا حت‌لهجه‌وبیان وا قعیت ها شعر عا یشه رااز میرش باز داشت شعر یکه از دردخلق حکا یه کند با وجود گذ شت سا لها دربین مردم ریشه می‌دواندوبرای همیش پا یا و جاودا نـــی میشود.

در صف زنان شاعر سده هـــای(۱۲ـ۱۳) شعرعایشه پخته تروروان تراست امااو را در شمار نخبه گان‌وسخنو را ن بر جسته یی که‌دراین دوره زیسته اند همسنگ و برا برساخته نمی توا نیم . زیرا اشعارش از جهت تصو یر آفر ینی وآرامش‌های لفظی و معنو ی کمتر بهره‌ورند

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما قرار گفته جر یده نسیم سحـرعایشه را از جهت چاپ‌دیوانش از خو شبختترین شا عران و طـــن‌می شمارد (۱) چاپ دیوان یك ز ن در آن دوره تار یك تاریخ وطن ماواقعا درجه خو شبختی برای یـك زن بشمار می رفت چیز ی که‌پایه‌وما یه شعر ی عا یشه را بلند تر ساخت اینست که وی توانست تاساخت اینست که وی توانست تا اندإزهٔ چهرهٔ وا قعی آ ن‌زمان‌رابرای‌آینده گا ن روشن سا زد ومطالبی فراوانی را جع به خود وخا نواده اش برای عـلا قمند ان شعرو ادب ماند گار سا زد ، بخش عمدهٔ دیوان‌او را اندو هنا مه هاو مرا ثـــی میسا زد اما در اینجا از آورد ن‌همه‌صر ف نظر نموده تنها نکا ت مهم وباارزش آنرا درانیجا نقل‌می‌کنیم: آرزوو خواست های شا عر ازخانو- ده‌اش نابر آورده ماند، حتاء او شهادت پسر ش را از خا نواده خود می داند، زیرا وی ادعا داردکه‌یگا نه‌پسر ش باید در جنگ کشمیـــر فرستاده نمی شد ، همه نارضا یتی‌او در برابر خانواده اش‌ودور ماندن ازاین فامیل در سرا سر اشعا رش‌جلوه گراست، عدم تو جه،سرداران قوم نسبت به او با عکس العمـــل‌شد ید عایشه اینطور پاسخ داد ه شده است.

این چنین ظلمی که برمن‌میشود کی به درانی کند زین سان قجار
پایمال ســم گا وو خرشدم طعنه دشمـــن نمود سنگـــــار

ص۱۳۲

یااین بیت

مترجم ازایل درانی چه‌گویم‌وای‌وای
از قضا ی آسما نی گشته ام بی‌خانمان

ص ۳۳۳_۳۳٤

اواخر عمر عایشه همراه باسوزوگداز است،وی از شها د ت پسر دادو فر یاد می زند و مر ثیه ها یی‌زیبا یی سروده است که نه تنهـا در صف زنان شاعر این سوزوگدازدیده میشود حتما مردان شاعر این داغ سوز نده را به این شیوا یی بیان نکرده‌اندوی در اوایل‌از دربار شاه محمود تو قعات زیادداشت اماهمه نا بر آورده ما ند، که این همه

۱ــ سرور ، شعرای وطن،جریده نسیم سحر ، ش ٤، ۱۳۰٦.

دردها به اندازهٔ داغ پسرش برایش سوزناکتر نبود، عامل این عمل را شاه محمود و جنگ کشمیر می داند بعد از این حادثه بود که وی بدون کدام عاید شدن ضرر از دربار ها به بد گویی شاه محمود و شاه شجاع پرداخت و همه آنها را با تمام خلا هایشان در زوایای تاریخ روشن وآشکار نمود.

به خاطر داشتم امید بسیار　　فتادم ناگهان در بحر خونخوار
جفای چرخ کجرفتار بنگر　　دلم را کرده چون منصور بردار
همیخوا هم فلك راواژگون باد　　مرا کرد روزروشن چون شب تار
ص ۱٤٥

بیت پایین نما یانگر غم واندوه شاعر باد یده گان اشکریز واشك الودش است.

زجور محنت وغمهای ایام　　به گریه همچو ابر نوبهارم
ص ۱۹۷

در بار شاه شجاع هیچگاه برای عایشه خوشا یند خاطرش نبوده است

مال وملکم را شجاع الملك شه بربادداد
دست خالی جیب بی پل خوش نمی آید مرا
ص ۱٦

دربیت پائین تصویر زیبایی از خود دارد دلش را شبیه گل لاله داغدار و پرخون می داند

چو لاله داغ به دل دارد عایشه شب وروز
گداخت هچو رصاص ازفراق سینه او

یا:

چو لاله داغ به دل دارد عایشه عایشه
سوز و گداز سینه فگاران غنیمت است
ص ٤۰

نا مرادی یگانه نور چشمش اورا وا داشت تا به سر ا بش این گنجینهٔ پربها که پراز سوز و گداز است بپر دازد این مر ثیه ها یی پر سوز تا آخرین رمق حیات جلوه گر روح پر دردش بوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فیض طلب یك لحظه روز خو ش‌ندید
از جفا ی چر خ ودور روز گار
بادل پر حسر ت و خـــــو ن‌جگر
رفت ازین دنیا ی دو ن بیمدار
همچو رستـــم با خت در میدان‌جنگ
جان شیرین رابه سلطان کردنثار
ص۱۳۰ـ۱۳۱

گا هی از پسر یگا نه اش یاد می‌کند برایش به حیث یك مادر باید حق‌داد تااین فر یاد های درو نیش را اشکار ابه رو ی صفحه کا غـذ نقش ببندد .

باختم یکدانه در بـی بها خاك بر سر شد مرا باکس‌چکار
خانه ام شهر زنان شد وا ی وای باطن و ظاهر خفی و آشکـــار
ص۱۳۱

وی اعترا ض کنان مد عی است باوجود بزرگترین سر ما یه زندگیش را در خدمت شاه زمانش از دست داده کسی او را مورد دلجو یـــی وباز پرس قرار نداده است. ایـــن‌بی اعتنا یی ها در مورد ش بود که زخم دلش را تازه ترو شعله ور ترمی ساخت .

ما در فیض طلب سو خته در نارفراق
کشور رو ی زمین در نظرش چون سقراست
باخت در خدمت شه گو هربحردل‌خویش
پرسشی نیست که حا لنش به‌چسان در گذراست
ص۴۳

گاهی هم‌که از روز سیاه‌وتیره‌اش‌شکوه سر می دهد تصو یر زیبا یی از نا ساز گار ی طبیعت‌و تر فنـدچرخ شمول دارد بد ینگو نه .

تعلیم کرد مودب فطر ت چود رازل
اوراق گل به‌بلبل بید ل رسا له‌داد
دایم در انتظار جوا نا ن نـــامور
خمر مذاب را به صدو بیست‌ساله‌داد

(c) ketabton.com: The Digital Library

داغ فرا ق فیض طلب راز نـــارهجر
عایشه را مدام به دل همچولا له‌داد

ص ۱۲۵ ـ۱۲٦

زما نی هم خود را به ساده‌لوحی‌وکم عقلی مورد طعن و ملا مت قرار می دهد که پسر ش را چرا اجازه‌ورود به میدان جنگ دادو با یـــن کار بی‌تدبیرش پسرش را به‌دست کشتن داد .

ای دریغا عقل خود را با ختم ـ قدر وقت‌خویش را نشناختم
مرغ دل را سر بر یدم نا گهان ـ در میان خاك و خون اندا ختـــم
بر نشستم بر سمند روز گـــار ـ تا به میدان ندا مت تا ختـــم
درمیان نار هجران روز و شـــب ـ سو ختم همچون سپند هم ساختم
عایشه گو ید زجور روز گـــار ـ رخ به خوناب جگر افرا ختـــم

ص۲۱۲

دریغا که پسر م راازدست دادم‌ودر عقب گمشده خود سر گردا نم اگر جز یی ترین‌نشا نی ازاو به‌دست‌اید آنرا بهترین تاج خوا هم ساخت وبه افتخار زند گی خوا هم کردمرگ‌فرزند او را چنان آشفته وسراسیمه ساخته بود که خود را چو ن مجنون‌آواره و سر گردان در بیا با ن می‌داند.

به صحرا ی عدم چون و حشیا ن‌افتان و خیزانم
چو مجنون در بیا با ن فنا مردانه‌میگرد م
اگران کا کل مشکین به دست‌عایشه آید
زنم بر سر چو تا ج خسرو ی‌شا ها نه میگردم

ص۲۰۳

عا یشه در برا بر شاه محمود چنان عقده یی گر فته بود که تصور می کرد مرگ فیض طلب فرز ندش‌آگا ها نه به دست او صو ر ت‌گرفته باشد بالحن تند و زشت او را بی‌کفایت ، بی غور وبی تمیز خطـاب می کند.

صاد قان مملکت اخرا ج شـــد ـ کاز با ن دهر شد سر رشته دار
عدل و انصاف و مرو ت شدبه‌باد ـ حق و با طل را نه پر سد شهریار
بنده از بی غور ی محمود شـــاه ـ رنج ومحنت ها کشیدم بیشمار

شاه محمود بااین ظلم و بیدادش شاید مرا آواره و سر گردان سر زمین ها بسازد.

شاه محمودم نکرد غور و تمیز می‌کنم از جور او خود را فرار
دست ظلمش داغ کرده سینه ام تیغ بیدادش دلم را پاره پار
خانه ها شد خانه گگ درعصراو خاصه می گشتم فقیر و خاکسار

ص۱۳۱_۱۳۲

عایشه زنی بود که بدو نهیچگونه‌راه دادن ترس به خود استبداد وبی کفا یتی زمانش را مورد انتقاد قرارمی دهد کمتر به شعر شاعری بر می خوریم که این همه صرا حت‌لهجه‌وحقیقت گویی را حفظ کرده باشد وی بااین دلیر ی توا نست‌که نامش را در صفحه تاریخ ماندگار سا زد وگو ی سبقت را از همه شا عرا ن زن دراین دو سده اخیر که اوضاع وشرایط افغا نستا ن‌تیره‌وتاریك است، ببرد، وی با لحن‌تند او را در لابلای اشعارش چنین‌میگو ید.

شه محمود که و صفش به زبا ن ناید راست
حیف کزمملکت‌خویش بسی‌بیخبر است
عدل وانصا ف ندا رد نبود غوروتمیز
وز نه ذوا لفهم‌و خرد صا حب‌عقل‌وهنر است
قاضی و محتسب و مفتی واهل‌علما
بی تقر ب شده اند گنج تهی ازگهرست
پند نا صح نپذ یر ند نبود شر م‌وحیا
همه‌خود سر شده اندواد ی خوف‌وخطر ست

ص۴۳

این شعر گه پر از سوز وگدازوولبریز از یاس و نو امید ی‌است نتیجه این تا ثر ات همه تصا و یرو نمادی از گذ شت زند گی او رادر نشیب و فراز رو یداد های مهم‌زند گیش با شرایط و قت و زما نش مجسم می سا زد ، با تذ کر ات‌قبلی‌وبیان واظهار نا امید ی عا یشه‌از در گاه شاه محمود رنجیده خا طر است‌واین بیت گره گشای‌عقده‌دلش میتوا ند باشد:

چند نالم ز غمت طاقت گفتـــــارنما ند
گهر صبر شر یفست خر یدا رنما ند
کی بود سا عت مسعود و زمان‌محمود.
که به داد ذل عا یشه ر سد حی‌ودود
ص ۲۹۱

علاوه از غز لیات پر سوز و گدازبخش عمده ربا عیات او را مر ثیه ها یی سوز ناك تشکیل می دهد ،برای جلو گیر ی از دراز ی بحـــث تنها با آوردن مثالهای اندك اکتفا می کنیم .

وی از بار گاه ایزد ی آرزو داردکه‌با مردن فیض طلب او هم زنده نمی ما ند، اگر این خوا سته ا و پذ یر فته نشود تقا ضا ی آنرادارد که یگا نه رمز رو شنا یی چشما نش از خاك پای فیض طلب میسر خوا هد بود .

ربا عی

ما در بیو فا ی فیض طلب — چون نمرد ی برا ی فیض‌طلب
کحل اسا کشم‌به‌دیده خویش — یابم از خاك پا ی فیض‌طلب
ص ۳۱۳

یا در رباعی پا یین چنین اظهار ندامت میکند :

عایشه تا میتوا نی روز و شـــب‌فر یاد کن
از ندا مت خا ك عا لم بر سرخود بادکن
باختی یکدا نه در بی بهـــا ی خویشرا
رشك ماه و مهر و یاد از قا مت شمشاد کن

در ربا عی‌زیرتصو یر و نمادنیکی‌ازپسرش فیض طلب دا رد د رمقابل از شاه محمود و شاه شجا ع نمادبدی‌میتراشدچهرهٔ فیض طلب د ر سرا سر اشعارش جلو ه خو بی نیکی و حق به جانب است اما بر عکس این دورا مورد طعن و ملا مت‌قرار داده از آنها چهره هاو تصویر های‌زشتی‌ترسیم نموده‌است،دراین‌رباعی علاوه از تشبیه زیبا صنعت تلمیح هم خیلی زیبا به کار رفتـــه‌است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

چو کوه نور من تا را ج کرد ند مرا با نا کسان محتا ج کرد ند
چو خاك راه پا مال جفا یـــم دلم بردار چو ن حلاج کرد ند

ص ۳۱۶

یا:

کوریك دیده را تو بینا کـــن فیض طلب را به خیر پیدا کـــن
زنده اش کن به حق علم قدیم نا مه عمر وی تو امضا کـــن

ص ۳۱۷

سوز ی در دلش نهفته است‌ازنبودن مرد در خانه اش نو حه‌سرمی دهدو خانه خو یشرا شهر زنان می‌دا نه که البته این حا لت برا ی او خیلی رنج اور بود ه است.

شهر زنان و دشت یلان خا نـه‌منست
مجنون فیض طلب دل دیوا نـــه‌منست
روزم شب است‌وهمه شب‌بیخودم‌زخویش
گفتار مردو زن همه افسا نـــه‌منست

بی اعتنا یی و عدم دلجو یی همه‌نسبت به او سبب شد که امیـــد وآرزو یش تنها به بار گاه الهـــی‌منهمك شود.

قادر الله فیض طلب را از تـــومیخوا هم حیات
هم به حق ذات پا ك بهتر یـــن‌ممکنا ت
پیش قدر تهای تو سهل است‌حی‌لایمو ت
نـزد مخلوقات تو هر چند نماید مشکلات

ص ۳۱۸

عایشه پسر ش را قو ت قلب‌و مداوای زخم های دلش می‌داند.

فیض طلب نور هر دو دیده من مونس قلب آرا میـــده مـــن
مر هم ریش سینه مـــا در هم عصا ی قـــد خمیـــده من

ص ۳۱۹

وی را مانع سفرش به کشمیر می شود و خیلی آگا ها نه وی را از رفتن به سفر باز می دارد امافرزندکمتر گفته های مادرش را می‌پذ یرد. به‌این پرداخته عایشه که نما دی ازذهن آگاه و فرورو ی او را د ر مسایل جلوه گراست تو جه کنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیا ای فیض طلب ترك سفر کن خیال جا هلی از سر بدر کـــن
اگر هر چند دار ی ذو ق کشمیر به حال ما در بیکس نظر کـــن
ص،۳۱۹

شعر ی تحت عنوا ن (فی‌الشکا یت) در صفحه ۳۲۲ دیوان عا یشه نما یانگر خود سر ی و بی کفا یتی‌صاحبان قدرت بوده است‌در این‌شعر میخوانیم.

تعجب از چنین سلطان بیغـــور که عا لیجا ه کرده با غیـــان را

در صفحه ۳۲۳ شعر سوز نا کی‌از پرداخته های‌درو نی دل شا عر است این شعر هم ارج هنر ی داردوهم پایگاه تاریخی وی حا دثـــه شهادت پسر ش را اینطور بیا ن میدارد.

عزیز ا در ایا م محمو د شاه وزیری بد اورا چگویم دگـر
فتح نام نمود عزم‌کشمیرچون روان شد به جمعی ز شیران‌نر
یکی‌تو پچی با شی آن‌شاه بود که ثانی ورا نیست دربحر و بر
هژبرو شجاع فیض طلب نام‌او ذوی الفهم و ادراك و صاحب‌هنر
ص۳۲۳

بعدقطعه یی دا رد که چنین‌است:

تو پچی با شی به هیچ ایا می غیر سلطا ن نر فته عا یشـــه
فیض طلب‌را کجا فر ستـــادی که نکرد ی زاول اند یشـــه

وی سخنان گله آمیز ی دا رد وادعا دارد که چطور مرا به داغ‌یگانه پسرم دیده می توا نید.

تو رضا یی که بی پسر با شم زخم نا سور بر جگر با شـــم
از فرا ق یگا نه فیض طلب سینه مجرو ع‌ودیده تر با شم
ص۳۲۷

یا:

عایشه تا به کی بد ین منوال بی پسر زار ودر بدر با شـــم
ص ۳۲۸

گا هی هم سخنا نش رنگ کنایه‌آمیز دارد و خطاب کنان به پسرش می گو ید که بااینکه در در بار محمود شاه صاحب شان و شو کت بودی، صد ها حسرت و افسو س که‌جان شیرینت را از دست دادم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

میر اتشخا نه محمود شاه نـــامدار
چون کنم و احسرتا شیر ین پسررا باختم

زمانی‌هم خود راه موردملامت قرارمی دهد و به ناقص العقلی خودچنین اشاره دارد.

ناقص العقلی چو من نبود درعالم‌هیچکس
جنگ کشمیر از که بود وفیض‌طلب را باختم

ص ۳۳۲

گفته های شکا یت آمیز ش تنهامنحصر به در بار شاه شجا ع و شاه محمود است در بیتی چنیـــن‌اظهار عقیده می نما ید.

مال و ملکم راشجاع ا لملك شه بر یاد داذ
خا نه ام در عهد شه محمود شدشهر زنان

فیض طلب را با ختم در خدمت‌محمود شاه
جانشینش شد رقیب و گم شدم‌نام و نشان

۳۳٤

در سرا سر زند گی عایشه نتوا نست حتا نفسی‌را حت بکشدخودش مدعی این اندیشه است .

نیا سوده اندر جهان یکنفس جگر ریش و دل پاره پار عا یشه

ص۳٤٦

برای شناخت بهتر گو شه های زند گی عایشه تا حدا مکا ن کوشش به خرچ داده شد که ابیا تی‌سوز نا کی از سرا سر دیوا نش انتخاب و دراینجا گنجا نید ه شود.

از آوردن همه آنها گر چه پر ازسوزو گداز است خود دار ی شدتا از دراز ی بحث تا حد ی جلوگیر ی‌شده باشد .

باز تاب مسایل اجتماعـــی در سروده های عایشه

درو نما یه شعر عا یشه از شرا یطوزمان اواب خورده و هموار ی ها و نا هموار ی های زمانش نقش‌پای‌خویش را بر سروده هایش اثرمند به جا گذاشته است.

رخداد های گو نه گو ن وشکست‌در زند گی خانواده کیش روا ن حساس او را متاثر سا.خته و شعروسروده هایش که زبان احسا س

اوست ازین رو یداد ها ی گو نه‌گونه‌ٔ مایه گر فته است.

عایشه رو یداد هاوواقعا ت‌زندگی‌خود را در شعر ش باز گو می کند چنا نچه غزل ها ربا عی هاو قصایدوقطعات او بهتر ین تابلو هاو تند یسه باز گو ینده از زند گی و پدیده‌های اثر مند بر زند گی او می‌باشند.

مرگ فیض طلب و ایجاد بدبینی‌های او نسبت به در بار واطرا ـ فیانش داغ سوز نده و درد نا کی‌بود که در سرا سر اشعارش قا بل درك واحساس است. در و جود عایشه طور یکه قبلا هم در قسمت اندوهنامه هایش تذکررفت،خون‌شهامت‌و دلیر ی در رگ رگ و جودش در جر یان بوده است وی با و جودخشه نت و نا مهر با نی های دربار وتهمت‌اطرا فیانش با پناه برد ن به‌چکیده های فکر ی و ذهنیش جواب دندان شکنی به در بار ها ی وقت‌داده بوده است . با صرا حت لهجه وزاه ندادن هیچگو نه تر س واندیشه بی کفا یتی و بی غور ی صا ـ حبان قدرت و تخت و تاج راانگشت‌انتقاد گذا شته و به الفاظ سبك وابسته گا ن در بار ها را کو بیده‌است به‌این ابیات تو جه کنید.

بی بی زنان مضطر و حیرا ن شد ند
ما چه خرا ن سلسله جنبان‌شد ند
حجله نشینا ن حر یم‌حجاب
هم نفسس غو ل بیا با نشد ند

شیرو شان گو شه نشین شدهمه سگ صفتان در صف‌میدان‌شدند
کرد فلك بیشه شیرا ن تهی مسکن رو باه و شغا لان شد ند
باز نهاد ند به پشت سمند گاوو خرا ن قابل جو لان شدند
شهر زنان خانه عا یشه شد اینهمه از گرد ش دو ران شدند

ص ۱۰۰ـ۱۰۱

شهر زنان خانه عایشه‌شدچندین‌باردراشعارش آورده است قسمیکه در بالا اشاره شد وی در زند گی‌فقطهمین یك پسر را داشت که بعداز فوت شو هرش این یگانه مرد خانواده اش بود با شهامت او واقعا خانه اش شهر زنان شده بود .

وی بدون هیچگو نه اتکا به دربار در سنگر مبارزه علیه استبداد وقت به پیکار بر خاسته است وبا تیغ برنده قلم اوضاع وشرایط نابه

سا مان زمانش را چو ن شمع‌فرو زان‌برملا سا ختته و به علا قمندا نو دو ستدا را ن با غستان شعر وادب‌مرد می عر ضه نموده است و قتی شعر درخدمت دربار ها نباشدحتما از درون دل می تراود چیز ی که بیا نگر درد دل با شد در اعما ق دل مردم جا می گیرد و پسند خاطر خلق هاو توده ها ی مردم قرا ر میگیرد.

آگاهی او از شرایط اجتماعـــی‌زمانش بود که گلبرگ های لطیف سروده ها و نشیده های دل انگیزدیوانش را سخت گیرا و نا میرا ساخت وی به دانش خلق و مردمش‌ارج می گذا شت و ضر ب المثـــل های عا میا نه که بزر گتر ین گنجینه‌پر بهای یك زبان است دراشعارش جلوه خو بی یا فته است.

عایشه شاد بزی زانکه جهان‌در گذراست
صبر تلخست ولیکن بر شیر ین‌دارد

ص۱۲۱

همین مطلب را به گو نه دیگردرشعرش می خوا نیم.

صبر اگر تلخست و لیکن ثمـــره‌شیرین دهد
از شکا یت لب ببند و صبر کن‌در کار خو یش

ص.۱٦۰

مفاهیم عمیق وارز ندۀ اجتما عی‌در اشعارش ریشه دوا نده است استفاده از فر صت و غنیمت‌شمردن‌وقت در اشعارش انعکاس خو بی یافته است که این مطلب بیا نگر درك همه جانبه او از مفا هیم‌اجتماعی است.

صنما عمر میرود به شتا ب — صحبت دوستان و می در یا ب
شیشه شا می و می گلگو ن — به سرود و ترا نه جنگ ورباب
از برا ی بت جهان ا فرو ز — مر غ دل را بز ن به سیخ کباب
نوش از دست سا قی گلر خ — جام چون افتاب پر می نا ب
این نصحیت شنو به گوش خرد — چند غافل گذ شت عهد شبا ب
خانه ـهر را ثبا تی نیست — چون حبابی که هست برسرآب
پنج روز ی به دهر خر م با ش — رفنگا ن باز کی دهند جوا ب

وی طر فدار تحر ك و پشت کاراست، حر کت و تلاش است کـــه راهگشا ی انسان به کشف حقا یـق‌می گردد.

عزیزا گر همیخوا هی که سیرا ین‌جهان بینی
گذر میکن درین واد ی عجا یب کا روان بینی
ص۲۷۵

وی سخن و نظمش را به دست‌کم نمی‌گیرد ، ارزش و بهای هربیتش را کمتر از گهر نمی دا ند اما درمقابل منا عت نفسش را از دست نمی‌دهد ،وگو شه قنا عت را همیشه‌می پسندد.

عایشه تا میتوا ن کنج قنا عـت برگزین
زانکه هر نظمی تو با شد خوشتراز‌گنج و گهر
ص۱۳۸

زمانی هم خود را در شمار بزر گترین سخنو را ن عر صه شعـــر وشاعر ی به شمار میگیرد .

شا عران رفته و عا یشه توهم‌خوا هی رفت
حافظ و مو لو ی و سعد ی‌وعطارنما ند
ص۹۱

بیت با لا نما یانگر آگا هی عایشه‌از شعر حافظ مو لو ی و سعد ی‌و عطار را میر سا ند . عا یشه به‌شعرودیوان شعرا ی متقد م علا قمندبوده است و آگا هی و دانش او از این اشعار ست که گا هی هم شیو ه‌شا عر ی اواز سبك آنان متا ثر گشته‌است واز جانب دیگر در میدان سخنور ی پا یه و ما یه شعرش‌را کمتر ازاین سخنو را ن بزر گـــك نمیدا ند با این در ك عمیق وشناخت‌عایشه با ید اشاره یی کو تا هی‌به آمو خته هاو تحصیل شا عر و ارزش‌واهمیت کلامش سخنی چندپرداخته شود، دراین دوره کشمکش ها ی سیاسی بود که با زارشعرو شاعری برای شا عران تنگتر شد. با تما م‌مو ثر یت این شرایط عا یشه د ر صف شا عرا ن زن شا عر بلندپروازناز ك خیال شیرین کلام‌و در عین حال فهمیده وارا سته‌به علو م‌متداول‌عصر و مجهز به صرا حت لهجه و استقلال فکر ی به میان آمد که‌از اوضاع‌زمان‌وحتا شاه‌وقت‌انتقادمیکرد و گا هی روش سردا را ن‌و قت راانگشت انتقاد می گذا شت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وی به خا نواده مر بو ط بود که‌شرابط تحصیل از هر جهت برایش آماده بود و سایل و زمینه ها ی تحصیل برای او فرا هم میشده است، طور یکه از مطا لعه دیوا ن عایشه معلو م میشود تحصیلا ت این شاعره دامنه وسیعی دا رد و به صرف ونحو ومعانی و بیان و تجوید وفقه و علم کلام و حدیث صا حب معلو مات خو بی بود و نزد علما ی عصر در محله ((او نچی با غبا نان «نزدیك (مهتاب قلعه) ذکنونی کابل تحصیل کرده است .(۱)

از مطا لعه سرا سر دیوا نش‌این واقعیت آشکارا می شو د کـــه او شا عر یست با سواد و دراشعارش‌کلمات و تر کیب های زیبا یی راگاه گا هی به کار گر فته است چو ن‌ترکیب:

کاس إلکرام
هر که نو شد جر عه از باده کاس‌الکرام
قطب و غو ث واتقیا گردند همه یکبار مست(۲)
ص٤٤

گاهی هم صنایع‌لفظی را آرایشگـرابیا تش نموده‌است . در بیت پا ئین صنعت تجنیس زاید را زیبا به کار برده است:

ما را به بهشت و دوز خت کاری‌نیست
از فایض فیض تو لقا می‌طلبم
ص ۲۰٦

زمانی هم از تر کیب هاو لغات‌عر بی استفاده نموده‌است که این همه دلیل بر گستره دانش و معلو ماتش بوده می توا ند .

دل به مهر مهو شان بستن بودفکر عبث
زانکه از خو بان عا لم کس وفادار ی ند ید
انما ا موا لکم پند یست ا زنا صح‌شنو
جیفه دنیا نمیجو یند جز اهـــل‌پلید

۱ـ پشتنی میر منی عبدا لرو ف‌بینوا کابل ۱۳۲۳ ص ۱۰۲
۲ـبرای مز ید معلو مات را جع‌به‌این تر کیب به نو شته پو ها ند دوکتور جاو ید تحت عنوا ن نمو نه‌((تحول معنا ی چند کلمه)) در مجله خراسان ،ش۲ـ۳س اول، ۱۳٦۰وش‌اول ـس دوم ۱۳٦۰ مرا جعه کنید.

یا:

مرا عهد که‌اول‌کرده‌مولی هم الله و معك والله اعلم

ص۱۹۹

چشم اندازی بر دیوان عایشه .

دیوان عایشه باقطع (۲٤ × ۱٦)شامل ۳۸۰ صفحه است در صفحات (۱ × ۲۸) قصایدوحمد یه آمده‌است به ادا مه آن بخش غز لیات تا صفحه ۲۷۲ادامه دارد که البته بخـــش عمدهٔ دیوان اورا غز لیات می‌سازد از صفحه ۲۷۲ به بعد تا صفحه ۲۸۰سا قی نا مه اسست به ادا مه آن تا صفحهٔ ۲۸۱ مخمس و از صفحـــهٔ ۲۸۱ـ۲۸۷ بخش تر جیع بند و در صفحهٔ ۲۸۷ به بعد بخش شعر یست‌تحت عنوا ن (وا سو خت).

علاوه‌از بخش اشعار این دیوا ن‌دارا ی یك تقریظ و خا تمة الطبع است هر صفحهٔ دیوا ن حدا کـثـر۱٤ بیت دارد و مجمو ع اشعارش به (۵۰۰۰) می رسدبخش مهم وعمدهٔ‌کتاب که در بارهٔ شنا سا یی شاعر مدرك خو بی به شمار می رود ویگانه‌مرجع و ماخذ برای گزار شگران احوال‌عایشه به‌شما ر می‌رود همین‌خاتمه الطبع و تقر یظی است‌که در آخر دیوان آمده است . این خاتمةالطبع بهتر ین مر جع شنا خت شاعر بوده می تواند .((سپاس‌بیقیا س مر خالق هژده هزار عا لم را ....)) که بهتر ین مخلو قا ت حیوا ن ناطق‌است و تخصیص نطق که به نظم باشد واخص آن از انوث لهذا این‌کتاب لا جواب از کلام شا عرهٔ جادو- زبان سحر بیان که هر غز لش بحر یست که سفینهٔ خرد را تلا طم‌اموا- جش در تز لزل است ، در بلدهٔ کابل‌اعنی صا حب عفت و عصمت بی‌بی- عایشه درا نی بار کزا یی از ابکارافکار مسوده ماز نا قدر دا نی کسی به او نمی پرداخت و نسخهٔ مکتو بهٔ مر حو مه در کتا بخا نهٔ خسرو ی بود سپس امیر عبدالرحمن‌خان کتاب مر حو مه را در چاپ‌خانهٔ سر کار ی داده امر نموذند که چاپ‌شود به انتظام سیادت پناه میرمحمد عظیم خان سا رجن میجرو به اهتما م هیچمدان آفاق منشـــی عبدالرزاق بیگ به تاریخ پنجم رمضان سنهٔ ۱۳۰۵ هجر ی طبع شد)) (۱)

---

(۱) دیوان عایشه، قسمت خاتمة لطبع ص‌ص ۱۳٤۸ ـ ۳۵۱

از نقل قول با لا مطالب جا لب‌وسود مند که برا ی معرفی یك‌نسخه مهم وضرور ی است به دست می آید همچنان از تقریظ مفصل احمد جان الکوزایی که‌به ادامهٔ خاتمـــة الطبع آمده است نکات مهم و بدرد خور آنرا که برای شناخت هویت‌عایشه خیلی ارز نده و گو یا است می آوریم .

« تقریظیکه در هنگام طبع ایـن‌کتاب بلا غت فر جام به قلم .... احمد جان الکو زا یی مهتمم‌حساب‌گیر ی د فاتر کل افغانستان ... مر قو م گردید اهل معنا را مژ ده‌وصا حبان اشارت را بشا رت که درین‌زمان‌فیض توامان‌وایام سعا دت‌انجام به فرا لطاف سبحا نـــی‌و فیض انفاس رحما نی گلستـــا ن‌پژ مردهٔ نکته سنجان ملیح سیرا ب وبو ستان افسردهٔ و غزل خوا نان‌فصیح خرم و شاداب شد بلبلان نغمه سرا ی گلزا ر فصا حت‌راگلی‌تازه دمید و طو طیان شکر فا ی گلشن بلا غت را شکر ی بی اندازه‌رسید، یعنی دیوان ملا حت عنوا ن محبت تر جمان مشحون از انو اع‌دلال و اصناف غنج الموسو م به شکر گنج از تصنیف عفیفهٔ ظر یفهٔوشا عره لطیفه ... بی بی عا یشه بنت یعقوب علی خان تو پچی باشی‌بار کزا یی درانی افغان عمر خا ن‌ـ زا یی که در عهد سلطنت محمود شاه بن مر حوم مغفور جنت آرامگاه تیمور شاه‌مقارن‌سنهٔ (۱۲۳۳) هجری‌مطابق (۱) ۱۸۱۷ میلا دی به اتمام رسیده بودو پسر ش فیض طلـب‌نام‌داشت .... تا حال که سنهٔ ۱۳۰۵ هجرت است مدت هفتاد و سه سال‌به‌سبب عدم قدر دانیهای کمال و ظهور رفتن و اختلال در طا ق‌نسیان‌وکنج فرا مو شی افتاده و از غا یت فرسوده کی با خاك سیاه یـکسان‌گردیده بود به حسن التفـــات ... امیر عبدا لر حمان خان و به مو جب فرمان واجب الاذعان چا بك‌دستان مطبع فیض منبع دارا لسطنه کا بل... به تصحیح تام و تنقیح مالاکلام آنرا به قالب طبع در آورد ند و نقاب احتجاب را از چهره این‌عروس زیبا براندا ختند (۲) به‌ادا مه‌این‌تقریظ بحث کو تا هی است زیـــر عنوا ن(نکته دقیق وسیر عمیق)

۱ــ عایشه‌درانی، غلام حبیب‌نوابی، کابل ۱۳۵٤ ص۳

۲ــ دیوان عایشه، ص۳۵۱ــ۳۵۲

محمد عزیز دربارهٔ خانوادهٔ درانـی ونبوغ شان آورد، که یگانه اـثر ارزشمند تا حال به‌این کیفیت دیده‌نشد ... زیرا که از ابتدا ی ترو یج شعر پار سی دیوا نی به این‌اسلوب‌واینقدر حجم از زنان اهل زبان به ظهور نر سیده چه جای آنکه از اهل‌زبان دیگر البته از دیدن این بهار بیخزان ... ظاهر و اشکار خوا هدشد، که زن طا یفه چو ن بد یـــن تهذیب و کمال بر سد ....)) البتـه‌عایشه در زمانی که حیا ت داشت دیوانش را تر تیب و تنظیم نمودوبه‌نام شکر گنج به روز ٥ شنبه ٢٦ـ رجب ١٢٣٢ به اتمام رسانید اماوی‌به تاریخ ١٢٣٥ چشم از جهـــان پو شیده است. نسخه که به‌دندا چاپ سپرده شده بود سه سا ل‌قبل از فو ت او بوده است . که اشعارسه سال اخیر عمرش در دیوا ن چا پی موجود نیست البته سرور گویا اعتماد ی در انجا ی که بحثی در بارهٔ عایشه دارد یاد آورمیشودکه دردیوان خطی نسبت به دیوا ن مطبوع (٧) غزل ٣ قصیده و ٢رباعی‌اضا فه تراست ودیوان مطبو ع‌شاید از رو ی نسخهٔ دیگر است .(١)

به باور نزدیك که نسخهٔ تنظیم‌شده ١٢٣٢ به خط شا عر نزدخودش بوده با شد. و نسخهٔ دو می بـــاترتیب دیگر توسط شخصی دیـــگر تنظیم شده باشد که از رو ی همین‌نسخهٔ چاپ کابل در ١٣٠٥ صورت پذیر فته است اما اشعار ی راکه‌شا عر در مدت سه سال اخیـــر عمر ش سروده به نسخهٔ مو جود در نزد خود اضا فه کرده است و نسخه ایکه به دستر س گو یـــااعتماد ی رسیده و هفت غزل سه قصیده و دور با عی اضا فه تردارد‌به گمان اغلب همان نسخهٔ اصلـــی شاعر بوده است که اشعار سه‌سال‌اخیر عمر ش را در آن زیاد نموده است. شا ید نسخهٔ های دیگر ی ازدیوان عا یشه مو جود باشد که به دسترس اشخاص مختلف بوده می توا ند که در صور ت‌دستر سی به دیوان های دیگر، دیوان چا پی اوباتجد ید نظر دو باره به زیر دندانه چاپ سپرده خواهد شد .

نسخه تر تیب شده سا ل(١٢٣٢)در پنجم ماه رمضان (١٣٠٥)ه. ق در

١ـ سرور گویا : شاعره افغان کابل .ش١٢ـس١ ١٣١١ ص١٤ـ١٧

(c) ketabton.com: The Digital Library

مطبعه سر کار ی دارا لسطنه کا بل‌به اهتمام منشی عبدا لر زا ق بیگ به طبع رسیده است.

گو یا اعتماد ی او را از خو شبختر ین شعرا ی این و طن می‌داند زیرا دیوانش در زمان حیا تاو به زیور چا پ آرا سته شده‌است.

واقعا در آن هنگا می که افغانستان‌از نگاه او ضاع سیاسی تیره روزبود چاپ دیوان یك شاعر خیلی دشوارمی نمود خصو صا آنهم یك شاعر زن زیرا از جانب دیگر چا پ کتاب‌هم خیلی ها دشوار بود زیرا ما نند امروز چابخا نه های مجهز و فعال‌ندا شتیم باوجود آنهم چا پ دیوان عایشه خیلی ها مفید دانسته شده‌خوب و کمتر غلطی های چا پی و طبا عتی در آن به چشم می خوردتنهاچند نکته محدود در سرا سر دیوان مو جود است که یاد کرداین مطلب ضروری و لا زمی است به جای‌عبث عبس

چنانچه دربیت پائین.

عاشقم بیچاره ام غیر از شکیبم‌چاره نیست
در تمنا ی و صا لت عمر من‌بگذشت عیس
ص۱۵۸

یا:

سرسر بود کار گردون عبس به نام جهان آفرین کو ش وبس
ص.۲۸

به جای گلزار ـگلذار :

گلشن رو ی توام چو ن شـــــده‌غایب زنظر
در گلستان جهان زینت گلـذارنما ند
ص۹۱

برای وصف گلذار جما لـــــت چو من بلبل هزاران آفر ید ند
ص۱۱۳

اندر پی نظاره گلذار جمالت
مر غان سحر خیز وهزاران شده‌محتاج
ص۱۲

گر چه اشعار عا یشه به‌او زا ن عروضی ساده معمول و مرو ج زبان

(c) ketabton.com: The Digital Library

دری یعنی بحررمل و هزج سرودهشده است اما گاه گا هی در پهلوی ابیات ناب و غز لهای یکد ست کمیهاو کاستی های دروزن دیدهمیشود چنانچه دربیت پا یین تو جه کنید.

همچو مجنون در تمنا ی بت لیلیصفت

گاه خود را مست و گه هشیارمیخوا هد دلم

در مصراع اول در کلمه همچو یك(ن) اضا فه است یعنی اصل کلمه به شکلهمچون است که و جود(ن)باعث سکته گی در وزن شعر میشود.

یا:

استحقاق است نتا یج حســـن**براو**

دلبرد زمن آن سیب زنخدانایوای ایوای

ص ۲۵۸

به بحر غم افتاده ام روز وشب براز نده از مو ج طو فان تو یی

ص۲۵۸

در پا یان دیوان عا یشه اینشعرآمده است که بهترین شنا سنا مهٔ خو بی در بارهٔ او و دیوا نشاست.

کاتبه عایشه از امتی شاه عرب

بنت یعقو ب علی والد ۀ فیضـــلطلب

قوم بار گز یی و شا عره ملكوجود

عهد سلطا ن زما ن بحر عطاشهمحمود

پشت در پشت خطاب آمده مارامنصب

تو پچی با شی همه بود ند ذو یالجاهو حسب

یوم پنجشنبه بدو بیست و ششاز ماه رجب

یافت تحر یر شکر گنـــج به مضمو ن ادب

یکهزار و دو صد و سی ودوازهجرت بود

که چنین نظم گهر بار بار قـــام نمود

ساعت چاشت بد، این نسخهٔ بهاتمام رسید .

کهبه ار باب خرد فر حت و یباد مز ید

ساکن کابل و در مو ضعاونچیمر قو م

شد کین فطنت اشعار پذ یرد مفهوم

رنج بسیار کشیده م چو سخـــن ضم کردم
هر زمان پارهٔ از خو ن جگر کم کردم

خوا هم امرزش خود را ز کر م ربا نی
زانکه پایندهٔ و با قیســـــت وراسلطا نی

اول وآخر وهم باطن و اظهاریکیست
هم کریم و کر م وغافر و غفاریکیست

ص ۳٤۸

عایشه شا عر یست که در آن زمانی که اوضاع افغانستان نسبتا تیره و تار بود با سرود ه ها و گفته‌هایش که پر از مواد و مطالب فراوا ن از شرایط آن عصر بود نا مش را دردل ماند گار ساخت بااینکه د یوان اشعارش بزرگتر ین گنجینهٔ است اما بانهم اشعارش در سلا ست روا نی وتصو یر به پا یه بزر گمردا ن میدان شعر و شاعر ی نمی رسد گا هی هم کمی و کاستی بعضی ابیا تش درغز لی سبب میشود که آن ابیا ت از غزل وی کشیده شود تا غز لـــی یکدست زیبا و پر محتوا به دست آید دوسه غز لی عایشه را انتخا ب نموده در اینجا می آوریم .

شیشه دلرا پر از خو ن جگر کردعایشه
وز ندا مت خاك عا لم را به سر کرد عایشه

از فرا ق لیلی خو دبیقرار ست روز وشب
همچو مجنون رخ به سوی بحروبر کرد عایشه

سو خت در نار جدا یی جا مـــهٔ عیش وطرب
هم لباس هجر و محنت را به بر کرد عایشه

قیس وش دیوا نهٔ محبو ب میباشدمدام
از وجود خو یش خود را بیخبر کرد عایشه

از جفا ی چر خ کجر فتار و ظلم روز گار
چادر اندوه و ماتم را به سر کرد عایشه

عقل از ملك سر ش اخرا ج وسوداجاگر فت
قصهٔ نشو ونمارا مختصر کـــــر د عایشه

از کهن خمر ی که پنهان در خم تو حیدبود
جرعهٔ نو شیده و آنگه تر كسر کرد عایشه

(c) ketabton.com: The Digital Library

بزن !نفر خواب حیر ت کین نویدآمد به گو ش
شام هجرا ن ترا ایزذ سحـــــر کرد عایشه
دلم چو ن طا یر سر گشته در ویرا نه میگردد
رفائیت نمی جو ید پی غمخا نه میگردد
گر فتار شب تار ست ز عمر خویش بیزار است
به گرد شمع وصل دوست چون پروانه میگردد
ندارد مسکن و ماوی چو مجنون گشته بی پروا
به صحرا ی عدم چو ن وحشیا ن دیوانه میگردد
به دام زلف مشکین بتا ن دا نم گر فتار است
به گرد خر من عار ض برا ی دانه میگـــردد
نجو ید تخت سلطا نی نخوا هد تاج خا قانی
چو سیا ح از پی هر قصه وافسا نه میگردد
ندانم قسمت عایشه از فطر ت چسان آمد
که دایم از وجود خو یشتن بیگانه میگردد

ص ۹۸

نگار نا زنین ای سرو آز ا د — نمیدا نم که حو ر ی یا پر یزاد
بر فت از من قرار و طا قت وهوش — ترا ای کا شکی ما در نمیـــزاد
به تیر ی غمزه ام کرد ی نشا نه — کنم پیش که ازدست تو فـریاد
دلم برد ی و رخ پنها ن نمودی — چه باشد گر به دیدار م کنی شاد
چو شمع از فر ق تا پامیگداز م — زجورت ای ستمگر دادو بیداد
جفا های که از ظلم تود یـــدم — نکرد این ظلم را شیر ین به فرهاد
ترا این رسم بدعهدی که آموخت — که هر گز از غریبان نا و ر ی یـــاد
مسوز ای بیمرو ت بیش از اینم — قسم بادت به رو ح پیرو استاد
ترا شمع و مرا پروا نه کردند — مز ید ت باد این حسن خداداد
وجودم سو ختی در نار هجران — چوخاکستر مرا دادی تو برباد
ندارم طا قت روز جدا یـــی — هزا ران جان فدا یت شاخ شمشاد
نمیدانم تراز ین چیست مقصود — که دلها را به دام آر ی چو صیاد

زکو تم ده که مسکین و فقیر م همیشه خانه خیر ست آبـــــاد
ندا نم از قضا ی آسما نـــــی چسان عایشه دردام تو افتاد

ص.۱۱۰

این بر داشت هاو یادداشت ها نتیجهٔ تلاش و کو ششی است کـــه از خلال دیوان و از لابلای اشعار عایشه صور ت گر فته است. علاوه از ما خذی که در پا ور قی یادشده‌است‌اشخاص دیگر ی هم زندگینامهٔ او را به طور مختصر آورده اند.که‌یاد کرد این مطلب لازم است.

زند گینا مهٔ او را فارو ق فلاح‌در مجلهٔ ادب ش ٤ س ۲۵ ـ۱۳۵٦در صفحات ۱.۲ و۱۱۱و همچنان‌صدیقی‌در مجلهٔ ادب ش ۳ـس ۲۳ ۱۳۵٤ ه.ش در صفحات ۳۳ـ٤۷ آور ده‌است.

از بر گز یده زنان‌قرن دواز دهم‌عایشه درانی چهره‌در خشا نی‌است که تا حدامکان سخنا نی در بارهٔ اوگفته شد دراین دو قرن به چهره های شاعران وادیبا نی بر می خو ریـــم‌که یا نا می از آنها در تذکره ها برده شده و یا شرح مختصر شان د ر تذکرهٔ شعراءآمده است. عدیی‌دیگر هم زند گی پر سرو صدا یی راپشت‌سر گذاشته اند.

در سدهٔ های ۱۲ـ۱۳ چهره‌های‌ادبی را سرا غ داریم که هم د ر عر صهٔ شعرو شا عر ی علم بردار بوده اندوهم‌درزندگی شان‌جلوه‌های از عشق های پاك و آتشین چو ن لیلی‌ومجنون انعکاس خو بی یافته است .

خد یجه سلطان :

عشق آتشین وا لهٔ دا غستا نی باخدیجه سلطان در آنزمان آشوبی را بر پا نمود که نه تنها وا لهٔ بانو شتن تذکره مفصل و پرمحتوا ـ یش نامش را در صفحات تاریـــخ‌جاودا نگی بخشید بلکه عشق پا ك وبی آلایش او در برا بر خد یجه‌اورا وادا شت تن به سفر در دهـــد وجریان این عشق پر سوز و گدازرا که قرار و آرام از اور بوده بودبه شا عر معرو ف یعنی فقیر دهلو ی‌حکا یه کند. داستان عشق ایـــــن

(c) ketabton.com: The Digital Library

دو دلداده پر ارمان سبب شد که‌این‌شا عر (۱) مثنو ی مشهور (وا له‌ـ سلطان) راکه از گنجینه های پربهای‌معنوی سدهٔ (۱۲ هجر ی اســـت عرضهٔ دو ستدا را ن و علا قمندان‌عرصهٔ شعر و شا عر ی بنما ید.

آوردن ما جرای عشق این دودلداد در این بخش که آوازه و ســـرو صدا یی را ایجاد کرده بود دور ازمو ضو ع نخوا هد بود زیرا این مثنو ی سرا پا لبر یز از عشق های‌پر سوز و گداز ی است که تلا ش وپایداری عاشق نـــامراد را دربرا بر معشو قش نشان می دهد همچنان خارج از دلچسپی نخوا هد بودکه نکات‌مهم‌وارزنده‌یی که‌جریان زند گی این دود لداده را طور یکـــه‌فقیر دهلو ی نظم نموده است در اینجا بیاوریم .

خدیجه سلطان دراواخر دورهٔ صفوی‌می زیست ، وی دختر حسن علیخان داغستانی و دختر عم علیقلی خا ن خان‌والهٔ‌مولف ر یاض‌الشعراو نواسهٔ ایلدرم شمخال فرمانروی داغستان‌بود او در اثر تو جه وا لد ین خود

۱ـشمس الدین فقیر دهلو ی متو لد در سنهٔ (۱۱۱۵)و متو فی (۱۱۸۳) هجر ی شا عر و نو یسنده‌مشهور این سده است وی علاوه‌از دیوان اشعار صا حب مثنو ی به نام (والهٔـ سلطان) وکتاب‌حدایق‌البلاـ غت است. وی در فنون نظم و نثرمعانی وبیان و بدیع و عرو ض‌و قوا فی از بزر گان زمانش بود درسالهای آخر عمر کسو ت فقیر ی به تن کرد وگو شه انزوا وعز لت‌قبول نمودو در فر صتی که خواهان سفر از بصره به سو ی هند بودازقضا کشتی شکست و سر ما یه حیاتش در گرداب فنا در افتادنمونه‌پایین از فراورده های ذهن اوست:

طرف چمن چو بر شکست سنبل‌حلقه زای را
فتنه یکی هزار شد نر گس سرمه‌سای را
یار نشنا خته قدر دل بی‌کینه‌هـــا
کاش میدید رخ خو یش د رآئینه ما

این مطلب از کتاب تذکره نتایج‌الافکار محمد قدرت الله گو پا موی بمبی : ۱۳۳۶ ص‌ص ۵۴۷ـ ۵۴۹ گرفته شد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعلیم کا فی به دست آورد (۱) وی‌به شعر وادب علا قمند شدو بـــه سرودن شعر وادب دست یـــافت.خدیجه با پسر کا کایش را بطـه عاشقا نه داشت و این قصه درقرن‌دوازد هم هجر ی در محافل اد بی شهرت یا فته بودوی در مدر سه شعرمی خوا ند و خود ش هم بـه تخلص سلطان ابیا تی می سرود چند بیت از اشعار او را در اینجا می آوریم :

من سا قیم و شرا ب حا ضر ای عاشق تشنه آب حا ضر
آب‌است شراب پیش لعلم(۲) هان لعل من و شرا ب حاضر
باحسن من آفتاب هیچ‌است اینك من و آفتا ب حا ضر
گفتی سخنم (۱) خوش است‌یاقند گر فهم کنی جوا ب حا ضر
خواهم من‌اگر گزك زجبر یل سازد ز جگر کبا ب حا ضر(۲)
(سلطان) چو منی نبوددرد هر عالم عا لم کتا ب حا ضر

یا :

افسا نه دردمن اگر گوش کنـــی از لیلی ودا ستانش فراموش کنی
ور قصه عشق ابن عمم شنـــو ی مجنون‌وحکایتش فراموش کنی(۳)

خدیجه در شعر با لا از عشق خودباوالهٔ پسر کاکای خود یادکرده‌است او عشق خود را چون عشق لیلی‌و مجنون می دا ند و حتی در پایداری این عشق خود را از آنها بر تـــرقیاس میکند کاراین عشق به جا یی کشید که افسا نه های اندو همه‌جارافرا گر فت شمس الدین فقیر ـ دهلو ی ازین ما جرا ی عشقـــــی‌داستا نی مانند لیلی و مجنون‌منظوم

۱ـپرده نشینا ن سخنگو ی، ماگه‌رحما نی، ۱۳۳۱ ، شمسی ص(٤۹ـ ۵۰)

۲ـاین بیت در کتا ب((از رابعه‌تاپرو ین)) تالیف کشاورز صدر، تهران :۱۳۲٤ ص ۱۵۲ به نقل ازکتاب دانشمندان آذر با یجا ن ، ص ۱۷۹ چنین آمده‌است ((آب استشراب پیش لعلم)).

۱ـهمچنان در کتاب از را بعه تاپروبن کلمه(سخنم) به شکـــل سخنت آمده است .

۲ـاین بیت از رو ی کتا ب(ازرابعه تاپروین) ص ۱۵۲ نقل شد.

۳ـ زنان سخنور علی اکبرمشیرسلیمی تهران ۱۳۳۵ ج اول ص ۲۵

گردا نید و آنرا مثنو ی(وا لهٔ ـسلطان)نام نهاد وی در باره خو بی بیان خود گو ید.

و جه دگر این که نظم وا لـــهٔ کز عقد گهـــر بود بسی بـــه
در جیست درین صحیفه نغـــز زانسا نکه بپو ست جا کند مغز
کابن قصه که ما یه اثر ها ست بهتر ز فسا نهٔ دگر ها ســـت
خوا ستخنو اه دل خدیجه‌مردشاعرنو یسنده و ادیبی بودو ی صاحب تذ کر هٔ معرو ف به نـــام ریاض‌الشعرا است .

این تذکره با ارزش که در قطاردیگر نسخ خطی در آر شیف ملی محفو ظ است شا مل (۱۲٤۸) صفحه‌وغنیمت ترین ما خذ برای شعرا ی متاخر افغانستان به شمار می رودوزیاده از سه هزار شا عر را دربر دارد ریاض الشعرا به رو ضه های‌مختلف تقسیم شده که هر راوضه به اساس الفبا یی تخلص یا نا م شاعر ترتیب شده است که مجموع این روضه ها روضة‌الشعراء نـا م‌دارد والهٔ قسمت اخیر ریا ض‌الشعرا یعنی بعد از صفحه ۱۱۸٦ را بـــه‌اشعار و شرح حال و عشق خود با خد یجه سلطان اختصا ص داده که‌در نسخهٔ ذکر شده به خط خوذش میباشد او در باره خودسخن رابد ینگو نه آغاز می کند.

«معروض رای خورشید ضیا ی‌ارباب فهم و ذکا میدارد که درهنگام حدو ث فتنهٔ‌هلاکوخان و زوا ل‌دولت‌عباسیان جمعی که از آن سلسلهٔ باقی ماندند مانند بنا ت‌النعش ازجفا ی زمان متفر ق شده بر خی محمل ارادت به سمت مغرب زمین‌وگرو هی نا قه تو کل به طر ف‌حجاز و جما عتی مر کب مقصود به سو ی‌هندوستان رانده متو طن گردیده ـ اجداد فقیر را قا ید تقدیر به جا نب‌داغستان (۱)بردهٔ جما عه لز گی که متو طن آن ملك اند این معنا را غنیمت دانسته غاشیهٔ طاعت بـــر دوش و حلقهٔ ارادت ایشان درگوش‌کرده به ریاست خود بر دا شته‌لفظ خلافت به عبارت شمخال تبد یـــل‌یافت ....) (۲) بعد می افز ید .

۱ـداغستان (جمهور ی مستقل‌جزو اتحاد جما هیر شورو ی وا قع در سوا حل بحر خزر (....۹۳)سکنه شهر عمدهٔ‌آن(مخا چ قلعه)،فرهنگ معین، ج پنجم ،ص ۵.۱ .

۲ـریاض الشعرا، وا لهٔداغستانی‌نسخهٔ خطی محفوظ در آر شیف ملی، ص ۱۱۸٦ـ۱۱۸۷.

((...از مهر علیخان چهار پسر به‌هم رسید که اصغر آنها محمدعلیخان والد را قم حروف است و تو لـداین‌فر سوده نوایب‌زمان در شهر صفر (۱۱۲٤) هـ.ق درادرا لسطنهٔ إصفهان‌واقع شده ،در سنهٔ(۱۱۲٦هـ) که بیکلر بیکی کری ایر وان وآذر بـایجان و قند هار به ضمیمهٔ آن‌مرجوع شده متو جه تسخیر قند هار بودبعداو یتیم ماندو با متعلقان به‌اصفهان آمد در سنه ۱۱۲۹ هـ فتح علیخا ن عم والد فقیر از مـنصـب وزارت واعمام واقوام دیگر همگی از منا صب و حکو متهای خود معزول شده تفر قه عجیبی به احوا ل تما م سلسله رو داد ودر آخرهمان سال افوا ج افغان از قند هار آمده‌اصفهان‌را محصور داشته فتنه از هرطرف سر به عیو ق کشید در محر م۱۱۳۵شهر مز بور مفتوح آن جما عه‌شده ....(۱) و در جا ی دیگر گو ید .

((صورت اجمال احوا ل این‌شکسته‌بال اینست که در صغر سن بـا دخترعم خود نا مزد شده با آنکه‌درآن حال تمیز راه از چاه و سفید از سیاه نمینمود وی بی اختیار فر یفتهٔ عارض آن گلعذار گـر دیده...»در ریاض الشعراء را جـع‌به مناصب‌او اشاره یی دا رد که (او بـه منصب چهار هزار ی و دو هزارونو بت‌و خلعت وچیغه مر صع و چند زنجیر فیل و جا گیر و نقد ی و خدمت میر توز کی سرافراز ی‌یافت)

وی به سن شش سا لگی به مکتب‌رفت که فقیر دهلو ی در مثنو ی (واله سلطان) به این مو ضو ع‌چنین‌اشاره میکند.

وا له چو به شش رسید سا لش داد ند به‌درس اشتغا لش
در خا نه به شغل درس پرداخت فردوس نمو نه مکتبی ساخت(۲)

گویند خدیجه سلطان حتا در کودکی زیبا بود وزیبـا یی اوجلب تو جه می نمود فقیر دهلو ی درباره‌زیبا یی او گوید.

شد زان به رشك مهر تا با ن بیت الشر ف حسن علیخـان
حق زیبا دختر ی به او داد شد خانهٔ او ز حسنش آباد
در طفلی بود از ملا حـت انگا ر شور صد قیا مـت

ص۳٤

۱ـ ریاض الشعرا. وا لهٔ داغستانی،ص ۱۱۸۸ .

۱ـ مثنوی (والهٔ ـ سلطان) میرشمس الدین فقیر دهلو ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

وا لهٔ از ایام طفو لیت با خد یجه‌دختر عم خو یش همدر س گشت وانس والفتی بین آنان پد یدآمدوی‌در تمام حال حتا در جر یان درس از عشق خد یجه فکر ش خا لی‌نبود.

از هرا لفم که در نظر بود سرو قد یار جلو ه گر بود
عم نیز برا ی ماه نخشب آرا ست درون خا نه مکتب
در پیش معلم ملك خو بنشست بدرن آن پـر یر و(۲)

وحالا نکته ها یی دلچسپی را درباره‌عشق وا له و خدیجه سلطان از خلال مثنوی واله سلطان فقیر دهلـوی‌با تفسیر های مختصر در معر ض مطالعه میگذ اریم.

پدر والهٔ از سنین کودکی انـدوتصمیم گر فت که وا له و خد یجه باهم نامزدشوندو به همین دلیـل‌دعوت تر تیب داد ند و مجلسـی آراستند .

شد شاد دل پدر به رو یش عم را جان تازه شد به بو یش
از مقدم آن بهار عشـرت داد ند به هم قرار عشـرت

ص۳۵

بعد نا مزدی اندو به موا فقه‌دوبرادر صورت گر فت.

در پهلو ی یکد یگر نشستنـد با هم زینگو نه عهد بستنـد
کاین مهر لقا ی ماه رخسا ر کش حور سزد به جان پر ستار
ساز یمش نا مزد به وا لـه باز هر ه قر ا ن مشتـر ی به

ص ۳٦

اندو عاشق و معشو ق کـه‌صمیمیت و دوستی بیش از حـد داشتند بعد از سه سال نظر به رفتن‌پدر وا له از صفا هان به ایروا ن‌به فراق همدیگر مبتلا شد ند.

زانجا که شاه داشت اخلا ص شد صو بهٔ ایروا ن به او خاص
با اهل و عیال خود روا ن شد از اصفا هان به ایروا ن شد

ص۳۷

پدر وا له بعد از دوسال‌حکمرانی‌روانه قند هار شد ودر آفت آنجادر

۲ـ ریاض الشعرا ص ۸۹ ۱۱ ـ۱۱۹۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

راه و فات کرد این ما جرا برا ی‌وا له پر یشا نی بزر گی را به‌بار آورد.

شد عازم وترك ایروان گفـــت نا گه در راه تر ك جا ن گفـت

ص۳۸

بعد از مرگ پدر وی مورُدنوا زش‌والطا ف عم خود قرار گر فت وپنج سال تمام را با نامزد در خا نه عم‌خود (پدر خدیجه) به خو شی وسرور سپر ی نمود.

با نا مزد خود آن و فا کیش میدا شت علا قه ز حد بیش

باباز ی خو ش ندا شت بی او دمسا زی خو ش ندا شت بی او

ص۳۹

چندی بر این واقعه گذشت‌تادرسال ۱۱۳٤ه محمود افغان از قندهار به اصفهان آمدواین شهر را درمحا صره‌گر فت جمعی را کشت و عده‌یی رابه زندان افگند از جمله کسا نی‌که اسیر بند محمود شد ند حسن‌علیخان عم والهٔ و بعضی دیگر ازاعضا ی خاندان او بود ند بعدجنگی رو یداد وو اله آماده جنگ شدواین جنگ به‌نفع محمود خاتمه یافت.

محمود چو حال اینچنین دید برخو یشتن ازنشا ط با لید

آن فتح که شد میســـر او افراخت بر آسمان ســـر او

ص٦٥

در آن هنگام قحطی و مر ض وباباعث تشو یش و درد سر همه مردم گردید.

نان بود به نر خ جا ن آد م نی بیش ازو پد ید و نی کـــم

مردم چو به شهر درخز ید ند از قحط و و با به جان رسیدند

ص٦٦

محبت وا له و خدیجه به او ج‌خودرسیده و عشق اندو به اندازه یی شدت گرفته بود که ازندیـــد ن‌یکدیگر رنج می بردند . امامایوسی وا له از پیو ند با خد یجه کـــه طلبگاران دیگر برایش پیـدا شده بودسبب شد که آتش حسر ت او شعله ور گردد.

گو یند که چو ن شه و امیرا ن کشتند اسیر بند افغـــان

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جملهٔ ان همه امیـــر ا ن بوده است یکی حسن علیخا ن
وا لهٔ به دل زعشق پر خو ن درخانه نشسته زار و محزون

ص۶۹

ازین عشق خدیجه هم سوز ز یادداشت.

زآنجا نب هم خدیجه سلطا ن میسو خت به دا غ پنها ن

مادر خدیجه سلطان زن‌هو شیاری‌بودو از پیو ند خدیجه با وا لـــهٔ رضا یت‌خا طر داشت.

از بسکه به وا لهٔ اش نظر بود زاولاد خودش عزیز تر بو د

ص۷۱

مادر که به وصلت اندو دلداده‌موافق بود به پدر خدیجه می گو ید: که‌به ازدواج اندو رضا یت نشا ن‌دهد اما پدر خد یجه که مزاج تنـد داشت از عاقبت این وصلت دچـارتشویش بود که از آینده این‌ازدواج آندو دلداده در فامیل خصو مت‌های‌پد یدار نشود.

خصمان همه در کمین نشسته در راه نفاق و کین نشستـــه
تر سم که سگی زجا در آید آهو برهٔ مرا ربا یـــــد

او به گفتگو ی خود ادا مه داده گفت:

زانجا که به طبع کینه جو بود دل سخت به سان سنگ وروبود
با وا لدهٔ خد یجه سلطـــا ن بی موجب داشت کین پنهـــان

ص۷۳

پدر خدیجه بعد از ازدواج آندوخودرا درمقابل عمل انجام شده‌میابد زیرا اوبه ازدواج اندو عا شق و معشو ق سر سپر ده ر ضا یت خاطر ندا رد به همین جهت وا له سر به‌بیا بان می‌زند و آواره و مجنون وار گشت و گذار می کند از طر فی‌دوری‌وفرا ق خد یجه‌خاطر او را ثیره وتار ساخته بود و از جانبی خود را دربرابر دشمنان پر زور و قو ی میا بد زیرا سران قبایل هر یك از زیبایی‌خیره کننده خدیجه در تلاش بودند که با اوهم کابین شو ند از جمله شخصی از نزد یکان محمود بـــا استفاده از قدرت او با و جود نار ضا یتی والدین خدیجه باوی ازدواج میکند همه ازاین ازدواج رضا یت خاطر اندا شتند حتا عده یی مویه وزار ی می کردند. حال واله بد تراز همه بود بی صبرا نه آرزو ی‌دیدار

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدیجه را به سر می پرورا نید فرصت برای خدیجه دست می دهدوبه دیدار مادرش می آید در همین جـــامو قع مسا عدی برای وا له است تااز نزدیك معشو قبه جا ن برابرش‌را دیدار کند، اندو از وصل هم بی نها یت خو ش گردیده و به‌گفتگوی‌وصحبت ورازونیاز مشغو ل‌میشو ند.

چشمش به جمال یار وا شد گو یی گر هش زکار وا شـــد

ص۹۷

خدیجه از دیدار واله فکر می کردهمه چیز را دارد و به خا نه پدر می نشیند و قنا عت اختیار میکند.

چون جای به خا نه پدر کرد از دل غم و غصه را بدر کرد
خور سند نشست بار خ یار قانع به نظاره یی ز گلزا ز

دیدار خدیجه همیشه برای وا له‌میسر نبود و گا هی هجر و فرا ق هم دست می داد.

گاهی زو صا ل داشت شادیی گاهی ز فراق نا مراد یی

ص۱۱۳

بعد از اینکه شاه طهما سب‌ثانی‌بر سپا هان مسلط می گردد ومحمود از جهان‌رخت می بندد، وا له‌احساس‌آرامش می کند و مد تی در خانهٔ عم خود به سر می برد.

در خانه عم مراد خود یا فت وز خانه خو یش رو ی بر تا فت

ص ۱۱۶ـ۱۱۹

وا له که از دیدار جمال‌و زیبایی‌خدیجه مد تی دورما نده بود دو باره مجال دیدار میسر میشود و ایـــن‌غزل را وا له برایش‌می خوا ند.

کای چشم و چرا غ زند گا نی خر م به تو با غ زند گا نی
دوری زتو مشکل است و ر نه داریم فرا غ زند گا نـــی ـ

ص۱۲۶ـ ۱۲۷

در مقابل خدیجه با خوا ند ن‌غزل‌های پر آب وتاب دل والهٔ راخویش میسازد .

القصه که آن دو یار د لبند بودند به سیر با غ یکچند

ص۱۳۳

عشق خدیجه وا لهٔرا ما نندمجنون‌ساخته بود مجنون در کوه و دشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

باآهو انس گر فته بود اما وا له‌باسگ کو ی معشوق می‌ورزید این عملش او را رسوا ی عام‌ساخت.

وا له چو نگار قدر دان یا فت از مر حمتش هزار جا ن یا فت
افشاند همه ذخیره جـان در پای سگ خدیجه سلطـــان
ص ۱٦۰

یا:

بگر فت به شو ق در بر او را زد بو سه به صور ت وسر او را
ص۱٦٦

وی شبها وروز ها باسگ یکجا بودوحتابا او یکجا نان صر ف‌می‌کرد

میکرد به سگ مقام یکجـــا میخورد به سگ طعام یکجـا
ص ۱٦۹

وا له در عشق خدیجه چنا ن پایدار ی از خود نشان می داد که هر نوع رنج و مشکلی را در برا بر معشو قش به جان خر یدار بود.

میگشت به گرد خا نه بیبا ك چون چرخ به گرد مر کز خا ك
در موسم بر ف وروز با را ن شبها رفتی به کو ی جا نا ن
وی در کو ی معشو ق نا لان‌وسر گردان بود .

بااین همه وصل یار می جست زافسرده گی کنار میجست
ص۱٦۲

زان جمع یکی ملا متش کرد کا ی هر زه درا ی بیهده گرد
ص ۱٦٤

القصه که وا لهٔ گر فتار چون خواست رود ز خانهٔ یـــار
در صحن حرم سرا ی آن مـاه چشمش به سگی فتاد نا گـــاه
زیبنده و ناز نین و مطبـــو ع مقبو ل به سا ن عذر مسمـــوع
سر تا قدمش ادا و انـــــد ا ز در هر سر مو ی او دو صد ناز
ص ۱٦٥

مادر وا لهٔ با اندرز های مداو م‌می‌خواست پسرش را از این عشق منصر ف سازد.

مادر چو بد ید حال زار ش آغشت به خو ن دل کنار ش
ص۱۷۲

رودست بدار از خد یجه زین شکل طلب مکن نتیجه

ص ۱۷۳

پا یدار ی وا لهٔ در عشق خدیجه‌چنان بود که تمام خو برو یا ن‌جهان را در مقابل زیبا یی خد یجه ناچیزمی دانست و به جواب مادر میگفت.

دلبستگیم نما نده جا یی کود ل که دهم به دلر یا یی
پیشم نبود زخو برو یان کس به زسگ خد یجه سلطان
در حسن رخ خدیجه جا نم آنی دید م که محو انم
گر چشم به غیر اوگشایم از حلقه عا شقی برا یم

ص ۱۷۷

سوداش زبسکه عقل برد ه سگ را کس بیکسان شمرده

ص ۱۸۰

سرانجام مادر وا له با لعن تند وزشت مادر خدیجه رامورد ملا مت قرار می دهد واظهار میدا رد که دختر اوسبب گمرا هی پسر ش‌شده استم جوا ب مادر خدیجه در مقابل‌چنین بوده است.

فرزند تو گر شد به سگ یار معذور بدارش‌ای تبه کار
چون دامن یار رفتش از چنگ سوی سگ او نما ید آهنگ
از دست تو با دل شکسته بیچاره به حال سگ نشسته
خود دشمن پور خویش بود ی خود نور ز چشم خود ربود ی

ص ۱۸۱

برعکس مادر خدیجه به گفتار خودادامه داده رسوایی این عشق‌را به نسبت دختر عم و پسر عم بودن‌هم می داند:

بوده است به او خدیجه تا حال از سترو حجاب فار غ البال
اکنون که شود به پرده پنها ن گویند به هم همه عز یزا ن
کا ین مه که‌به‌پرده‌رفت‌و بنشست باابن عم خودش سر ی هست
از طعنه مرا به خون نشا نند زین پرده بسی نوات خوانند

ص ۱۸۲

ما در وا له از سخنان کنا یه امیزوز شت مادر خدیجه نومید می‌شود:

چون ما در وا له سیه روز این حرف شنید از آن دل افروز

(c) ketabton.com: The Digital Library

نو مید به سو ی خانه‌برگشت با محنت جاودانه برگشت

ص۱۸۳

پا یان کار آز وا له خوا هش نمودند که از عشق خدیجه دست بردارد وا لهٔ در جوا ب گفت :

از طعنه اگر چه قوم و خو یشان بر من کرد ند سنگ با را ن
اینها همه سهل با شد امـــا از تو نتوا ن بر ید قطعـــا
چون پیش نر فت آن مـــد ارا نشد زهر صبور ش گـــو را
نا چار به رفتنش ر ضـــا داد غم را بر خوا ن ذل صلا د ا د
آهی به و داع او بر آو رد گو یی که وداع جان خود کرد

ص۱۹۱ ـ۱۹۲

گذشت ایام این دود لداده راازهم دور می سا زد وخدیجه غز ل مقبولی‌در وداع وا له‌می خواند:

تلخیست جدا یی تو بر من این زهر نمیشود گوارا ...

ص ۱۹۲

در جواب وا له پس از شنید ن غزل معشو قه اِش که بسی بر او تاثیر گذا شته بود گفت :

وا له چو غزل شنید از یار دست ودل او بر فت از کار

ص۱۹۳

خو ن دل او زدیده زد جو ش وزذوق کلا م گشت بیهو شـــ
آمد به و دا ع یار زیبـــا یکباره و داع کـــرد خود ر ا

ص ۱۹۳

غزل زیبا ی در وداع معشو قه‌دارد.

از کوی توای نگار رفتـــم اما به دل فگار ر فتـــ ـم
کرد م زدر تو عز م رفتـــن رفتم اما ز کار رفتم...

ص۱۹٤

کردند و دا ع یکد گر را بستند زز ند گی نظر را

ص۱۹۵

واله چو قدم نهاد در راه از نقش قدم فتاد در چا ه

ص۱۹۵

بعدوالهٔ از سپا هان تر ك د یارمی کند و در کوه وبیا بان آوار ەمی گردد:

از هر را می که شد گذار ش در مد نگاه بود یار ش
در هرقد می به شورو افغان میگفت همین خدیجه سلطان

ص۱۹۸

وا له ازدوری واز فرا ق یار می‌نالد و شکا یت را سر می دهد:

چشمم که از وست شکو ۀ من وی بود به رو ی یار رو شن
امروز کزا ن نگار دور م در چشم نما نده است نور م

ص ۲۰۳

واله بعد از آواره گی زیاد مصمم**شد که مهاجرت کندودر** سال ۱۳٤٤ه عازم هندوستان شد .او در شر ح‌حال خود در تذکرهٔ ریا ض الشعراء می گوید:((رخت اراده‌بر نا قهٔ توکل‌بسته خود را به ظلمت اباد هندوـ ستان که ما نا به سواد زلف جا نان است رسا نید ».

ودر جای دیگر می نو یسد : ((القصه به زحمت بسیار ومشقت بی شمار هلال محر م سفینه بختـم‌در سال افق شام هندو ستا نطالع گردیدهٔ خور شید مرادم از پیشن نظر غایب شد)).

چون هند به زلف او ست مانند دل را به سواد او کند بنـــد
از هجر توای نکو تر از جـــا ن شد .تنگ به من د یار ایران

ص ۲۱۵

اکنون سو ی هند میل دار م بابحر سر ی چو سیل دا ر م
آواره گیش به هر طرف بـــرد تا آنکه قد م به دهلـــی افشرد
دهلی چو قرار گـــاه او شد پردود زبـــــر ق آه او شد

ص ۲۱۷

خدیجه سلطان بیگم در مفار قت‌وا له سر گردان چنین نا له و فریاد سر میداد .

وا له می گفت و آه میکرد وز آه جها ن سیا ه میگرد
نثر ی چو زلال زند گا نی بنو شت به غا یت روا نـی

ص۲۲٤

خدیجه در نامه یی از وا له چنین شکایت می کند.

دل بردی و یاد من نکر د ی کار ی به مر اد من نکرد ی
کردی به سواد هند مسکن شر مت نا مد ز طره من ...
من بید ل ودین نشسته بیتو با جان حز ین نشسته بیتو
ص ۲۳۱_۲۳۲

وا له در پای قا صد یکه نامه خدیجه را آورده بود خم میشود .

قاصد چوز در در آمد او را از شام سحر بر آمد او را
از شو ق به پا ی قا صدافتاد کاین پای ز کو چه یی دهد یاد
ص ۲۳۶

واز دیدن نامه معشو ق درلباس‌خودنمی گنجد

از بسکه به خود ز شو ق بالید در جامه چو بو ی گل نگنجید
ص ۲۳۷

واله در جوا ب نامه خدیجه گفته‌ها یی دا رد که از دید گاه عشق‌او باخدیجه قابل تو جه است.

ای‌نور دو چشم و راحت جا ن ای مو نس جان خدیجه سلطان
ای اسم تو بهتر ین آسمـــا آسما همه را تو یی مسمـــا
ص ۲۴۱

عشق خدیجه چنان دا منگیر واله شده بود که هر ان آرامش‌ازوی‌می‌ربود وی دراین ابیا ت چنیـــن اظهار عقیده میکند.

نامت گذرد چو بر زبا نم خیزد چو جرس فغان زجا نم
ای جمله شها ن در اهتما مت صد همچو علی قلی غلا مت
ای جان علی قلی کجا یی بر من رخ خود نمی نما یی
ص ۲۴۴

واله و خدیجه نا مه ها ی‌پیا یی‌وپراز سوز و گداز به یکدیگرردو بدل می کنند با لاخره وا له شبی‌معشو قه خو یش را درخواب می بیندو با او رازو نیاز میکندوهمبستر میشود.

از لعل لبش حلاو تی برد تلخی بشنید و لذ تی برد
بادوست حکا یت جدا یـــی سر کرد زرو ی آشنا یی
ص۱۲۵ ـ ۲۵۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای شنا سا یی و شنا خت منظو مه (وا له ـسلطان) و نظـــر گو ینده آن را جع به آن در اینجا اشعار ی را می آوریم که بیانگر ارزو های نا بر آورده او در مقابل این دو دلداده است فقیر دهلو ی از صمیم قلب اراد تمند وا له وپایداری واستوار ی او د ر برابر این عشق شده بود در لابلا ی اشعار زیر ین خواهان بر آورده شدن این آرزوست تافر صتی مناسبی در آینده برا یش دست دهد که پایان عشق این دورا منظوم سازد فقیر دهلو ی به حیث شاعر رسا لتمند می خوا هد آخرین دین خود را در برا بر این عشـــق پاك ادا نماید دراین ابیات می خوانیم

گر هست مرا حیا ت با قی وین عیشم را ثبات با قی
از آخر کار آ ن دود مسا ز شر حی دیگر فزا یمش با ز

این منظو مهٔ عشقی را با این بیت پا یان می دهد:

کاین مثنو ی خجسته انجام از کلك فقیر یا فت اتما م
ص ۲٦۳

وی هر لفظش را رو ح افزا وجانبخش می داند.

لفظش که چو آب زگانیست پیرا هن یو سف معا نیست
ص ۲٦۲

بیت زیر ین تعداد ابیا ت ایـــن مثنو ی راو هم مد تی را که این داستان منظوم شده است جلـــــوه گر است.

با شد چو شمار و اهل معنی بیش از سه هزار ودوصدو سی
خو نها خورد م به عر ض یکسال تا شد ر خ نظم من چنین آ ل
ص ۲٦٤

دزدرستی و راستی این داستان چنین پرداخته است.

این نظم زنظمها ی دیگـــر از چند جهت بود نـکوتـر
اول آنست کا ین حکا یت منقو ل نگشته از روا یـت
نبود چو حکا یت سما عـی یا همچو فسا نه اخترا عی
یا جمله لطا یف و فوا یـــد بر اصل و قو ع نیست زاید
آنا نکه سخن زعشق گفتند بردر که به نو ك خامه سفتند
پرداخته خیال شان بـــود بر سا خته کمال شان بـود
ص ۲٦٤ ـ ۲٦٥

فقیر دهلو ی قصه عشق این دودلداده را از زبان خود وا لهٔ شنیده استو مد عی است که همه سروده‌هاو پرداخت هایش باز تاب کا مل و تمام نمای از زند گی اندو سر سپرده میدان عشق بوده استابیات پائین بیانگر این گفته است.

وجه دگر این که آن‌دل افگار — بوده است مرا شفیق و دلدار
میگفت به من زدرد هجر ان — شر حی که زخو یش داشت‌پنهان
چون یافت ز عشق سینه ریشم — خالی میگرد دل به پیشم
دردش دل ریش را خبر کرد — بیمار ی او به من اثر کـــرد
از بهر علاج آن گر فتـــار — این نسخه سا ختـــم من زار
وافسا نه قیس وحرف فر ها د — از غیر گر فته نا ظمش یـاد

ص۲۶۵ـ۲۶۶

خم وپیچ های زنده‌گی والـه‌وعشقش هر آن افسانهٔ عشق قیس عامر ی (مجنون) و فرهاد کو هکن‌رابه یاد می دهد زیرا وی با ســـر سپرده گی وو فادار ی در مکتب‌عشق توانست در قطار رهروان این راه قرار گیرد و فرو هیده خاطره یی‌ازخود در ذهن ها ما ند گار سا زدبا تمام و فادار ی واله در برابرخدیجه‌اونتوانست باوی عقد نکا ح بندد چنانکه در کتا بها ی تذ کره آمده‌است. پنج بار ازدواج برو ی تحمیل شده است. از از دواج خد یجه‌تذکرهٔخزا نه عا مره در صفحات ۴۴۷ـ۴۴۹ چنین یاد کرده‌است.

((چون افا غنه بر اصفهان مسلطشد ند کریم داد غلام محمود خا ن افغان خدیجه سلطان را به نکاح‌خوددر آورد. اخر مردم شاه طهما سب کریم داد را کشتند بعد از آن نا درشاه او را بی نکاح در تصرف داشت وبعد از چندی نادر شاه او را درسلك ازدواج نجف قلی‌بیگ حا کم یزد پسر عم خدیجه سلطان کشید نادر شاه فو ت کرد مردم یزد نجف‌ـ قلی بیگ را کشتند پس از آن صالح‌خان قاتل نادر شاه باخدیجه سلطان عقد نکاح بست انجام کار صا لـــح‌خان را کریم خان زند به قتـــل رسانید.

سپس میرزا احمد وزیر اصفها نواو را در حبالهٔ نکاح خود آورد و میر زا احمد هم بردست کریم خان‌کشته شد بعد از قتل میر زا احمد

خدیجه سلطان ارادہ هند کردوروانه‌کربلای معلی. شد که از انجا بـــه بصره و از راه در یا خود را به هندپیش وا لهٔ بر سا ند. با لاخره درراه در بلا دکر مانشا هان و فات‌یافت)).

والهٔ باینکه‌دیر زمانی در انتظارمعشو قش نالان و سر گردان بود نتوانست به وصل هم بر سند و لحظه یی خو شی را پشت سرگذراند بااین همه سر گردانی و نا لانی اوصاحب تذکرهٔ نا یاب و بی نظیر ی است که اثر ش بزر گتر ین گنجینه‌یی در سدهٔ دواز دهم به حسا ب می رود تذکره ریاض الشعرا به‌سال (۱۱۶۱ ه) تالیف شده است ودیوان اشعار وا لهٔ که گنجینه بزر گ‌ادبی‌است به سال ۱۱۵۷ ه به اتما م رسیده است.

در تمام تذکره ها نمو نه یی‌کامل‌از شعر وا لهٔ به چشم نمی خورد اما خو شبختا نه یك نسخه نا یا ب ازاشعا ر وا لهٔ نزد دانشمند محتر م‌ـ صالح پرو نتا مو جود است که‌قرارگفته خود شان این یگا نه نسخهٔ مو جود در افغانستان است کتا ب،پوش کپره یی زیبا دا ردو با خـــط زیبا ی نستعلیق کتا بت‌شده است. این نسخه به قطع (۱۱ضرب۱۸)شامل ۳۰۸ صفحه است که دربرگیرند۲۴۹ غزل می باشد از لابلا ی غز ـ لیاتش به‌این نتیجه می رسیم که‌وی‌شا عر یست آگاه و با دانش‌اشعارش شیوا و روا ن است و آمیخته بـــه‌مطالب عشقی و عر فا نی دیوا ن اشعارش به این ابیات می آغا زد.

عالم بر ند رشك به عیش مدام ما گرعکس چهره تودر افتد به جام‌ما

جز یار هر چه هست فرامو ش‌کرده‌ایم.

اینست ذر طریقت دکر دو ا م ما

گشتیم ما گدا ی در عشق و میزنند

درهفت چرخ نوبت شاهی به‌نام‌ما

ای باد صبح چون به صمننخانه بگذری

انجا رسا ن به حضر ت بت رام‌را م‌ما

صو فی بیا به میکده یکبار وخوش‌ببین

جبر یل در زیار ت بیت الحرا م‌ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

از خود شدم که دوش همیخواندمطر بی
بیتی‌زشعر حافظ شیر ین کـــــلا م ما

ما در پیا له عکس رخ یار دیده‌ایم
ای بیخبر ز لذت شر ب مدا م‌ما

والهٔ زضعف آه نما نده است دردلم
دیگر که میبرد به صفا ها ن‌پیام‌ما

در صفحات (۲٤۱ـ ۲٤٥) دیوا نوالهٔ پنج غزل زیبا و مقبو ل د ر وصف خدیجه سلطان معشو قه‌اش‌آمده است که از طرفی بیانگر ارادت والهٔ به خدیجه است وازجانب‌دیگرخیلی زیبا و نادر است به طورنمونه یکی از آن‌غزل هارادر اینجامی‌آوریم.

شمشاد زند دست به دا ما ن‌خدیجه
خیزد چو زجا سرو خر ا ما ن‌خدیجه
در با غ دگر لب نگشا ید بـــه‌تبسم
گر غنچه ببیند لب خندا ن خدیجه
یك لحظه دلم را نگذار د که‌شودجمع
قر بان سر ز لف پر یشـــــا ن‌خدیجه
مشکل که دگر سر بدر ارد ز خجا لت
گر مهر ببیند مه تا بـــــا ن‌خدیجه
ازعالم و آدم نه نشا ن بو د نـــه‌نا می
روز ی که شدم واله و حیـــران‌خدیجه

از لابلا ی مثنو ی که در و صـــف‌مولا نا جلال‌الدین بلخـــــی (٦۰٤ ـ ٦۷۲) دارد بیانگر این مطلب است‌که وی شنا خت وآگا هی کامل بردو- اوین شعرا ی متقدم داشته است ازجمنه همه سرا ینده گان شعر دری به مولانا ارادت بیشتر داشته است‌شعر با ئین دلیل براین مدعااست.

چون خلیفه مقتدا ی جزو کل — آن براهیم دوم پیر سبـــــل
ذفتر هفتم بگفت از مثنو ی — مثنو ی مو لو ی معنو ی . . .

از آوردن همه ابیات مثنو ی‌برای‌جلو گیر ی از درازا ی مطلب در اینجا صرف نظر شد همچنان بـــه‌خاطر آنکه چهره خدیجه سلطا ن این شخصیت‌اد بی و شاعر سده‌ذوازدهم‌را در روشنی قرار داده باشیم و

بیشتر از پیش بااو آشنا یی بهم‌رسانیم گلبر گها ی از منظو مـــهٔ (واله ـ سلطان) فقیر دهلـوی راکه‌بیان عشق آتشین خدیجه ـ سلطان با والهٔ داغستا نی است بر گز یدیم‌واین نبشته را بدان اذین بستیم و نیز کمبود مدارك در بارهٔ این شاعرزن سبب شد تا یاد ی هم از وا لهٔ داغستانی عاشق با وفای او به‌میان‌آوریم که همانند مجنون و فر هاد در داستا نهای ((لیلی و مجنو ن))و خسرو شیر ین به راهیان جا د ه پرخم وپیچ عشق و محبت در س‌وفا دار ی و پا یدار ی داده است بنابر ین آوردن ابیا تی از آن‌منظومه‌ویاد ی از (والهٔ داغستانی) در یـن نبشته به هیچ و جه‌بیجا و بی موردنبوده بلکه روشنگر گو شه ها یـی از زندگـی و روابط ایـن چهرهٔ ادبی‌بشمار توانند آمد.

غزل پائین بیانگر علا قه وا لهٔنسبت به خدیجه بوده می تواند.

عمر یست کسی نا مده از کو ی‌خدیجه
باو ی نر سا نیده به من بو ی‌خدیجه
جان خا ك نسیمی که رسا ند به‌مشامم
عطر ی ز سر زلف سمن‌بـــو ی‌خدیجه
آیین و فا از دل او هیـــــچ مجو ئید
کاین سنگ نبا شد به تر از و ی‌خدیجه
باننگی خاطر خو شم از بهرهمین‌من
کـــز غنچـه دل میشنوم بوی خدیجـه
ببینید به ابرو ی کج پهـــن‌بلندش
این تیغ بـود در خـور بـازوی خدیجـه
پندم مده نا صح بید رد کـــه‌باشد
هر مو ی مـرا کـار به هر مـــوی خدیجه
والهٔ زر خش دیده د می بـــازبگیرم
یکبار دگر بینم اگر رو ی‌خدیجه

در کتاب ریحانة الادب در جلـدچهارم صفحـــات ۳۸٤ ـ۲۷۵ د ر صورت بو جود آمدن این منظو مه‌عشقی گفته شده است که.(امیـر شمس الدین فقیر به میل علیقلیخان‌والهٔ منظومه مثنوی در بارهٔ عشـق واله به دختر عمـویش خدیجـه ـسلطان در سال ۱۲٦۰ (ده سال پیش

از مر گ وا لهٔ) گفته که یك نسخهٔخطی تذ هیب شده نفیس به خط نستلیق محمد رضا در شاه جهان آباد هندو ستان نو شته شده و در کتابخا نه (سلطان القرا ئی) مو جوداست.

واین ربا عیات در اول و آخر آن به خط علیقلیخان والهٔ نو شته شده است که مر بو ط به خدیجه‌سلطا نمعشو قه‌اش میبا شد (۱) به خو بی آشکار و هو یدا ست که چند ین نسخهٔ ازاین مثنو ی در کتا بخانه های دنیا مو جود خواهد بود .

در اینجا هدف، تحقیق و بررسی‌شعرا یی در ی پرداز یست که به نحو ی از انحا به اد بیات سر زمین‌ماییو ند ی داشته باشند گر چه خدیجه سلطان از داغستا ن است‌اماز انجا ئیکه ثمرهٔ عشق اندو با هم باعث ایجاد بزر گترین مثنو ی‌عشقی‌در قرن دوازدهم هجر ی است و از جانب دیگر آن را هرو را ستین راه‌عشق(وا لهٔ داغستانی)را واداشت که اشعار پر سوز و گداز ی راکه‌از اعماق دلش بر خواسته بودزمزمه کند ودر پهلو ی آن این دانشی مردبه‌ترتیب‌و تنظیم بزر گترین گنجینهٔ معنو ی قرن دوازدهم هجر ی یعنی‌تذکره ریاض الشعرا دست‌یازیدوبا

۱ــدر صفحه ۱۵۳ کتاب (ازرابعه‌تاپروین) این رباعیا ت را می‌خوانیم.

از دختر عم خویش دارم فر یاد زان ظالم جور کیش دارم فریاد
فریاد کسان بود زبیگانه‌ومن پیو سته‌ز قوم و خویش‌دارم‌فریاد
واله ز فراق روی جانان مردم درهند غریب وزار و حیران مردم
نگذاشت اثر زهستیم مهر رخش مردم ز غم خدیجه سلطان مردم
جانا نه مرا بی سرو سا ما ن کرده ست
آشفته ام آن زلف پر یشان کرده‌است
گفتی که تو را کر ده چنیـــــن‌آواره
آواره مراخدیج سلطـــا ن کرده است

یا:

این نا مه نه نا مه را حت جا نمن است
مکتوب نگار سست پیما ن من‌است
آن چیــز کزان به نبــود آن من‌است
یعنی خبر خد یجه سلطا ن مــن‌است

(c) ketabton.com: The Digital Library

دقت و جد یت تمام به تکمیل آ ن موفق گردید که امروز این تذکره در باغستان اذبیات در ی تذکره یی است بی نظیر و در بر دار ند ۀزند گینا مۀ صد ها مردو زن شا عردری‌پرداز سر زمین افغانستان هند و ایران‌و ماو را ا لنهر از این شا عروتذکره نویس بزرگ قرن دوازدهم دختر ی به دنیا آمدکه بیان حا لۀوذکر چند شعر محدود باز ما ندۀاودر قرن دوازدهم هجر ی خا لـــــی ازدلچسپی، نخوا هد بود .

آنچه را جع به گناه بیگم د ختـــرعلی قلی خان وا لۀ داغستا نی‌تذکرۀ هاآورده است خیلی ها اند ك و کم‌ثمر است ، آنچه را تذکر ه الخواتین در صفحه ۱۵۸ زنان سخنور جلددوم‌صفحه ۱۰۹ تذکره پرده نشینا ن سخنگو ی در صفحه ۵۱ آورده است‌در اینجا می‌آوریم:

گنا بیگم:

وی دختر علی‌قلی خان‌وا لـــــۀداغستا نی و زو جۀ اعتماد الملـــك غازی الدین‌خان بها در است .صبح‌گلشن در بارۀ وی می نویسد .

((هر یکی از خبیران بصیر وبصیران‌خبیر او را گل رعنای گلستا ن کمال حسن و جمال صور ی و معنو ی می‌انگاشت و از غایت لطافت ونزاکت به نو سیر ی اشتهار داشت یعنی‌چشمش به وزن نه سیر بود)) در عظمت ووقار همسنگ کوه می نمودابیات زیر نمو نه یی از اندیشه‌های تابناك اوست این شا عره که‌إستعدادخود رااز پدر به ار ث برده بود در اردووفارسی شعرمیسرود ومیرقمرالدین (منت) میر سوز و میر زارفیع (سودا) اشعار او رااصلاح مینمودند.گویند یکی از اطفال او بعد ازمریضی طولانی فو ت شد نواب از مر گ‌او خبر نداشت‌واز بیرو ن ا حوا ل او را پر سید ، گنا بیگم این شعر رابه جوا ب اونو شت :

ازحال‌مامپرس که دل چاك کرده‌ایم
لخت‌جگر بریده تـــۀ خاك کرده ایـــم

روزی باران بسیارشدیدمیبارید، به مناسبت این با را ن گنا بیگم ـ رباعی پائین را سرود :

فواره زهر گوشه شرار ه بر زد — از تار تر شح گره گو هـــــر زد
نی‌نی غلطم که در رگ وریشه‌آب — فصاد هـــوا هزار ها نشترزد

(c) ketabton.com: The Digital Library

دو بیت ذیل نیز از اوست :

تا کشید ی از نزا کت سر مـــهٔدنباله دار

شـــــدعصا ی ابنو سی چشم بیمار تـــرا

جگر پرسو ز دل پر خو نگریبان‌چاك و جان بر لب

قضاراشرم‌می آید ز سا ما نیکه مـــــن دارم

از تـــذکره های که راجع‌به‌زنان‌وزند گینا مه های شان معلو مات به دست می دهد، تنها همین پنج بیت‌از گنا بیگم ضبط شده است ، از پنج بیت بالا که هم از لحاظ عد د اندك است و هم از نگاه شکل هنری ومحتوا ارزش و مایهٔ کمتر راحایزاند به این نتیجه می رسیم که و ی شاعر زبر دست و چیره دستـــــی‌عصرش نبوده است چو ن شمار شاعره های زن اندك است و آثارفکر ی شان بنا به بعضی جها ت یا ازبین رفته و یا امکا نا تو مجال‌چاپ برایشان کمترمیسر بوده است وی را در صف شا عر زنان قر ن‌دواز دهم بر شمرد یم.

بزر گترین ستارهٔ فرو زا ن شعردراین دوسدهٔ عایشهٔ درا نی بود که تا حدود امکان سخن های‌در بار هٔاوگفته شد به سلسلهٔ معر فی‌شاعره زنان این دو سدهٔ خدیجه سلطا ن‌شا عریست که نه تنها در صـــف شا عـران زن صا حب قدرت و مقامست بلکه در عشق‌و پا یدار ی در این راه نامش را در صفحات تاریخ‌جاو ید انگی بخشید .

خانوادهٔ او به حیـث یك فا میل‌شاعر و پشتیبا ن از میرا ث فر ـ هنگی کشور نام و شهرتی رادراین‌سده ها حایز اند بعد از شر ح حال مختصر گنا بیگم به معرفی چهره‌یی‌شا عره زنی از ملیت برادر تر کمن ما می‌پرداز یم که‌اشعار ی به زبا ن‌در ی از او باز مانده است .

خانم کو چك :

زنان ز حمتکش تر کمن علاوه برسهمگیر ی در تو لید و انکشا ف اقتصاد کشور وامور منزل وتر بیه‌طفل ، کار های عمده یی فر هنگی را انجام داده اند . خانم کو چك‌درپهلو ی اشعار تر کمنی ، اشعار نغز ودلکش به زبان در ی دارد، آنچه راتذکرهٔ (ازرابعه تاپروین) درصفحات (۱۱۵ـ۱۱۹) در بارهٔ خانم کو چك‌آورده است‌دراینجا می‌آور یم.((عمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

سامانی شاعر معرو ف قرن سیزدهم‌ملقب به تاج الشعرا در تذ کره یی که در احوال شعرا ی معا صر خودنوشته و موسوم به مخز ن الدرر است مینـویسد ((خانم کـــوچك‌متخلص به خا ن دختر محمد بیگ پسر محبعلی بیگ تر کما نست‌ویاد آور میشود که محبعلی بیگ همراه نادر شاه به اصفها ن آمد و به‌حکو مت (چهار محال) اقا مت گز ید ودر دوران تو قف یاد گار های‌خیری‌مانند حمام ومسجد از خود درانجا با قی گذاشت تا در پایان دو را ن‌نادر شاه که مبتلا به جنون جورو ستم و آدم کشی شده بود محبعلی‌خان دچار خشم و غضب و ی‌گردید سرانجام برای مصادره د ار ایش به‌دست دژخیمان خو نخوار سپرده شد، وزیر شکنجه جان سپر د و تاریخ مرگ محبعلیخان را بیـــن سالهای (۱۱۵۵ـ ۱۱٦۰) هجر ی ضبط کرده است واین داستا ن را ادامه داده و متذکر میشود محمـدبیگ پس از مرگ پدر از قر یـــهٔ شهرك به قصبهٔ دهکرد (شهر کردفعلی) نقل مکان کرد ودرآنجا پدرود حیات گفت ودر ابتدا ی جلو س فتحعلیشاه محمد زمانخان قا جار که از امراء و متنفذین‌قا جار یه بودطرف‌غضب فتحعلیشاه قرار گر فت وبه اصفهان با حشم وخدم تبعیدگردیدودر اصفهان شهر ت جمال و کمال خانم‌کو چك‌راشنیدو به خوا ستگاری‌اوفر ستاد برادر و کسان خودخانم کوچك ار موا فقت سر باز زده‌و کاربه مخا صمه و زدو وخورد کشیدوبه دستور خان قا جار فشار ها یی به‌خانواده محمد بیگ وارد شد که منجر به تفر قه و برهم خورد ن اساس زندگـانی آنان گردید تابا‌ـ لنتیجه خانم کو چك به همسر ی زمانخان تن در دادو به خانه اورفت ومورد علاقه واحترا م تام و تما مواقع شدو به تاج الدو له‌ملقب‌گردید عمان سا ما نی پس از ذکر احوال‌خاندان این بانو اورا به ذوق سرـ شار وطبع لطیف میستا ید و به اشاره‌به اینکه دیوا نی ازاشعار او تدوین‌یا فته مخمسی‌در مدح حضرت‌امیر ازاو ضبط کرده که چنیـــــن است.

در عـرش بر ین است مقـــا م‌اسد الله
خوانده‌است نبی خطبه به نام اسد اللـه

شا هان جها نند غـــــلام اسدالـــــه
قرآن مجید ست کـــلام اسد اللـــــــه
ایجا د جها ن شد زبـــر ا ی اسدالله
باداسرو جانم به فدا ی اسد اللـــــه
بود ی بر پیغمبر ما نیـــك و خردمند
میدادبه‌خو یشش ز خو شی نسبت پیو ند
با شیر خدا نیست کسی همسرو مـانند
مصحوبی رو ح القد س از نزد خداو نـد
والشمس بیا یـــد به ضحـا ی اسدالله
بادا سرو جانـــم به فـــدای اسد الله
در عوج به بط را ز ق در مو ج به ماهی
یکتای به یکتا یی او داد گوا هـــــــی
حق داد ورا دردو جهان منصب شا هی
سرتا به‌قدم مظهر او صا ف الهـــی
پس چو ن بود او صاف خدای اسد الله
باداسرو جانم به قدا ی اسد اللـــه
از رو ضهٔ فر دوس چو آدم شدمهجور
از تر س الهی شد آزر ده و رنجـــــو ر
در عر ش خدا نا م علی دید چومسطـو ر
بنمودشفیع خو یش آن نا م پر از نور
بیش از همه بوده است بقای اسدالله
بادا سرو جـانـم بـه فـدای اسـدالله
چون نوح به کشتی ما ند ازشدت طو فان
میجست نجات و زبلا بـــود هـــر اسا ن
از حر مت نا م شه دین منبـــع احسان
کشتیش به جود ی نجا ت آمـــد آسـا ن
پس خوا ند به تکرار ثنـــای اسدالله
باداسرو جانم به فدا ی اسد اللـــه
هر چند که دار ی به غر یبی جگرریش
ببریده امید نو ز بیگا نـــه و از خو یش

دار ی به جگر درد وا لم بیشتراز پیش
ای(خان) بگو مد ح علی هیـــچ مینـد یش
چون یار ندار یم سوای اســـدالله
بادا سر و جا نم به فدای اسدالله

از این پرده نشین شاعـر تنهـاهمین یك مخمس با قی است که در بالا آورده شد .

محجوبهٔ هروی :

در صف دیگر زنـان سخنسرا و خوش قر یحهٔ معا صر این دیـار محجو بهٔ هرو ی است که سا لهاست صیت شهر ت و آوازهٔ شا عر ی او نه تنها در افغانستان بلکه د ر کشور های آسیا یی که به ز با ن در ی علا قه و آشنا یی دار ندپهن گردیده است وی توانست باسرود ن اشعار سلیس و روان نا مش رادرصف گوینده گا ن زن زنده و جاو دان نگهدارد. وی درآغوش خانواده یی بافضیلت و دانشپژوه دیده بـــه جهان کشود ، محجوبه به حیث شاعردراك وواقع بین وا قعیت ها ی زمان ومحیط خانواده گی خودرا دراشعارش به وجه نیکو یی منعکس سا خته است. از خلال اشعارش به ایـــن وا قعیت خا نواده گی او پی می بریم که گفته است:

جدو آبایم که سر دا را ن تر کان بوده اند
ملك شان خوارزم وانجا نا مداران بو ده اند
چون به میل خو یش از خوارز م هجرت کرده اند
سالهااندرهرا ت و در خرا سا ن بوده انـد

از شعر با لا آشکار می شود که محجوبه، هروی الاصل بوده اسـت واجداد و اسلافش سالهای متمادی در هرات و خراسان بودو باش داشته اند همچنان در شعر پا یین به معرفی اجداد و پدر ش که سمت استاد ی را برایش داشت چنین اشاره می کند.

در زمان شاه افضل امیـــر نامـدار
منعمان حکمرا ن و کار دا نا ن بوده انـد
میرزا عصمت که جدامجد ما بوده است
روزحرب وجنگ چو ن سا م نر یمان بوده اند

چو نکه و قت پیر ی آمد گو شهٔعز لت گر فت
دایم‌اندرذکر و فکر حی سبحا ن بو ده اند
شاه محمد میـــر زا عم کر ا مِن دبیر
درمزاراندر جوار شاه مردان بوده انـد
ابن عم با سپهسا لا ر چر خی روزوشب
وقت‌رزم‌وجنگ اندر کا فر ستان بوده‌انـــد
با سراج وا لدین به هندو ستا نچور فت
چند وقت‌آنجا به حکم شاه دوران بوده اند
وقت عـودت داعی حـق رااجابت گفت ورفت
اقر باازرحلت او زار و گریان بـوده‌اند
حضر ت مو لای من استاد مـــن‌یعنی پدر
در سپهرفضل چون خورشید تا بان بوده‌اند
نام پا ك شان ابو القا سم به نام‌مصطفی
پیشواومقتدای خو یش و ا قران بوده‌اند
در فصا حت در بلا غت بی نظیرعصر خود
بلکه درعلم‌فصا حت رشك سبحا ن بوده اند

محجو به دستر سی به شعر و شاعر ی را از پدرخطاط ودانشمندش منشی ابوا لقاسم و لد عصمت الله‌خان جمشید ی افغان ار ث گرفته است.

پدر محجو به دانش ابتدا یی رانزد محمد اقبال حکمرا نشبر غا ن آمو ختته بعد به وطن عزیز خود کشك‌هرات عودت نمود بیست سوار که‌در آنوقـت به نام خوانین ســـواری پدرش قیددفتر عسکری بودبه‌اوتعلق گر فت در زمان امیر عبدالر حمان‌به حیث منشی عسکری‌همراه مرحوم جرنیل غو ث‌الدین خان مقرر شدومدت سی سال باوی این وظیفه را صاد قا نه اجرا نمود بعد از و فات‌جرنیل در زمان حکمرا نی اخند زاده عبدا لر حیم خان بار کزا یی سرمنشی حکومتی اعلی مینه مقررگردید وی‌در سال ۱۳۰۱ شمسی به خواهش‌مر حوم شجاع الدو له وزیر امنیه ونایب الحکو مه هرات‌از میمنه به‌این‌دیار باز گشت ودر همین سال به عمر هشتاد ودو سا لگی در هرا ت‌از جهان رحلت نموده در گازرگاه

مدفون گردید. منشی ابوالقا سم درانشاء وحسن خط لیا قت‌و مهار تی به سزا داشت و خط شکسته خفـــی را بسیارخوب‌مینوشت. منشی‌علی خان میمنه گی و مرزا محمد یحیی‌نادم و میرزا محمد صالح و میرزا ـ محمد امین قیصار ی از شا گردان‌اوبودند.

منشی به علو م فقه و صر ف‌ونحوومنطق ور یا ضی و حکمت معلومات داشت تصو ف و عرو ض را نیز به‌خو بی میدانست و لی شعر کمتر میسرود.

قصیده یی در مدح مر حو م‌سردارمحمد آصف خان محمد زا یی‌سروده که به خط خود او مو جود است . د رمطلع میگوید :

اگر چه هستم اندر شعر مـایل ولی طبعم ندا رد فکر قا بـــل
به هر تقدیر بر حکم تشو یـــق شدم تا ئید خواه از حضرت دل
چه‌باشد گرمدد گار ی نما یـــی نما ند خاطر م زین شغل عا طل
بگفتا گر ترا فکر ی چنین است نگردی زین تصحیت هیچ غا فل
کنی در شعر اگر مد حت سرایی نپر داز ی به تو صیف اسا فـل
زبان مکشای در مدح زبو نا ن به‌یك نان بهر دو نا ن ا ر اذل
درختی کجا صل اونبود برو مند زفر عش کی توان میوه حا صـل
سخن یابد شر ف از مدح عا لی بیان از وصف سا می رتبه حاصل
به تخصیص آنکه ممتاززمان‌است به فکر صایب و بادست با ذل
محمد آصف آن سردار عا لـی عد یلش را عدم گردیده حا بل
تجمل ازوجودش در تزا یـــد تجشم را تصا لش گشته فا صل
فزا ید گرچه زو فر جوا نـــی به تد بیر ا ت با شد پیر کا مل
چنان در حسن خلقش نیست‌مانند به لطف خلق کس اورا مشاکل
به‌سر عت خطپذیر دحسن‌تحر یر ز کلکش قبل تحر یك ا نا مـل
کلامش زینت افزای مجـا لسـی نکاتش فیض بخشا ی محافـل
مطر اراز و جود ش با غ اقبا ل به سا ن بو ستان از فیض وانل
بود مر هو ن اخلا قش اعا ظـــم همه ممنون اشفا قش ا فا ضل
به گلزار صفا تش کلك ما د ح صر یر ش میشود صو ت عنادل
بود قا مو س فکر تیز بینشـــی یقین کشف اللغا ت هرمسایل
الاای صا حب رو ح مصـــو ر ترا زیبد فـزونی بـراماثـل

وجودت را ملازم باد اقبـــا ل بقا یت را سعادت باد شا مـــل
دلت برهر مرادی باد فا یـــز به هر مطلب ضمیر ت باد نا یل

از این پدر با فضیلت ، دختری‌شاعر و دانشمند به جا ی ما ندوی از خو شبختر ین زنا نی است که‌خو شبختا نه دیوان اشعار و آثـار برآز نده و شیوا و مو زون او به‌دسترس علا قمندان و پژوهشگران مسایل ادبی قرار دارد. طور یکه ازیادداشت های او بر می آید که به روز جمعه اول برج جدی سال ۱۲۸۵شمسی در بادغیس (کشك هرات) تو لد یافته است.

مادرش (ماه خانم) از باد غیس‌هرات، وزنی نجیب وبافضیلت بوده است محجو به در ایام کود کی به‌اسم (صفورا) شهرت داشت وی از آوان صباوت به حسن تر بیت و تعلیم همت گماشت صفورا علو م فارسی و عر بی رانزد والد ما جدخود آمو خت و به علم فقه اســـلام نیز معلو ما تی حا صل کرد به اثرقر یحهٔ اد بی و دوق فطر ی وفامیلی دختـــری منورو هو شمند بارآمدودراثر اندو خته های علمی د ر پرورش استعداد او افزود صفورادر چارده سا لگی شعر سرو ده و محرك احسا سات تابناك او درتبارزکلام موزون ، حکایتی است که‌روزی منشی ابو القاسم قطعه یی ازاشعارمستورهٔ غـوری راکه مطلعش این است:

ثبت شد عشق تو بر قلم چنیـــــن گوئیا گنجی است در اینجا دفین

برای دخترش صفورا خوا ند درهمین حال صفورا به‌و جد آمد ودر یافت که او هم قر یحهٔ شعر ی داردومیتوا ند کلام موزون بیا فریندی بعد از لحظه یی فکر واند یشه این‌فرد را به حضور پدر ش خواند.

نیست مثلش در همه روی زمین بلکه در جنت نبا شد حور عیـــن

پدر صفورا بعد از شنید ن این‌فرددر پی تر غیب و تشو یق‌دخترش برآمد از آنروز به بعد شهر توآوازهٔسخنرا یی او در آسمان ادب در ی اوج گر فت و به‌نام وتخلص محجوبه‌افاق دنیای شعرو سخنسرا یی را به صدا در آورد.

محجو به تصمیم دا شت هیچگـــاه‌از دواج نکند ودر زند گی از فضای آزاد افکار شا عرانه والهام و عواطف رقیق ادبی خود لذت یابد . هر

خوا ستگار ی را به بها نه یی رد میگرد ودراین امر نظر پدر و برا در خودرا هم باادب و احترا م مقا بله‌وتردبد مینمود تا اینکه چند ماه‌قبل از وفات پدر بز ر گوار خودتقاضای‌گرم ومهر بانانه میرزاغلام جانخان ننگر هار ی را پذیر فت و در عین‌حال از وی در حا شیه کلام الله ـ مجید عهد وسو گند گر فت که همه‌عمر ویرا در هرات گرا می دارد وبه هیچ صور ت نر نجا ند این عهدنامه‌در ظهر اول قرآن کریم طبع محمدی بمبئی سال ۱۳۱۰ قمری مو جو داست که بعد از فوت محجو بهٔ بـه موزیم هرات حفظ شده است به خطشو هرش بدین عبارت نو شته است

((باعث تحریراینکه اقرار میدارم من‌غلام‌جا ن و لد مر حو م حا جی عبدا لعزیز خان که بی‌بی صفورا نام را به‌عقدنکا ح صحیح و شر عی گر فته‌ام به شروطاینکه در بردن او از ین ملك به طرف جلال آباد اقدام نکنم‌و اورا از خود ازرده نسازم و ملا لی‌برای اوواقع نشود...» محجوبه تـا سال ۱۳۲۲ ه.ش که شو هر ش‌فوت نمودباوی در منزل وا قع شمال زیارت خوا جه نور در محله‌قطبیچاق‌زند گی داشت‌و لی چنا نچه ازاشعار محجو به در دیوان او پیدا است ازوضع حیات خود سخت شا کی‌بوده و محرو میت آواز وجود فرز ندوقیودیکه‌بر طبع آزاد ی پسند و شا عر مشر ب وی نهاده شده بر رنج ومحنت او در زند گی افزوده که در خلال اشعارش تر شح نموده‌است.

از طر فی هم محجو به نداشتن‌فرزند را با تر بیت و پرستار ی‌سه خواهر زادهٔ عزیز ش تسکین می بخشید. و لی متا سفا نه این نو جوانان در طی یکسال و چند ماه‌یکی بعد دیگر از جهان در گذ شتند وداغها ور نجهای قلبی او را که‌ازمر گ پدر و مادر ودو خواهر جوان مرگ خود در زند گی نها یت‌متالم‌بودتازه‌ساختند. بنابرین از دست دادن تمام عزیزان فامیل‌و در عین‌حال‌فشار رفتبار حیات خانواده گی به حدی دورشك واه و حسر ت و نالهٔ‌محجو بهٔ افزود که دراکثر غز لهایش پریشانی هاو نا گوار یهای صحنه‌های زند گی را شر ح مید هد و بد ینو سیله خود را تسلی می بخشد. محجو به بعد از مرگ شو هرتاپایان عمر غا لبا در سا عا ت فرا غ ازخدمت تعلیم و تربیت دخترا نلیسهٔ مهر ی در تنها یی به تلاوت قرآن کریم و مطا لعه کتابهای علمی و ادبی میگذرا ند .

بنابر ین، چو ن محجو به درمراحل زند گی بیشتر در آتش فرا ق و فقدان اقارب خود سو ختته بابرادرش محمد اعظم که دورازو ی در قیصار میمنه زند گی داشت غا لبا. مکاتبات موزو نی مینمود چنا نچه در تهنیت دامادی اش میگو ید .

روان شو قا صدا چون باد صر صر
سلامی همچو ریحا ن رو ح پرور
سلامی همچو گلها ی بهـــار ی
پس از عر ض سلا م واحترا می
که گر پرسی مرا ازراه رأفت
شنید ستم که گشتی تازه‌دا ماد

ترا از دور ساز م دستبو ســـی
همیشه طا لعت فر خنده با دا
همی خواهم که گردانی مراشاد
احوال مر یضی برادر برا یش خیلی گران تمام میشود با حترا م
ومحبت برایش چنین می نو یسد .

قا صد ز غم جهان به جـا نـم
بگذر به سو ی بر إ در مـــن
آن سرور شنا عرا ن شیـــــوا
آن بلبل بو ستا ن کشـــور
شیر ین سخن و طـــن بود ا و
نقاد سخـــن اد یب نا مـــی
دارا ی کنوز نکتـــه دا نـــی

بر گو ی به احترا م و تکر یم
کز عارضه ات شد یم مغمـو م
هستم به دعا همیشه شا غـــل
تا خا ك نگیرد م در آغو شـــن

سلام را رسا ن نزد بـــر ا در
مشام جان زبو ی او معطـــر
چوا هو ی ختن در مشکبـــار ی
رسان از من به سو ی او پیا می
بحمد الله همه جوریم و صحت
ترا از فضل حق شد خا نه آباد

مبارك باد ت ایشا این عرو سی
دلت شادو لبت پر خنده بـــادا
به مکتو بت مرا دا یم کنی یـــاد

بر خیز که زار و نا توا نـــم
آن اخو ی مهر گستر مـــن
سر حلقهٔ سنا لکـــان د انـــا
کز خا مه فشا نده دور گو هـر
طو طی شکر شکـــن بو د او

بر جسم وطن چو جان گرامی
دانا ی حقایق معا نـــی

از جانب من سلام و تعظیـــم
هر گز تن تو مباد مغمـــو م
خالق دهد ت شفا ی عا جـــل
احسا ن تو کی کنم فرا مو ش

محجو به از زند گی تنها وپرملال خود همیشه رنج میبرد مخصو صا از نداشتن فرز ند نها یت متا سف بود و لی باز هم خاطرش را بـــه داشتن آثار جاو ید موزو نش تسکین مید هد چنا نچه میگو ید :

(c) ketabton.com: The Digital Library

شبی از غم دلم رسید به جا ن
در دلـم بود عقده و بنـــدی
بعد مردن، مرا که یاد کنـــد
متلهف شد م ز رنج و مـــلا ل
ناگهان جلوه کرد پیش نظـــر
چون گل‌و لاله و دلکش و رنگین
سرو ها یی زبا غ دل زده سـر
تازه و تر به سا ن گل به بهـار
جمله گفتند ما از آن توا یـــم
پیشه ما عفاف و عصمت ما ست
ماگلیم و گل همیشه بهـــا ر
گر بـه گیتی رسد هزار خزان
از عطیا ت خا لـــق جبـــار
مانگردیم پیرو پـــژ مر د ه
ای بسا شب که کردهٔ تو سحر
ما هم اکنون به شب انیس‌توا یم
گلشنی ایمن از خزان با شیـــم
ما به هر انجمن کنیم گـــذر
مسکن ما به محفل ظر فا ســت
هر کجا کرده ایم ما منـــزل
کاین‌گهر ها زکا ن‌محجوبه‌است
زند گی گر چه نیست پا یندـــه
بعد مردن هم از تو یاد کننـــد
دل من شد ز نطق شان مسرو ر
زبن مفرح فـــزود فرخت مـــن
شاد بادا همیشه در عا لـــم

خاطر آشفته همچو ز لف بتـــان
که ندار م به دهر فرز نـــد ی
رو ح من در دعا که شاد کنـــد
غرق گشتم به بحر فکرو خیا ل
شا هدان جمیل خو ش منظـــر
همه چون قند وانگبین شیر ین
پرور یده شده به خو ن جگـــر
از خط و خال رشك مشك تتار
پاك ودوشیزه دختر ا ن توا یـم
جای ما در حر یم حر مت ماست
در ریاض جهان گل بیخـــار
مانگر دیم از خزا ن پژ مـــا ن
عمر ما هست در جهان بسیار
نشنو یم از حواد ث افســـرده
بهر ما خوردهٔ تو خون جگـــر
روز تنها ئیت جلیس توا یـم
یاد گار تو در جهان با شیـــم
نزد هر نکته دا ن دا نشـــو ر
جای ما در مجا لس اد با ســت
نام تو یاد شد در آن محفـــل
همه مر غوب طبع ومحبوبه است
نام تو میشود ز ما زنـــده
شا ید اندر دعا ت شاد کننـــد
شد زخا طر غم و کدو ر ت دور
رفع شد درد ورنج و کلفت من
هر که اندر دعا کند یـــا دم

حیات فرهنگی و ادبی محجو به

محجوبه با ذکـاء و دانش‌وعشق‌ولیا قت سر شار یکه به تعلیم و تر بیت دختران داشت از لحظه اول تاسیس مکتب دختران هرا ت که‌با

نام کود کستان به تاریخ هشتم حوت ۱۳۲۶ بوجود آمده بوشدوظیفهٔ شریف معلمی را پذیر فت واین خدمت مقدس را تا سال ۱۳٤۰ که کود کستان مذکور به حیث لیسهٔ مهر ی بـــه مراحل تحو ل و انکشاف رسید ه بود به منتهای نزاهت و علایق انجام دادو شا گردان زیاد ی را به علم و معر فت آشنا ساخت که غالب شان اکنون به حیث استاد و سخنور و نویسنده در محیط عر فا نی واد بی نسوان خدمت میکنند ، وچنددرسال ۱۳٤۰ متقا عد گردید و لی باز هم تا آخرین سا عات زند گی بالیسهٔ مهری ومجلهٔ مهـری و روز نا مـهٔ اتفاق اسلام و مجلهٔ هرا ت و دیگر نشرات وطن علا یق همکار ی اد بی وفرهنگی خود را حفظ نمودوهمیشه دوستدار ار تقا لیسهٔ و افزا یش دانش وحسن تر بیت دختران وطن بود

وی به دانش و محیط فر هنگی خیلی علا قمند بود گا هی هم د ر اشعارش این مو ضو عا ت چنین انعکاس یا فته است.

حمد پرورد گار عا لم را — که مکر م نمـــود اد م را
علما را به علم کرد عزیـــز — منبع فیض و فضل کرد وتمیز
شد مسا عی علم و فضل وکمال — ملك از و یافت عزت و اجلال
کرد مکتب به شهر ها تاسیس — امر فر مود تا شود تدر یس
وطن از نور علم رخشان شد — معدن فیض فضل وعر فان شد
یکی از زمرهٔ دبستـا نهـــا — که بود رو کش گلستا نهـــا
مکتب ماست در سواد هر ات — که بود جا ی در س مستو رات
دخترانیکه شا مل او ینـــد — همگی راه علم می پو یند
متحلی به زیـــور د ا نش — کرده از علم و عفت آرا یش
اکثر امسال کا میاب شد ند — از محـك همچوزرناب شدند
هست لازم تـودهٔ ملـــت — که تشکر کنند ازین نعمت
دارم امید از خدا ی جها ن — وز مسا عی شهر یار جـوان
که معارف فزون شودبه وطن — عالم از نور ان شود روشن
اعتلا ئی دهد دبستا نـــرا — ار تقا یی گروه نسوا نـــرا
شاه ما زنده باد و پا یندہ — اختر طا لعش فروز نـــــنده

وی به تعلیم و تربیه ارزش بیش از حد قایل است مقام و مو قف معلم را در خلال ابیات زیر ین چنین توصیف می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای معلم بر جهان کن افتخا ر روز مسعودت رسید از روز گار
ای معلم مظهـر لطـــف الله گمر ها نرا گشتهٔ تو خضر راه
ای معلم خا ز ن گنج علـــوم مستفیض از فیض توگشته عموم
افتخا رت این بس‌است اندرجهان که تو باشی وار ث پیغمبرا ن
حق‌ترا داده است عز و اعتـــلا بـاد دایـم رتبه ات در ارتقـــا
اختر او ج سعا دت هم تو ئـــی رهنمایی دین و ملت هم تو ئی
هاد یی بر جمله او لاد بشـــر رهبر ی در شار ع علم و هنـر
مستعد هستی به‌درس‌ای‌مستطا ب حمله طلاب از تو کا میـــا ب

دابما با دا مبار ك روز تـــو
در تر قی طالع فیروز تـــو

وی زنیست آزادمشر ب‌وپشتیبان‌از آزادی زن ، گاه‌گاهی هم درخلال اشعارش فریاد ی از این حسس آزادی‌خوا هی به گو ش می رسد .

یار ب این فرحت ز تا ئیر کدامین‌اختر است
نی‌اختر بل زیمن آفتاب کشوراست
زمره نسوا ن شد ند آزا د ازقید-حجـــاب
بیشتراز پیشتر سا عی به علم و اکتسـاب

از آوردن بعضی از ابیات‌مدحی‌شعرفوق دراینجاخودداری‌شد شاید شا عـر بنا به بعضی معاذیروشرایط‌اجتما عی زمانش مجبور به برا یش همچو اشعار شده باشد.

در خلال اشعار اجتما عی وعشقی‌خود افکار عر فا نی‌ووحدت‌الو جودی را پرو را نده است ،گاهی هم‌هوای‌سفر حج رابه‌سر می پرورا ند.

نظر محجو به به شعرا ی سلف

زمانی هم به سر زمین علم پرورهرات مبا هات می کند و به‌مناسبت سیمینار خوا جه عبدالله انصـــارآن بزرگمرد میدان علم و دانش‌چنین داد سخن می دهد.

حبذا شهر فیض بخش هرا ت که نگهدار د ش خدا ز ا فـــات
خاك او به ز کیمیـــا با شـــد مدفن جمع او لیا با شـــــد
سرور خیل عار فـــان کبار شیخ ا لا ســـلام خوا جهٔ انصار

(c) ketabton.com: The Digital Library

مظهر نور پا ك يز دا نـــــی‌ منبع فیض و فضل سبحا نـــی
رو ضهٔ او ست رشك با غ جنان درگهٔ او پنـــاه مسکینـــان

از و فا تش گذ شته نهصدسال
یاد بود ش کننـــد با اجـــلا ل

مخجو به مقام عر فا نی مو لا ناعبدا لر حمان جا می را چنین می ـ ستا ید :

هرا ت ای‌مبنع علم و فضا یـــل هرات ای مدفن پیران کـامل
سزد بر عزو شان خود بنازی کنی بر جمله او طا ن سر فراز ی
بسی پرور ده او لاد نا مـــــی از آن جمله یکی مو لای جا مـی
که اوشهباز قد سی اشیان‌است رفیع المنز لت غو ث زمان است
بود در یا ی علم و کان عر فان به‌اوج معر فت خور شید تا بان
شر یعت را امام وپیشوا اوست طریقت را به ملك رهنما او ست
زنظمش گوش عا لم پر زگوهر زنشر او جهان پر شهد و شکر
بسی آثار ازوی یاد گار اســـت کزان مشهور پنجاه وچهار است
سواد رو ضهٔاش جنت‌نشان‌است، که پندار ی بهشت جاو دان است

چرا غ روشن شر ع مبین است
لقب او را از انرونوردین است

وی علاوه بر خوا جه عبدا لله ـانصار و جامـی به مشایخ وروحا ـ نیون معا صرش اراد تمند بـــوده‌است که این اراد تمند ی او ازخلال اشعارش هو یدااست.

دستگیـری از در ما نده گان ،لطف واحسا ن و تر حم بربیچاره‌گان را یکی از اخلاق خو ب وپسند یده‌اجتما عی می داند واین مدد گار ی را برایشان موجب رضای خداوندمی داند همچنا ن ازموسسات‌خیرهٔ آن زمان مثلا(هلال احمر) درشعرش‌چنین یاد می کند.

کسی یا بد رضا ی ایز د پا ك که ارد رحم بر مسکین غمناك
کنون روز هلال احمر آمـــد زمان بخشش سیم و زر آمـــد
که هریك صا حبان ما لوثروت به محتا جان فزاید لطف‌ورافت
به بذل مال خود یار ی نمایند به لطف خودمدد گاری نما یند
بجاار ند رسم رحم و شفقـــت که باشد تو شهٔ راه قیا مـت

عمل کشت است گر کشتی نکاری به حاصل چون بود امید وا ر ی

همی خواهم چو (محجو به) زیزدان
که تو فیقم ذهد برخیزو احسان

شهرت ادبی محجوبه :

بعد از تاسیس انجمن اد بی هرات در سال (۱۳۱۰)ه،ش در مجلهٔ اد بی هرات در سال (۱۳۱۱) مقا له یی ازمحمد حسن هرا تی زیر عنوا ن (حالات محجو به و مستوره) دربارهٔ محجو به چنین آمده است.

ادیبهٔ لبیبه زین المستورات بی بی صفورا متخلصه به محجو به بنت مر حو م منشی ابو القاسم خان که بار ها جایزه شعر ی از همگنان خود برده علم فقه شریف وصرف و نحو را درنزد پدر مرحوم خود خوانده حسن خط واخلاق وحق پرستی او ظاهر و هو یدا ست چنا نچه اکثر شا عرا ن مو جوده با او مشا عری نمودند هریك را به سبکی جواب شیرین ورنگین داده مو لف آثار هرات در دیوان اشعار خود صفت محجو به را از طبع سرشارش دریك غزل گهر ریزی کرده مطلعش این است.

خو شا محجو به و طبع روا نووضع تحریرش
که پا برفرق شعر ی میز ند شعر گهر گیرش

محجو به از اعیان واشرا ف اقوام جمشید ی هرا تست نهال زند گانی او در سن (۳۵ سا لگی) قدبرافراشته ثمره سعادتش دکان با زار معر فت رابه دیدهٔ مشتر کین عا م و ادب جلوه مید هد .

اشعار ابدار محجو به به سه هزاروبیست وپنج بیت بالغ میگردد. لوازم وتنا سبات شعر ی در سلسله اشعارش مزین است. اکنو ن مر غیست در قفس که غیر از درد فراق دیگر چیز ی ازوی ظاهر نمیشود در عین و قتی که به هوای آزادی پرو بال میز ند این ربا عی به خط سر خی در بیا ض شهپر ش مر قوم ست.

بلبل نه هر زه این همه فریادمیکند بیچاره زاشیانه خودیاد میکند
محجو به در ترا نهٔ آزاد ی بشر نفرین به ظلم ووحشت صیاد میکند

محجو به بعد از سال (۱۳۱۱) به حیث عضو نا مدار انجمن اد بی

هرات :هم از پرده حجاب به‌همکاری‌ورهنگی دوام مید هد و آثارموزون همیشه در مجلهٔ‌مذکور و هم درجریدهٔ‌اتفاق اسلام ودیگر نشرا ت‌مملکت به دو ستدا را ن شعر و ادب عرضه‌میشود و خودش نیز با سایراعضای انجمن ضمن ملاقاتها و اشتراك‌ر عمـ‌نقه‌هاو اقترا حا ت سال به سال به خدمات اد بی و اجتما عی‌خود می افز اید واز اینکه در سا ل ۱۳۲۲ ‌نجمن مو قتا از میا ن‌میرودسخت نو مید و متاثر میشود تـا اینکه با تاسیس مکتب‌دخترا ن وپیوستن محجو بهٔ به خدمت تعلیم‌وتر بیت واحیا مجدد کلوپ اد بی ومجله‌هرات با غ آرزو های محجو به‌شگوفا گریده واحسا سات خود رابه صورت‌این سلسله گل در مجلهٔ منتشره‌جدی (۱۳۲۷) هرات تقدیم میکند.

دراینجا چند بیتی‌ر انتخا ب‌نموده‌دراینجا می‌آوریم .

ملمکت رو نق د گر دا رد — کار دانان با هنـر دارد
چند مدت کز اقتضای زمان — بوستان امید شد پژ ما ن
از کلو پ ادب نشد خبر ی — وز مجله نبود هم اثـری
بعد از انتظار نا محدود — جلوه گر گشت شا هد مقصود
ای خو ش آن شا عر شیرین گوی — کاور ید ندآب رفته به جو ی
سبزه کردند باغ عرفانرا — تازه کردند رسم احسانرا
ماتشکر کنیم ازین تاسیس — زانکه ما را مجله‌گشته انیس

دایم از فیض دوستان و طن
باد سر سبز بو ستان وطن

شهر ت اد بی و عر فا نی‌محجوبه‌بعد از سال ۱۳۲۵ که رسما به خدمت آموزش وپرور ش دخترا ن‌آغاز کرد. از طر فی هم رابطه‌اد بی اش بار یا ست مستقل مطبو عات‌ونشرات‌مر کز ی‌محفو ظ بوده است.

سفر محجوبهٔ به کابل:

در سال ۱۳٤۱ محجو بهٔ‌بنا بـردعوت مو سسه نسوا ن آنو قت به همرا یی یك عهده رو شنفکرا ن آن‌وقت چون خدیجه بدیعه احرار ی و سا یه‌هرو ی به تاریخ ۲۸ اسـدعزم کابل گریدند د راین مدت که ۲۳روز طول کشید خا طرا تی‌خو بی‌برایش به یاد گار ماند. وی در طی

چند مثنو ی به و صف حا حبا ن قدرت زمانش پرداخته است که‌از آوردن آن در اینجا صر ف نظـــــرشد.

محجو بهٔ از شعرا ی قدیم به‌حضرت‌بید ل ، جا می و سعـــــدی واز شاعره های قدیم به زیب النسامهری‌واز شاعره های معا صر به اشعـــار مخفی بد خشی و مستوره‌افغان علاقه‌دارد. محجو به شیفتهٔ‌زیبایی طبیعت وصدا ی خو ش است بدین لحا ظ‌باهمه رنجها و غمهائیکه دیده وکشیده هنوز آثارش شور و طراوت خاصی‌رادارست و مجلسش برای هرپیرو جوا نی خو ش آیند و با جذ به‌بوده‌است.

بزر گداشت از شخصیت محجوبه

محجوبه راازخوشبختترین ز نا ن‌شاعر وروشنفکر می توا ن شمرد زیرا چاپ دیوان برای یك شا عر به‌خصو ص شا عر زن در گذ شته هاو از جانب دیگر عطیهٔ پنجاه جر یب‌زمینی از طر ف پاد شاه و قت‌و به مر تبه سو م نام گذاری لیسهٔ‌مشهوربه نام وی، این ها همه قدم ها ی پر ثمر ی بود که در برا بر محجوبه‌برداشته شده است.

اشعار پایین بهتر ین نما د ی پرخروش برا ی استقبا ل یك شاعر بوده می توا ند .

سلا م ای گل بو ستان هنر — که گردید ه کشور ز تو بهره‌ور
تو ئی مخزن حجب و کان‌حیا — توئی زینت علم ومهرو و فا
زفیض کلامت درخشا ن و طن — زاشعار نغزتورو شان و طـــن
خو ش آمد خوش‌آمد منورمنش — به دیدار او کرد دلها تپش

بلی! قلب ماشاد و مسرورشد
دبستان محجو بهٔ پر نور شد

خاطرهٔ دل انگیز لیسهٔ مسمی به‌نامش آن بلبل‌سخنسرا راواداشت تا با سرودن این شعر خا طرا تشیرین‌آن سفر را برای همیشه درخا طره ها زنده نگهدا رد .

باد صبا به مکتب‌محجوبه کن‌خرام — ازمن‌سلام‌گوی به‌صدعزو احترام
با آمران مکتب وبا سر معلمـــه — با دختران مدر سه شا گردهاهمه
خوش‌آنزمان که‌صحبت‌تان‌شد میسرم — گلها فشانده‌اید زالطاف برسرم
انخیر مقد می که‌زبهجت‌سروده اید
احسان ولطف وشفقت‌وافی‌نموده‌اید

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیدار تان به‌ساعت مسعود دیده‌ام
نطق فصیح دلکش تانرا شنیده‌ام
دیده نگشته‌سیرز دیدار تـان هنوز
چون تشنه‌ایکه برلب‌آب‌است‌درتموز
گردون مراز صحبت تان دورکردزود
یکسا عتی مجال نداد م در آن قعود
گردور گشته‌ایم ازآن محفل سرو ر
یك لحظه یی‌ازخاطرمن کی شوید دور
الطاف تان به‌صفحه قلبم‌مصور است
برلوح دل‌محبت‌تان سخت‌مضمراست
خواهم زفضل‌و لطف خدا‌و ندمستعان
باشید شاد مان به‌جهان تابودجهان

دیدار محجو به از شعرا ی‌معاصر

زمانیکه محجو به برای اولین باربامستوره افغان در میر منو تو لنه آنوقت ملاقی شد روابط هـر د وطرف خیلی صمیما نه بودو به پا س این آشنایی مستوره به نو صیف اوچنین می پردا زد.

محجو به تو یـــی شا عر ملـت‌افغان
بسیارسخن سنج و سخن گو ی وسخندان
خو ش آمد ی از شهر هر ی‌جانب‌کابل
روشن‌شده از دیدن تو چشم عزیزان
بسیار عز یز است و جود تودرین‌عصر
تو بلبل‌خوش‌گ و یی واین ملك گلستـــــان
اشعار تو مو زون و گز یده است‌در افشان
الفاظتو بر جسته و مضمو ن تو شیر ین
پر لطف بود بیت تو چون ابروی‌خو بان
دلچسپبود نظم تو چون قند مکـــــرر
اینگو نه که شعر تو دهد نشه‌به‌مستان
ازحضرت‌جا می مگـــــر ت فیض رسیـــــد
حقا که بود مثل تو کم لا یـــــق‌وشا یان
وصف‌تو شنیدم کنو ن شخص تو دید م

مایل به دلایل تو یی و خوا ندن قرآن
چشمم به مثال تو ند یده است عفیفـــــه
باید که کنی شکر خـــــداوند تو هرآن
اینگونه سعاد ت نبود قسمت هر کســـــس
مستوره د عا ی تو چنین گفت به پایان
خواهد زخدا عمر تو با عزت و اقبـــــا ل
به مناسبت ورود او به کا بل مجالس و محا فلی که تر تیب شده بود هریك را تو سط اشعار نا ب ومقبو لش خیر مقدم گفته است.
همچنان به خاطر مسا فر ت او به سال ۱۳٤٤ به ولایت فـــــار یاب سخنوران ولایت میمنه به خصو صی غوث الدین ناد می با سرودن شعر پایین از مقام شا عر ی او اینطور استقبال نموده است .

افتخار نسوا ن

ای مادر شعرو علم و عر فا ن ای دختر با شکوه افغـــــا ن
ای باعث افتخـــــار نسوان ای شمع معارف از تو رخشان
محجو به شد ی به نا م مشهور شعر تو به هر کجا ست منظور
تقو ی و عبا د ت است کـــارت گردیده خدا همیشـــــه یـا ر ت
گر پیر شد و نا توا نـــــی در شعر و اد ب بسی جوا نی
شعر واد ب از تو جا ن گر فته آوازهٔ تو جها ن گر فتـــــه
در شعر و اد ب تو بی نظیـر ی همپا یهٔ نا د م و ظهیـــــر ی
خشنود ز تو روا ن مهـــــر ی هر چند به منز لـــت سپهر ی
ای خوا هر مخفی بد خشـــــان همسلك تو نیست در خرا سا ن
تا وا رد فار یا ب گشتـــــی سمبو ل اد ب حسا ب گشتـــی
در شعر و ادب شد ی سر آمـد گو ید به تو نا د می خو ش آمد

وفات محجو به

صفورا (محجو به) به سن هفتاد وچارسالگی روز سه شنبه ال عید اضحی سال (۱۳۸٦) هـ.ق مطابق ۳۰ حوت (۱۳٤٥) هجر ی شمسی در منزل شخصی خود به اثر حملهٔ قلبی وفات نمود افو ل ستاره زند گی ایـــــن سخنور بلند پا یه و سخندان وگرانما یهٔ در حلقه های علمی واد بـی کشور با تاثر و حسر ت زیاد تلقی شد. مو سسات کلتور ی وفر هنگی هرات مراسم تدفین او رابا احترام زیاد انجام داد ند و به پاس خدمات

فرهنگی‌اووی را در جوار حضرت خواجه عبدالله انصاری به حاك سپردند.

ماذهٔ تاریخ فوت اوچنین است :((محجوبه روز عید زدارفنابرفت)) (۱۲۸۶) منطومه ایکه به منا سبت‌حلول عید اضحی یك روز قبل از فوتش سروده است اینست.

کنون ایام عید و نو بهار است نسیم صبحگاهی مشکبار است
درین موسم‌نظر کن سوی گلزار ببین آثار رحمت را پدیدار
به رنگ وبو مشو از باغ قانع تفکر کن به قدرتهای صانع
تعالی قادری لز قدرت پاك هزاران نقش زدبر صفحه خاك

نما محجو به بر صنعتش نظر
به نعمایش همیشه کن تشکر

همچنان به خاطر قدر دانی‌بیشتراز شخصیت ادبی محجو به مقبره‌وزا به بهترین وجه تزیین و تعمیر نموده‌اند و در دوجانب شرقی وغربی صندوق مرمرین شعرآتی‌حك‌شده‌است .

قالب تهی نموده مگر پیکر هرات یا در گذشته شاعرهٔ اشهر هرات
محجوبه افتاب ادب ماه معرفت محجوبه آنسخنور دانشور هرات
کم زاده است‌مادر گیتی به مثل او در سر زمین علم وهنر پرور هرات

امرزش از خدای جهان میکند طلب
(مشعوف)صبح‌وشام به‌این‌اخترهرات

چشم اندازی بر دیوان محجوبه:

اولین غزل محجو به زیر عنوان حمد و نعت بدون تخلص او در شروع بخش غزلیات دیوانش‌آمده‌است در مقطع دومین غزلش تحت عنوان مناجات نامش آمده است لبته سومین غزلش که به نام دل کمشده یاد شده در مقطع آن‌تخلصش‌آمده‌است غزل مذکور چنین است.

بسکه میریزند خون خلق‌چشمان‌شما
می تپددر خاك و خون هردم شهیدان شما
چون نمودم جان و دل را من به‌قربان شما
چیست‌این شمشیر بازیهای مژگان شما
میشود سرو و صنوبر پست‌پیش‌قامتت
گرخرامد در چمن سرو خرامان شما

گل عر ق کرده است در گلشن‌زشرم عار ضت
سنبل‌اندر تاب از زلف پر پشان شمـــا
تانگاه چشم خوا ب الوده ات زادیده‌است
نرگس‌اندر با غ گردیده است حیرا ن شما
گر مقا بل با لبت یا قو ت‌رمانی‌شود
آب‌میگردد زشر م لعل خندان شمـــا
همچو فر هاد حز ین ای خسروشیرین لبان
تلخی‌آمد قسمتم از شکر ستان شمـــا
گر کشید ی دامن از چنگم به‌دنیاباك نیست
دست‌من‌باشد به محشر در گر بیان شمـــا
یوسف دل‌ازبر (محجو به)نا گه‌گم شده است
تشنه‌لب افتاده در چاه زنخدا ن شمـــا

در صفحهٔ ٤ دیوان غـزلی آمده‌است تحت عنوا ن سو گنددرسراسر این غز ل شا عر به و صف‌سراپای‌جوا نی پرداخته است که شا ید او رادوست داشته اما در مقطع غزل می‌گوید.

که ارزو ی دل و جان زار محجوبه تو ئی‌واز تو ندارد به دیگری‌پروا

سراسر زندگی اوبادرد وهجران‌و نا امید ی گذشته است وی اظهاز ندامت می کند واز عمر ی که به غفلت و نا امید ی گذ شتا نده است نادم وپشیمان است.

چنانچه گوید :

به غفلت عمرمن بگذشت صدحیف تدار م تو شـــهٔ روز جـــزا را

ص ٥

سو گند عا شقا نه غز لی است‌سرا سر عشقی که قدرت محجو به را در آوردن تشبیهات رنگین و زیبا نشان می دهد غزل به این ابیات می آغازذ.

به بادا م سیاه خوا بدا ر ت به زنجیر دو زلف مشك بارت
به‌سرو قا مت با لا بلنـــد ت به آن مر غو لهای تا بدارت
به محراب دوابرو ی خمید ه به رنگین چهر هٔ همچون‌بهارت
به‌مروار ید دندا نهای در وا ر به یا قو ت دو لعل ابدا ر ت

(c) ketabton.com: The Digital Library

به تا ثیر نگاه ترك مستـــت که عقل ودین من‌را کرده غارت
به ناو کهای آن مژگان خونریز به چشمکهای چشم پرخمارت
به ناز و عشو ه عا قل فریبت به تیره غمزهٔ مرد م‌شکار ت
به مغرور ی وکبر خودپسندی به استغنا وتکمین و وقـارت

که چون محجو به مفتو نی نیابی
وگر پیدا شود عاشق هز ار ت

غزلیاتش مملو از یأس و اندوه‌است. گا هی از وصل و دیدار – دوست ناامید است وز مانی هم‌ازجوروجفای اوپر از سوز وی دلیل همه نامید ی ها را از دست باز ی‌قضا و قدر می دا ند چنا نچه دریك غزل زیبا چنین داد سخن می‌دهد.

خداوندا از غصه خون است غم‌و اندوه من از حد فزون است
به حال خو یش حیرانم شب‌وروز نمیدانم مآل کار چون اســـت
چه سا زد کس به تقدیر الهی عنان اختیار از کف برو ن است
یکی را داده چندان علم وحکمت که افلا طون به پیش اوزبون‌است
یکی را ساخته جهل مر کـــب که دایم کار او حمق و جنو ن‌است
یکی را کرده رشك صبح صا دق یکی چو ن لیل مظلم‌قیر گون‌است
نه‌هرکس ره بردبر آب حیوا ن مگرانکس که‌خضرش رهنمون‌است

همچنان دراکثر غز لها اظهارغم‌ورنج ودرد کرده‌است.

زبس غمها که محجو به کشیدم چولاله در جوا نی پیرم‌ای دو ست

وی علاوه از غز لیات عا شقا نه‌مطالب خو ب اخـلاقی و اجتماً عی را در لاب لای ابیا تش پرورد ه‌است

صحبت دا نا چوا ب خضر می‌بخشد حیات

اکتساب‌فضل‌وعلم‌ا زصحبت دا نا خو ش‌است

زمانی در شا هراه پر پیچ و خم‌عشق خود را چنان نا لان و سر گردان می یا بد واد عا دا رد کـــه‌بزر گترین سر مایه زند گی خودرا د راین راه از دست داده است‌بیت‌پایین به تایید این گفته اوست

سا لها علم و اد ب آمو ختم رفت از دستم به یکبار الغیا ث
کس نمیدانم که‌باشدهمچو من بیکس ورنجور وبیمار الغیا ث

ص۳۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

وی همیشه خوا هان فضا ی‌صلح‌وصمیمیت بین همه است تو صیه‌یی او در اکثر غز لهایش این است که‌از صحبت نا جنس و نادان با ید پرهیز کرد او به حیث زن‌روشنفکروعاقل از همنشین بد گریزا ن‌است.

حریف بدنخواهد هیچکس‌محجوبه‌درعالم
که‌دایم ازغم وتشو یش اواندو هگین باشد

گر چه در غز لیات وی صورخیال‌کمتر نمادی دارد اما محجوبه د ر مضمون آفرینی وتضمین شعرشعرادر قطار دیگر سخنگو یا ن‌دری زبان قرار میگیرد .این شعر بیا نگرفکر دقیق اوست که‌به‌اقتفا و پیروی از سعدی گفته است.

ای سار بان یکد م بمان کزغصه‌جانم میرود
هو شم زسرصبرم زدل از تن توا نم میرود
نالم چو قمر ی هر زمان شیو ن‌کنم چون بلبلان
کان‌سروقدمه جبین سرورو ا نم میر ود
درپیچ و تابم این زمان چون حلقه‌زلف بتان
روزم سیه‌شد در جهان کان دلستا نم میرو د
در آتش سوز نده ام زین زند گی‌شرمنده ام
بیجان‌چسان‌من زنده ا م رو ح و روانم میرود
خاطر مرا افسرده شد قلبم ز غم‌پژمرده شد
جسمم‌به‌سان مرده شد زیرا که جانم میرود
مانند جیحون هر زمان آب از دوچشم من روان
وز آتش‌دل در جهان دود د خا نم میرو د
(محجو به)ما ند م در غمی نه‌محرمی نه همد می
تاچر خ گردون‌هر دمی آه‌و فغا نم میرود

ص ٦٤

محجو به به پیروی و اقتفای‌شعرا شعر سروده و از عهده یی این کار به خو بی بر آمده است چنانچه شعر پایین را به اقتفای غزل محمد ابرا هیم رجا یی که درمعرض اقترا ح گذاشته شده بود سروده و مقطع آنرا به بهتر ین‌وجه‌آورده است این شعر تحت عنوا ن (دلر با یی) چنین است.

گهی که چهرهٔ خود یار بی حجاب کند
خجل زطلعت خود ماه و آفتا ب کنـــد

فتاده شور به عا لم ز پستـــهٔ دهنش
به‌خندهٔ نمکین خلق را کبا ب کنـــد

به هر طر یق که خوا هد دلـــم زدست برد
گهی کر شمه و گه نازو گه عتاب کنـــد

مباش درپی آزار خلـــق ا ی ظالم
ازآن بتر س کـــه خا لق ترا عذاب کند

چو شمع انجمن از جمع میشـــود ممتاز
کسیکه علم و هنر دایم اکتســـاب کند

به حشر جا ی دهند ش به جنت الماوای
زپیروی هوا هر که اجتنـــا ب کنـــد

ص ٦٥

به نزد شعـــر اذیبا ن جـواب محجو به
شبه بود که به سلك درخو شاب کنـــد

محجو به در همه حال واحوا ل غصه و غم بردل دارد حتی در ایام نوروز و عید در روز نهٔ دلش کمترین نور نشاط و طر ب به چشم نمی‌خورد شعر پایین گواه این مطلب است.

عید قـربان است و ایام گل و فصـل بهار
خلق درعیش و نشاط و من ز دردو غم فگار

هر کسی در بوستان با دوستان می میخورد
قسمت ما خو ن دل شد دور از یارود یار

محجو به به بزر گان و اهل قلم به نظر قدر و احترا م می نگر یست شعر ی دا رد که به یاد پیرهرات خواجه عبدا لله انصار ی گفته است.

خدا را خوا جه عبد الله انصار مدد کن بامن رنـجور بیمـار

ص ٧٤

وی خود را چنان در ما نده ، بیکس ونا توا ن می دا ند که بیت پایین را گواه براین مطلب می گیریم.

مبادا هیچ کس را اینچنین حال غریب‌وبیکس و بیمار و رنجـــور
ص ۷۵

همچنان در جا یی دیگر نیز چنین‌یاد آور می شود که :

شنو حال خرا بم ای بـــر ادر بود چشم پر آب و دل پرآذر
به غربت ما نده‌ام رنجور وتنها ندارم هیچ کس غمخوار و یـاور
مراصد غم به با لا ی هم آمـــد برادر گو ببین احوال خوا هر !
شعر بالا مبین درد و غم و بیچاره‌گی اوست .

محجو به طر فدار تحر ك و پشت کار است غفلت و کاهلی را باعـث پسما نی انسان در زند گی‌می داند:

غفلت به جز اد بار ثمر هیـــــچ ندارد
این نخل عنا را بکش ازبیخ وبر انداز
ص۷۹

در پارو قی صفحهٔ ۸۰ دیوا ن محجوبه پنج بیت شعر به عنـوان برادر محجو به مر قوم است شعر مذکور بیانگر روابط نا گوار خانواده گی اوست دراین‌شعر برادر محجوبه‌عتاب کنان خوا هر ش را می گوید:

چو بودی زیر ك ای مر غ‌سخنگو چگونه هم قفس گشتی به‌کرگس

اشاره یی برادر او در زند گی محجو به از جهت همسر ش بوده است که در زنده گی مشترك او نتوانست خا نمش را از خود راضی نگهدا رد .

او به‌حیث زن صا حبنظر و بادرك‌هران از صحبت انسان های‌نا دان وکود ن احترا ز می گز یند و حتی‌همصحبتی و زند گی با آنها ر ا دشوار می پندا رد .

زند گانی با بدان و جا خلا ن کار یست صعب
مرك‌کوتاه‌ساز دم از صحبت ایشان خلا ص

ناامید ی محجو به علاج نا پذیراست. حتی کسب علم و دانش را برایش بی ارزش میدا ند .

تا به کی محجو به دار ی جستجو ی‌علم وفضل
همچوعنقا گم‌شده است از خلق عالم این متا ع
ص ۸۹

غزل پایین که درشماره قو س ۱۳۱۶ مجلهٔ هرات به زیور چا پ آراسته شده است دلیل بر و طن‌دوستی ووطن پر ستی‌محجوبه است درقدم دوم این غزل را با شا یق‌هرو ی به شکل مشاعره سرو ده است،این سخن بیانگر آنست که محجو به در سخنور ی و دا نش همسنگ‌و همقطار دیگر شا عرا ن‌معاصر ش بوده است و به حیث زن روشنفکر و متر قی با ب‌مشاعره‌راهمیشه با شاعرمردان زمانش باز نموده‌است غزل مذکور تحت عنوان‌بستان وطن چنین است.

در غر یبی هر نماز شا م گریانم‌چو شمع
زآتش‌دور ی و مهجور ی گدازا نم چوشمع
هر شب اندر گو شهٔ تنها یی ازسوز و فرا ق
تاسحراز دیدهٔ خود اشك ریزانم چو شمع
دود سودا اینچنین کـاندر سرم‌پیچیده است
زآتش‌غم خرمن هستی بسوزا نم چو شمع
از فرا ق شعله رو یی همه‌شب‌تاسحر
جای‌آب آتش همی بارد زمژ گانم چوشمع
روشنی طبع ما را تیره بختی‌همره‌است
پیش‌پای خود منور کرده نتوانم چو شمع
در شب‌دیجور من طا لع شوا ی‌بدر منیر
گرمنوزمیکی شا م غر یبا نـــم چو شمع
غرق آب دیده گشته جیب ودامانم‌هنوز
آتش‌دل‌میکشد سر از گر یبا نم چو شمع
گر زبستان و طن (محجو به) آیدیك نسیم
صحبدم‌جانرا به بو ی آن‌بر افشانم چوشمع

غزلیاتش شیوا وروان است این‌غزل دلیل براین مدعااست: ص ۹۰

اسیر حلقه ز لف سیاه پر خمت‌گردم
شهیدخنجر مژ گان ناوك افگنت گر د م
به سو ی من نهان‌دیدی وخندیدی‌وبگذ شتی
بلاگردان‌پنها ن د ید ن و خند ید نت گردم
مرادیدی که رنجورم ز استغـنانپر سیدی
فدا ی‌نازو استغنا وناپر سیدنت گرد م

به امیدی که بیند ماه رخسا رتومحجو به
همه‌شب‌تا سحر بر گرد با م وروز نت گردم

ص۱۱۲

طور یکه در سرا سر غز لیاتش یأس واندوه جلوهٔ به خصو صی دارد . شکا یت و نار ضا یتی اوازشو هرش در لابلای غز لیا تش به خو بی قابل در ك واحساس‌است:

غزل زیر گواه این گفته است:

ای باد صبا بسی غمینم — از هجر نگار نازنینم
یکره سو ی یار من گذرکن — گو قصهٔ خاطر حزینم
زان دم که قرین بدگرفتم — با محنت و درد هم قر ینم
بابخت مرا گمان بد بو د — امروز شد آن گما ن یقینم
درد اکه زصحبت مخا لف — از دست بر فت عقل و دینم
دیدار رقیب را ند ید ی — ای کا ش اگر ترا نه بینم
یارب ز چه داد سا قی دهر — زقوم به جا ی انگبینم

غزل صفحهٔ (۱۱٦) تحت عنوا ن‌رنج بیحساب بیانگر درد و رنج درو نی اوست .برا ی جلو گیر ی‌ازدراز ی مطلب از آوردن آن صر ف نظر شد.

دررگ رگ جان محجو به‌احساس‌وطن دوستی ووطن پر ستی درجریان بود ه‌است این احساس گرم او درسرا سر غزل قابل در ك است به طور نمو نه در مقطع‌این غزل محجو به‌گفته است:

از خدا محجوبه میخوا هد مدام — ار قا و رفعت شان وطن

تن پرور ی ، آزوحرص جر قه‌های‌سوز نده یی اند که با غستا ن پر طراوت زنده گی را به کو یروخشکستان سوز نده تبدیل می‌کند.

تو تن می پرور ی‌و غا فلی‌زا ن — که قوت‌مارو مور است‌این‌تن‌تو
زیکسو می کشدحرص آستینت — زیکسو آزدا رد دا من تو
به غفلت بگذرا نی عمرو ناگاه — اجل آید پی جا ن برد ن تو

ص ۱۳۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جا ی دیگر تحر ك وپشت‌كار را می ستا يد و كسا نی راكه زنجير كسا لت و غفلت را به پابسته‌اند مورد نكو هش وسر زنش قرار می‌دهد.

به غفلت كنی صرف عمر ازكسالت قناعت نهی نام كردار خود را

همچنان در پاور قی صفحا ت ۱۵۲ـ۱۵۳ آن كتاب آمده كه دو غزل تحت عناوين (علم وعمل) و (يار ی توفيق) كه به شكل مشا عره محجو به با شايق هرو ی رجايی بهره تو فيق طالب قند ها ر ی‌منعم حاذق ، غلام احمد نويد ، حاذقـــه‌سروده است بيانگر اين مطلب‌است كه‌وی باشا عران‌ومعا صرين زمانش‌هميشه مشا عره نموده‌اســـــت و هيچگاه از حلقه دانشمندان و شـــاعران خود را جدا نمی دانست به مقام وارزش هنر و دانش ار ج و منز لتی قايل بود نخل هنر را پر ثمر می دانست چنانچه گو يد.

هر كه او بيكمال و بی هنراست در زمانه در خت بی ثمر اســت
شرف آد می است علم و اد ب نه به بابا و جدو مال وزر است

ص۱۵۸

طور يكه از سرا سر ديوا نش بيداست . گشن بيخ درخت علم و ادب را بی زوال می دا ند و هر كه‌راآراسته به زيور علم ودانش است‌از شر ند روز گار در امان‌می دا ند. دوبيت شعر ش رابه حيث مثـــال می آوريم .

از زيور علم و هنر دانش و صنعت
گرديده مز ين همه نسوا ن‌معارف
ايمن بود از باد خزان تابه قيامت
هرگل كه شگفته زگلستان معارف

مخمس زيبا يی بر غزل مستوره‌غور ی دا رد كه آوردن آن خا لی از دلچسپی نخوا هد بود زيرا هر دوشاعر از سدهٔ مورد مطا لعهٔ ماست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مخمس محجو به بر غزل‌مستوره

که اگه سا زد از حا لی من آن‌سلطان خو بانرا
نگارما هرو ی مشکبو غار تگر جا نـرا
بت مه پیکر لـــب شکر بر گشته‌مژ گا نرا
بروقاصد زمن بر گوی آن سروخرامانرا
که کی خواهی منور ساخت شام‌مـــا غـریبـانـرا)
سهمی سرو ی که بر گیسو ی عنبر سا گره دارد
به ابرودایماء از نا زو استغنا گره دا رد
به کا کل از برای بردن د لهـــا گره دارد
بثی‌کزناز بر بند د قبا صد جاگره‌دا رد
به بزم خو یش کی آرد من صدپـاره دامانـرا
نگشتم هر کز از بزم و صا لش‌خو شدل و خرم
ولی‌پیوسته‌ام‌زا ندوه و هجر ش در غم و ما تم
نه در دم‌را دوا پیدا نه قلب ریش‌را مر هـــم
(رود اشکم‌برون هر چند مژ گان رانهم‌بر هم)
(بلی خا شاك سیل آورده نتوان‌بست عما نرا)
نیی اگه که من مفتون تو بی‌اشك و بـی ریبـم
نداندهیچکس احوال من جز عالم الغیبم

وی منحیث شاعر چیره دست وزبان اور مخمسات زیبابراشعارشعرا دارد بطور نمو نه در تخمیسی که‌برشعر شاه شجا ع کرده است‌توانسته است از عهده یی آن‌به خوبی برایداین شعر که خیلی مقبول وآهنگین است در اینجاوبخشی از آنرا انتخاب‌نموده ضمیمه این سطور نمودیم.

عشق آن سرو خـرامان داشتـم‌دارم هنوز
همچو قمر ی شورو افغان داشتم‌دارم هنوز
میل آن سلطا ن خو بان دا شتم‌دارم هنوز
از غمش‌سوز یکه بر جان داشتم دارم هنوز
دردل‌اندردیکه پنها ن داشتم دار م هنـــوز

ص ۱٦۱

صیت شهرت و آوازهٔ سخنور ی‌او در حلقهٔ شا عرا ن ونو یسنده‌گان معاصرش چنان گسترش یا فته بودکه‌بزرگترین شا عران چیره دست معاصرش چو ن شایق ،افغان و فضلای دیگر کشو ر پیام های عنوا نی نا مش ار سال‌داشته اند که از آوردن آن دراینجا صرف نظر شد. این پیام هاو جواب‌ها که از طر ف بزر گترین شعرا ی سخنگو ی د ری عنوا نی نا م‌محجو به فر ستاده شده بود خو شبختا نه همه در اخر دیوا نش‌مو جود آست.

این شاعر بر خاسته از سر زمین‌علم خیز وادب پرور هرات نه تنها در غزل بلکه در قصیده سرا یی هم دستر سی داشته است. قصیده یی دارد تحت عنوان کمال انسانی‌طور یکه از نام این قصیده پیداست این قصیده ارزش های خو ب‌اخلاقی‌واجتما عی را دارا ست.

به طور نمو نه‌در بیتی انسا نی‌را که مطیع نفس سر کش وهوس باز است چنین انتقاد می کند.

آدمی را عقل با ید کز ملایك بر تراست
گرمطیع‌نفس گردد از بهایم کمتر ست
لازم انسان عبا دات و کمالاتست‌وبس
خوردن‌وخفتن به دنیاپیشهٔ گاوخرست

ص ۱۸٤

دیوان محجو به بااین شعر که‌به‌یاد صد یقی سروده شده استخاتمه می یابد.

وفانکرد به کس چر خ کجر فتا ر زداغ‌مرگ دلی نیست کو نگشته‌فگار
زدهر رفت جوا نی که چر خ‌پیر ندید چواوادیب هنر پرور نکو کردار
فرید عصر مجمد کر یم صد یقی جهان فضل و محیط کمال‌وکوه وقار
مدیر محترم(اتفا ق) و مطبو عا ت کزو جر یده واخبار بود گوهر بار
هزار حیف که‌پدرود کرد عا لم را زبوستان جوانی نگشته بر خوردار
هزاروسه‌صدوبیست‌ودو بودازهجرت که‌فوت کردوزغم‌گشت دیده‌هاخونبار
روان او به جنا ن شاد باد جاو یدان نثار تر بت او باد رحمت غفار

ص ۲۰۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

انچه در بارۀ محجو به واشعارش‌در!ین نو شته گنجا نیده شده است مستقیماء از دیوانش استفا ده شده‌است.

مستورۀ غود ی

چهره ها یی را که روز گـــاری‌مشعلدا ران فر هنگ و ثقا فت‌وطن ما بودند کسانیکه با آفر یده هاو دستاورد های هنر ی خویشتن بر غنای گنجینه یی فر هنگ‌و هنر بربهای‌این‌مرز وبوم می افزود ندو چراغ شعر و هنر را پیو سته پر توافشان نگهدا شتند چنا نکه در میان رفتگان و راهیان شعر در ی که ازنها یت عفت و پا کدا منی به بی‌بی سفید پوش مشهور شده بودو در قطار شا عر زنان قرن سیزد هم قرار دا رد میتوا ن از مستوره غوزی‌نام برد.

وی در میان چهره های در خشا ن‌ادب در ی یکی هم پرده نشیـــن سخنگوی است که سیمـا یش دردر خشش و تابنا کی دا رد و این از جهت آنست که از یکسو گفتـه‌هایش از دل بر خاسته و برد ل‌می نشیند چنا نکه شعراو که سخن‌دلش‌است بردل چنگ می زندو بردل می نشیند از سو ی دیگر عفت و پاك‌دامنی او نکته عطف‌و قابل تو جه یی برای تذکره نگا ران بوده است.

مستوره احسا سا ت زنا نه اش‌را در لابلای سروده ها یش باز گو کرده است اما تا جا یی که منا بع‌و ماخذ در بارۀ او سخنا نی چنـــد گفته است خیلی اند ك‌و نا چیز است‌واز جانب دیگرهمه از رو ی یکد یگر گرفته اند و مو ضوع تازه وبکر ی‌که درین ماخذ به چشم بخورد دیده نمی شود به همین سبب اقلا بـــه‌معر فی ماخذی که راجع به مستوره تذکرا تی آمده است می پردا زیم.وبعد از خلال این یادداشت هازنده گینا مۀ او را که متاسفا نه خیلـــی‌مختصر است به دستر س خواننده گان این نو شته میگذاریم امید درآینده این نقیصه با دستیا بی بـــه دیگر اشعار مستوره تا حد ی بر طرف گردد.

صفحات منابع و ما خذ ی دیده‌شده دراین باره اینها اند .

پرده نشینان سخنگو ی ما گـــه‌رحما نی ص ۷۵

تاریخ زبان وادبیات ایران د رخارج‌از ایران ص ۲٤٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

پشتنی میر منی ص ۱۵٦ ـ۱۵۷

آریانا دایرۀ المعار ف جلد ٦ص۲٦۹

دیوان محجو به ، ص ۱۵۹

ادب، ش۳، س۲۳،۱۳۵٤ص۳۹.

مجلۀ زنان افغا نستان ، ش ۳،س۳، ۱۳٦۳، ص ٤٤

امان افغا ن ص ...

زنان سخنور ، دفتر سو م،تهران۱۳۳۷،ص ۳۰۸

بی‌بی حور النسا متخلص به مستوره‌که به بی‌بی سفید پو ش شهر ت داشت سلسلۀ نسب شان به حضرت‌سلطان ابراهیم قتال میر سد و ی‌در دره های سر سبز و شاداب غور زند گا نی داشته چنانچه خود گوید:

نسب از خواجۀ زور م بود حورالنساء نامم

تخلص‌گشته مستوره به ملك غورما وا یم

این زن فاضل و دانشمند و قتی‌از فیض کسب علم و دلش روشن شد ووضع زنان را درك کرد ازخیرشو هر گذشت و به سو ی تصو ف روی آورد.

تادل ورو ح را تز کیه نما ید ،مستوره نه تخلصش و ضع او را وا ضح میسا زد بیشتر از ..۳۵بیت‌سرود و نام آنرا (تحفۀ العا شقین ومفر ح المسلمین) گذ اشته است .

او در شعر به کمال رسید امادرهنگا میکه بیش از ۳٤ سال عمر ندا شت به تاریخ دوشنبه بیست‌ماه رجب سال (۱۳٤۵) هجر ی‌قمری مطابق ۱۳۰۵ شمسی به استقبا ل‌مرگ شتا فت وچشم از جهان پو شید .وی وضع خود را مثل هزاران‌زن دگر درك کرده بود و خود را زنـدانی بیش نمیـــدانست و از لابلای اشعار او احساسات وانفعا‌لات‌درو نیش به عنوا ن زن در ك میگردد:

رود اشکم برو ن هر چند مژگان‌رانهم بر هم

بلی خاشاك‌سیل آور ده، نتوا ن بست‌عمان را

دگر آشو ب رستا خیز میسازم‌مکن عیبم
که‌من‌صبح‌قیا مت دیده ام چا ك گر یبا نـــرا
برو مستوره یکجا ئی که نشاسند‌مخلو قت
که‌گشتی‌فاش‌و پر کردی زننگ خودخراسانرا

دراین تك بیت اووضع خود را زیبا تر سیم نموده‌است:

فلك بو ئی ندا رد از مرو ت ای‌پری پیکر
ویادوران‌نصیب من غم و رنج و جفا کـــرده

اغلب اشعار مستوره عشقی است‌سروده هایش روا ن و دلچســـــپ است، دو غزل او را که ما گه‌رحمانی‌در تذکرهٔ پرده نشینان‌سخنگو آورده است در اینجا نقل می کنیم:

دل عشا ق گیرد عارضت مستا نه میرقصد
بلی‌چون‌شمع روشن‌شددوصدپروانه‌میرقصد
به هر جا پرتو نوری ز انـــوار خدا باشد
یکی‌درمسجد ودیگر پی میخا نه میر قصد
مگر نقاش در بتخا نه زد نقش‌جمال تو
که ازشو ق‌تو میبینم بت وبتخا نه میر قصد
مراد یروز و اعظ و عظ ترك عشق‌میفر مود
شکست‌امروزپیما ن بر سر پیما ن میر قصـــد
دلم چو ن دام زلف و دا نه خال‌تو می بیند
ازترس دا مم‌میلر زد ز شو ق دا نه میر قصد
مگر باد صبا از چین ز لفشـــن‌نگهتی دارد
که بلبل‌درگلستان جغد در ویرا نه میر قصد
که باشد در پس پرده لوا ی دلبر ی دارا
ز آواز ش ببین مستو ر ه رادیوا نه میر قصد

بتی دارم که با ناز وادا گیسورها کرده
میان چون‌نیشکر بسته دهان چون‌غنچه‌وا کرده
فرو هشته نقا ب ازوو مکمل کرده‌دو جادو
کشیده‌وسمه برا بر وسر انگشتا ن حناکرده
پر ی رو ئی جفا جو ئی به سان‌خویش بد خو ئی،
به‌تیره‌غمزه‌هندو ئی چه خو نر یز ی به پا کرده
به هر جا میرو م غایب ز چشم‌من نمیگردد
به سا ن‌مردمگ گو یا درو ن دیده جا کـــرده
به حال عا شق مسکین جفاچندان‌چرا دار ی
که‌مسکین‌عمر خود را بر سر کو ی وفا کرده
فلك بو ئی ندا ر از مرو ت ای‌پری پیکر
ویا دو ران‌نصیب من غم و رنج و جفا کرد ه
بگو (مستوره) این دنیا نباشد جـــای آسایش
و گـر نه ابـن مریم ازچه او جا درسما کـرده

بی‌بی سنگی کابلی:

در بارهٔ این پرده نشین سخنگوی‌زنان سخنور در جلد سو م ص ٦٤ وپرده نشیان سخنگو ی در ص ٧٦چنین گفته اند.

اسمش مریم است و در سال ١٢٥٣ ه.ق در کو چه جوا هریهای کابل تو لد شد پدر ش خوا جه‌سنگی‌محمد نام داشت و به بی‌بی سنگی مشهور بود مر یمه نزد آخند غلام‌رسول علوم متداول زمان‌را فراگرفت وبه ادبیات وشعر علا قمند گردیدازجوا نی‌به سرود ن شعر آغاز نمود در اوایل(شور)تخلص میگرد . بعـــداز آن (بی‌خود)وبا لاخره سیفـــی) تخلص نمود .وی را بی‌بی سیده‌نیزگفته اندویا شعرا واد با ی عصرخود رابطهٔ دوستی داشت در بدیهه‌گویی‌بسیار ماهربود و هجویا ت زیاد داشت دیوان اشعار او در دست نیست واکثر اشعار او از بین رفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

جز چند بیت ذیل که در پشتـــــی میرمن نشر شده است .

گر نکیر و منکر آید پرســـــداحوال مرا

یامحمدگویم وگویا شود زبـان مـــــن

در بغل گیرد مرا قبرا ی خدایادستگیر

مثل مادرآن زمین مشفق شود برجان مـــــن

روز محشر چو ن سر از خا كلحد بالا کنم

یامحمد گویم وروشن شودچشمان من

نامه اعمال من را گر به دستچپ دهند

سمع پیغمبر شنود آن ناله وافغان مـن

چند مصر ع و صف تو گفـــتذخترتای مجتبی

اینکنیزك رابببخش ایسرور سلطانمن

(شور) مسکین را از خاك پا یگلبانت شمار

یامحمد گویم وروشن شود ایمان من

از نمو نه شعر با لا به اینتیجهمتو صل میشویم که بیبی سنگی شا عر چیره دست و زبـــــان آورعصر ش نبوده آست اشعار ش کمنر به زیور سلا ست و روانی آرا ستهشده اند . زنان شا عر در ایندوسده هم از نظر تعددو هم از نظر پختگیکلام اندك شمار ند زیرا آین پرده نشینان نظر به بعضی محدود یت های که قبلا ذکرکردیم ،نتوانستند چون شا عر مردان بدر خشند و،ناگزیر در پهلو ی شا عره های بلند بالا چون عا یشه و خد یجه ومحجوبهاز آنها یاد نمودیم، زمانی که چشم انداز ی به این دوسده صور تگیرد ناگزیر نه تنها ازکوینده گان صاحب آثار واشعار در سطح با لاترگفتگوصورت گیرد بلکه از شا عرانی کـه چندین نمو نه شعر ازآنهابا قیاست باید دراین قطار گنجا نیده شو ند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یاد آور ی :

ما براین باوریم که همه ایـــن‌شا عر زنان که در با لا یادی از آنان شد به‌این سر زمین وادبیات همین‌مرز و بو م متعلق اند ذکر نام عده‌یی که به ادبیات سر زمین ما ار تبا طمستقیم ندار ند با تو جه به عنوان مشخص دراین نو شته منا سب به‌نظر نمی رسید گر چه در تذ کره‌ها شما ر زیاد ی را نام برده اند اماطور یکه اشکار می شود اکثر یت شان متعلق به خا نواده قا جار ی‌ویا مربوط به ادبیات ممالك هجوارانند.

کمبود اسناد مدارك و ماخذومیسر نبودن‌امکا نا ت دستر سی به کتا بخا نه های غنی کشور های هجوارسبب شد که این رسا له به شکل فعلی آن تقدیم علاقمندان تار یـــخ‌وادبیات معا صر افغانستان گردد.

کار تذکره نگار ی به ویژه تهیه‌زند گینا مه واند یشه های اجتماعی شا عران سده های اخیر کار یست‌دشوار و نیازمند سا لها کار تااسناد مواد و مدار کی که در کتا بخا نه‌هاویانزد اشخا ص مو جود است به دست آید.

بهتر ین ماخذ که در باره زنا ن‌ادیب، شا عر، و محقق و جود دارد کتاب ((خیرات حسا ن)) است این‌کتاب را بعد از تلاش و جستجو ی فراوان و مرا جعه به همه کتا بخانه‌های دولتی و شخصی با لاخره به کمك ورهنما ئی محترم پو ها ند دوکتور جاو ید ازنزد محترم دوکتور فتاح نجم دستیاب نمودم . البتـــه‌بزر گترین تذکره ها یی که در باره زنان چه در ایران و چه درافغانستان‌بو جود آمده اند مانند ، زنان‌سخنور در سه جلد پرده نشینان سخنگوی‌از رابعه تـا پروین امان النسـوان پشتنی میر منی و یك عده تذ کره هاوکتاب های دیگر ماخذ اصلی و اساسی آنها همین کتاب بوده است‌باید گفت که (خیرات حسان) نیز به نو به خود متکی و مستند به‌موادومطا لب کتا ب (مشا هیر النسا) محمد دهنی افند ی بوده است این‌کتاب‌به‌زبان‌ترکی و ترجمهٔ فارسی‌آن همان کتاب تذکره الخوانین میباشد.((خیرات حسان)) اسا ساء در بـر دار ندهٔ شر ح حال زنان شا عر وادیب دانشور و محدث بوده اما در مجمو ع تقر یبا یك ثلث مندر جات‌کتاب را شا عر زنا نی تشکیل می

(c) ketabton.com: The Digital Library

دهند که از صدر اسلام تا قران یازدهم هجر ی قمر ی میز یسته انددر شما راینان‌شا عر زنان ترك وعر ب‌هم آمده است که‌سروده ها یی به زبان در ی دار ند.

از انجا یی که‌درباره‌تاریخ‌اد بیات‌معاصر افغانستان به خصو ص‌سده ها یی اخیر و باز هم در موردزنان‌سخنور کمتر مواد و مدار ك در دست است خالی‌از دلچسپی نخواهدبودکه پیرامون این نسخهٔ نا در و کمیاب که تا حال در باره آن درهیچ‌جای چیز ی گفته نشده ست سخن های لازم گفته اید.

این کتاب گر چه در سال ۱۲۰٤هجر ی در ایران چاپ سنگی شده است امانسخه های آن چنان شاذونا یاب است که حکم نسخهٔ خطی را به خود گر فته است . چنا نچه‌یگا نه نسخهٔ آ ن‌کشور ما همین است‌وبس چه در کتا بخا نه ها ی‌دولتی و حتی آرشیف ملی و موزیم کابل نتوا نستیم سرا غی از آ ن‌بدست آریم.

کتاب خیرات حسان تو سطاعتمادالسلطنه محمد حسن خان و زیر انطبا عات آن و قت ایرا ن به داخل‌سه جلد دریك و قایه تا لیف و به تر تیب الفبا یی در ۷۵۰ صفحه به خط خیلی زیبا و مقبو ل با کمترین اغلاط به چا پ رسیده است .

کمبود مواد و مدارك در بار ۀ زنان شا عر و یا ز نا نی که‌نقشی پا یی در تار یخ کشور گذا شته اندو یا زنا نی که با مبا رزا ت سر سختتا نه خو یش نا مشان را زندهٔجاو ید ساخته اند سبب شد که‌کمتر کسا نی به معر فی چهرهٔ ز نان‌بپردازند و یا به‌این مو ضو عات اند کمترین تما سی داشته با شند دربرابر این همه سهل انگار ی ها ی که در مورد زنان نام آور شده است.

کار مو لف کتا ب (خیرا ت‌حسان)خیلی سود مند و در خور ستا یش است . نو یسنده کتاب خود به این‌کمبود متو جه شده این مو ضو ع را در مقد مهٔ کتابش‌به خو بی‌انعکاس‌داده‌است.

نام کتاب (خیرات حسان) باز تابگراین حقیقت است که‌این کتا ب معر ف چهره زنان نیکوسیر ت‌میباشد.

سقط و افتاده گی در قسمت او لوآخر کتاب دیده نمی شود تنها در چند جا یی محدود این نقیصه موجوداست خصو صیت بارز کتا ب در آنست که در آغاز و فر جام‌هر جلدورقی حاو ی نام و مشخصا ت‌همان جلد اندا ختته شده است.

جلد اول کتاب شا مل (۱۷۱) صفحه است در ختم آن در حدود۶۱ صفحه‌مو ضو عا تی گنجا نیده شده‌است که روشنگرچهره وا قعی تاریخ وجغرا فیا یی عصر قا جار یه میباشد

از انجا ییکه اعتماد السلطنه‌محمدحسن‌خان وزیر مو لف کتا ب‌شخصی با نفو ذ و آگاه از تاریخ عصروزمانش بود جداول مهمی در معر فی صاحبان‌قدرت‌وشخصیت‌های‌برازنده‌زمانش به دست داده است. همچنان جدول منظمی از تقو یم سا ل ۱۳۰٤هجر ی در حدود ٤ صفحه و هم فهر ست اسا می سلا طین قا جار یه‌را به تر تیب و تهیه دیده است.

جلد دوم کتاب به سال ۱۳۰۵ترتیب و شا مل ۲۰۷ صفحه و جلد سوم آن که به سال (۱۳۰۷) ترتیب گردیده شا مل ۱۹۷ صفحهٔ میبا شد .در پا یان هر دو جلدهمانندجلد اول بالتر تیب تعلیقا تی د ر حدود (٦۱)و(٥۳) صفحه مو جود است.

در شرو ع کتا ب دیبا چه یی به‌چشم می خورد که به این بیت می آغازد.

(خامهٔ صنع که او را ق جها نآراید
خلدرانیز به خیرا ت حسان آرا یـــد)

نگار نده کتا ب در مقد مهٔ خوددر بارهٔ زنان چنین ابراز نظر می‌کند که . (دراینجهان زنان بوده‌اند که‌در زیر مقنعه کار دار یها نموده‌اند در فهم حقایق اجتهاد ی کرد ه ودرحل غوا مض تحقیقی انیق آورده . لشکر شکسته اند کشور گر فته‌اند صدکارکرده‌اندصدراه‌رفته‌اند....)

همچنان در صفحه دوم دیبا چه‌یاد آور می شود که از تصاد فا ت نیك روز گار به کتاب مشا هیر ـ انسا محمد ذهنی افندی بر خوردم ویقیناءماخذاصلی‌اوهمین‌کتاب‌مشاهیرالنسا است البته با اضا فا ت وتعد یلاتی که مو لف در آن وارد سا خته‌چهره کتابش رابیشترآراسته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمینهٔ تحقیق ولطفی‌را که در تهیهٔ‌کتاب فتحعلی شاه قا جار برا یش هموارو ارزا نی داشته درمقد مـهٔ خو یش یاد نموده واز این خا نواده اظهار سپاس و قدر دانی نموده‌است‌مندر جا ت کتاب به تر تیب حروف تهجی فهرست الفبایی شده است .

نقطهٔ عطف و قابل توجه‌اینست‌که در تذکرهٔ خیرا ت حسا ن از کتا بی یاد شده است به نام (نقل‌مجلس) تا لیف نو یسنده یی به نام محمود میرزا مو لف کتا ب‌خیرا ت‌حسان در مواردی‌مثلا در جلد دو م صفحهٔ ۹۲ انجا ئیکه از شا عرهٔ به‌نام (سلطان) یاد میکند آورده‌است که (محمود میرزا تذکره یی دراحوال‌زنان صا حب طبع که شعر ی ازآنها ما نده تا لیف کرده‌و به (نقل‌مجلس)مو سوم نموده)(۱) .

و بار دیگر در جلد دوم صفحه.۱٤ از محمود میر زا ابن خا قا ن و کتابش یاد شده که رسا ننده‌بهره‌گیر ی مو لف ازین کتا ب میبا شد.

از یاد آوری های مو لف خیرات‌احسا ن به‌این نتیجه میر سیم که کتاب‌محمود میرزا شا ید اولین‌تذکره‌و یا کتا بی باشد که‌در بارهٔ زنا ن نو شته شده است.

اما در هیچ جا یی دیگر به جزکتاب خیرا ت حسان از (نقل ـ مجلس)و مو لف‌آن یاد ی‌نشده‌است.

البته یاد این سخن برای کسانی‌که‌دراین بخش مشغو ل اندو یادر آینده به تاریخ ادبیات معا صرافغانستان مشغول میشو ند مهم‌مینماید زیرا عدم دستر سی به کتا ب‌خیرات‌حسان سبب می شد که از کتا ب (نقل مجلس) محمود میرزا غا فل‌می‌ما ندیم زیرا همه تذکره های که‌در باره زنان نو شته شده هیچ یاد ی‌از این کتاب ننموده اند شا ید روزی به علت مو جود بودن یگا نه نسخهٔ‌خیرات حسان .این کتاب هم بـــه دستر س هیچ کس قرار نگیرد من‌به‌حیث و ظیفه و هم به حیث شا گرد مبتدی تاریخ ادبیات کتا ب (خیرات‌حسان) را از سر تا پا خواند م تنها همان بخش ها یی را که از شا عرزنان‌در ی پردازسخن گفته شده‌است رونو یسی نمود م البته از یاد داشت‌نمودن زنان عر ب ترك و زنا ن

۱ـخیرات حسان ،محمد حسن خان ،ج ۲ـص ۹۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

محد شه و محقق صر ف نظر نمو دم‌شمار شا عر زنان در ی پرداز دراین کتاب به پنجاه و دو تن میر سند که‌کم وبیش نمو نه های اشعار شا ن نیز مو جود است.

نظر به مشخص بود ن مو ضوع‌از آوردن شر ح حال (پنجاه‌ودو تن) زن شا عر صر ف نظر نمود م علی‌العجا له خواسم این کتا ب راکه مهمتر ین ما خذ در باره زنان است‌وکسا نی که در باره شا عرزنا ن دری پرداز کار میکنند بدو ن دستر سی به‌این کتاب کار شان نا قص‌خواهد بود معر فی نمایم .

البته شر ح حال این زنا ن در ی‌گوی را که شمار شان به (۵۲) تن می‌رسیددر نخستین فرصت‌ممکن در یکی‌از نشریه‌های کشور به‌دست نشر خوا هم سپرد تا کسا نی که دراین‌بخش مشغول اندبتوا نند از آ ن استفاده بر ند.

کمبود مواد و مدارك و عـــدم‌دستر سی به کتا بخا نه های‌ممالك همجوار سبب شد تا از یك عـــده‌زنان سخن پرداز سده‌های دواز دهم وسیزدهم که تذکره ها یی چو ن پرده نشینا ن سخن گو ی از آنها نام برده اند صر ف نظر شودونیز‌بنابر مشخص بود ن مو ضو ع اکثر شا عر زنان عهد قا جا ر ی را که‌درتذکره های مو جود ذکر و یاد شان رفته است نادیده بگیر یم .

این مجمو عه نخستین‌گا می است که‌در باره شا عر زنان سده ها ی اخیر برداشته شده و قبل از ین مجمو عه مفصل و مکمل از چند ین زن شا عر جمع و تدوین و به‌دندانه‌چاپ سپرده نشده است. بنا بر ین این کار را به هیچ‌وجه دراین زمینه‌کامل نمی دانم و آرزو دارم که‌تو فیق حا صل اید تا روزی‌به پایمردی ادب پژوهان و فـــرهنگ‌دوستان تذکره زنان در ی پرداز از آغا زتا سده که‌در آن قرار داریم طور مفصل ترتیـــب و آماده گردد متـــاسفا نه کار و تحقیقی که شا یسته شان زنان باشد با سنجش کار ی‌که برای شا عر مردان صور ت‌گرفته است خیلی نا چیز واند ك میبا شدبا آنهم‌من براین باور م که این‌نوشته ها در آینده تو سط اشخا ص بـــاصلاحیت در این رشته که‌امکا نا ت

(c) ketabton.com: The Digital Library

دستر سی به گنجینه های خطی کتابخا نه های کشور های همجوار را
داشته باشند کا ملتر و با ر ز ترنما یان خوا هد شد .

در پا یان از کمك ورهنما یی های استادگرا نقدر پو ها ند دو کتور
جاو ید که در انجام این کارصمیمانه‌ودا هیا نه مرا رهنما یی کرده‌اند. و
محترم دوکتور فتا ح نجم که نسخهٔ یگا نه (خیرات حسا ن) را به‌اختیارم
گذاشته و محتر م صا لح‌پرو نتا که‌نسخهٔ خطی اشعار وا لهٔ و خد یجه
را در اختیار من قرار داد نداظهارسپاس وامتنا ن نموده و احسا س
فرهنگ دوستی شان را تقد یـــرمیدارم.

همچنان از همه دانشیا ن وفر هنگیان کشور که مواد و مطا لبی
کا فی رادراین زمینه به دست‌داشته‌باشند آرزو دارم این یاد داشت ها
را بارور تر و کا ملتر ساز ند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

منابع و ما خذ دیده شده در این باره

بخش اول کتا بها

۱ــ آریا نا دایره المعار ف ، ج٦ کابل: ۱۳٤۸، ص ۲٦۹.

۲ــ از رابعه تا پرو ین، کشاورزصدر ، تهران : ۱۳۳٤، ص ۱۵۲.

۳ــ امان النسوا ن ، فیض محمدخان ،جلد سو م .

٤ــ امان التواریخ ، مودب‌السلطان‌جلد هفتم، ص ٤ــ۸ .

۵ــ پرده نشینا ن سخنگو ی، ما گه رحما نی ، کابل : ۱۳۳۱ ،ص ۱٤ــ۵۳.

٦ــ پشتنی میر منی . عبدا لروف‌بینوا ، کابل :۱۳۲۳ ، ص ۱.۲.

۷ــ تاریخ زبان وادبیات ایرا ن درخار ج از ایرا ن ، تهران ،۱۳۵۲ ص ۲٤٤.

۸ــ تذکره ‌الخواتین ، محمد‌ــدهنی افندی تر جمه‌از کتا ب‌مشاهیر النسا ۱۳.٦ ،ص ۱٦٦ .

۹ــ خیرا ت حسا ن .محمد حسن‌خان وزیر (سه جلد دریك و قایهٔ) این مجلهٔ ها به تر تیب درسالهای(۱۳.٤ــ ۱۳.۵ــ ۱۳.۷) در تهران چاپ سنگی شده است . یگا نه نسخهٔ آن‌نزددوکتورفتاح نجم‌موجود است.

۱۰ــ دانشمندان آذر بایجا ن.محمدعلی تر بیت ، ص ۱۷۹.

۱۱ــ دیوان عا یشهٔ ،به اهتما م منشی عبدالرزاق بیگ ، کا بـــل: ۱۳.۵ ق،.۳۸. صفحه ،

۱۲ــ دیوان علیقلیخا ن وا لهٔ داغستانی ، دارای قطع (۱٦ــ۱۸) شامل۳.۸ صفحه یگا نه نسخهٔ آ ن‌مر بو ط کتابخا نه صا لح‌پرو نتا.

۱۳ــ دیوان محجو بهٔ هرو ی‌محمدعلم غوا ض ۱۳٤۷.

(c) ketabton.com: The Digital Library

١٤ــ ریا ض الشعرا وا لـــــهٔداغستا نی نسخهٔ خطی محفو ظ در آرشیف ملی ص ١١٨٦ ــ١١٨٧ .

١٥ــزنان سخنور علی‌اکبر مشیرسلیمی (در سه جلد) تهرا ن ١٣٣١ ص ٢٠٣ .

١٦ــعایشه درانی :غلام حبیب نوا بی ، کابل : ١٣٥٤، ص ٣ .

١٧ــمثنو ی (وا لهٔ سلطا ن) میر شمس الدین فقیر دهلو ی . با مقد مه یی از مهرو خت برو مند، تهران : ١٣٥٤.

١٨ــمحجو به هرو ی :غلام حبیب‌نوا بی ،١٣٥٦.

١٩ــ نتایج‌الافکار محمد قدرت‌الله‌گویا موی، بمبی : ١٣٣٦، ص٥٤٧ــ ٥٤٩ .

.٢ــیادی از رفتگا ن ،خسته ، کابل ،١٣٤٤ ، ص ٨٧.

بخش دوم مقا لات:

١ــپس منظر تار یخی مبار زات‌شا عره زنان در افغانستان .عبدا لعلی کو هی مجلهٔ زنان إفغانستان،ش١ــ٢ ، س ٣، ١٣٦٣، ص ٣١ .

٢ــ جنبش عز لسرا یی در عصر بیدل ، ژوبل ،ادب :ش ٣ــ٤ ،س ١٦ ،١٣٤٧ ،ص ١٦٣ــ ١٦٨ .

٣ــ شاعرهٔ افغان ، سرور گو یا،کابل :ش ١٢، س ١، ١٣١١ ش ص ١٤ــ١٧ .

٤ــشعرا ی وطن ، سرور ، جریدهٔنسیم ،سحر ، ش ٤، ١٣٠٦ .

٥ــعایشه شا عر شکوه و ما تم‌حسین نایل، مجلهٔ زنان افغانستان، ش ١١، ص ٢، ١٣٦١ ،ص ٢٨ .

٦ــعایشه نکو هش گر ستم و بیداد ،اسدالله حبیب، مجلهٔ کهول ش ٤ــ٥ س٣، ١٣٥٧، و دنباله ان.

٧ــعایشه درانی ظر یف صدیقی،ادب: ش ٣،س ٢٣، ١٣٥٤ هـ،ش .

٨ــعایشه درانی فارو ق فلاح ،ادب، ش،٤،س ٢٥، ١٣٥٦ ص، ص ١٠٢ــ١١٠ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۹ـ نمو نهٔ تحو ل معنا ی چند کلمه دکتور جاو ید، خرا سان: ش ۱ـ۳ ، س ۱ـ۲ ، ۱۳٦۰.

منابع موجود در این بخش :

۱ـشیرین بیا نی ، زن در تاریخ بیهقی ، مشهد : ۱۳۵۰.
۲ـمهدب ، زن امروز
۳ـفخری قو یمی زنان مشهور ایران، تهران : ۱۳۵۲ .
٤ـکر یستان بار تلمه . ز ن درحقو ق سا سا نی ، تر جمه ازداکتر ناصر الدین صا حب الز ما نی ،
۵ـداکتر شیر ین بیا نی ، زن درعصر مغول ، تهران : ۱۳۵۲.
٦ـپروین مو ید ثابتی .نقش زن‌در فرهنگ و تمدن ایران، تهرا ن ۱۳۵۰.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروین سیما فرید ، درسال ۱۳۳۵ هجری خورشیدی، درشهر کابل چشم به جهان گشـــود تحصیلات متوسط را در لیسه ملالی به پایان رسانید ، سپس ،وارد پوهنتون کابل شد و در رشتهٔزبان وادب دری از پوهنځی ادبیـــات وعلوم بشری آنوقت لیسانس گرفت ، به ادامه آن دیپلوم ماستری را در همین رشته از پوهنځـــی ادبیات به دست آورد درسال ۱۳۵۸ به حیث کارمند علمی اکادمی علوم در رشته تاریخ، ادبیات درديپار تمنت زبان وادب دری به کار آغاز کرد، بعد از اخذ رتبه های علمی ودرسال ۱۳۶۶ به حیث معاون سر محقق شناخته شد .واز مدتی است که به حیث مدیر مسوول مجله میرمن ایفای وظیفه مـــی نماید .

وی متاهل بوده ، دو پسر ویک دختر دارد ، مقالات متعددی ازوی در دفاع از حقوق و نقش زن،ودرباره چهره های ادبی که بخشی از تاریخ ادبیات افغانستان راتشکیل می دهد در جرایدومجلات کشور به چاپ رسیده اند .

درباره تاریخ ادبیات سده دوازدهم نیز کار های انجام داده است که بخشی از آن در مجلـــهٔ خراسان به چاپ رسیده وقسمتی دیگر آن نیز آماده چاپ اســـت،همچنان رساله یی از او تحـــت عنوان سالنماهای هجری ـ قمری به میلادی از طرف مرکز علـــوم اجتماعی اکادمی علوم افغانستان به چاپ رسیده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

B
1.237
SIN
4261

Dari speaking women of the 12 th and 13th centuries (Hejri) in Afghanistan

by

Deputy Chief Researcher

parwin Sina

Kabul, 1367

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library